Part 3/3



افغانستان در مسیر تاریخ (جلد دوم)

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: سرطان ۱۳۹۱ (جولای ۲۰۱۲)

تـذکـر:

«افغانستان در مسیر تاریخ» تنها تاریخ افغانستان است که بـا چشـمان بـاز و وجـدان بیـدار بـه رشـته تحریر درآمده و مثل دیگر کتاب های تاریخ افغانستان فقـط بـه سرگذشـت شـاهان مسـتبد اکتفـا نکرده بلکه مبارزات و رشادت های مردم افغانستان علیه اشغالگران خارجی و خاینان داخلی را نیز بصورت شایسته به تصویر کشیده است.

میر غلام محمد غبار تاریخنویس میهنپرست و شخصیت مبارز وطن ما رنـج هـا و قیـد و بنـد هـای زیادی را متقبل شد تا این اثر جاویدانه را به نسل های بعدی واگذار نماید و حکام مستبد و خـاین با توقیف این اثر بزرگ نیز نتوانستند جلو پخش آنرا بگیرند.

حال که تاریخ به صورت هولناکتر و مفتضح تر در وطن ما تکرار میشود و اشغالگران امریکـایی و نوکران افغان شان طوری تبلیغ میکنند که گویا تنها امریکا و به اصطلاح «جامعـه جهـانی» میتوانـد مردم افغانستان را بسوی آزادی، دموکراسی و خوشبختی رهنمـود سـازند، مـرور تـاریخ درخشـان مبارزات آزادیخواهانه مردم ما علیه تجاوزگران خارجی و مستبدین داخلی ضرورت مبرم است.

امروز امریکا و مزدورانش میخواهند نسل جوان ما بیگانه با تاریخ شان، خنثی و بی‌غیرت بار آیند، اما «انتشارات محسن» با دیجتال سازی و پخش آثار گرانبها میکوشد نقشی در بلنـد بـردن آگـاهی جوانان وطن ما بازی کند. به تعقیب دیجتال سازی جلد اول «افغانسـتان در مسـیر تـاریخ»، اینـک جلد دوم این اثر ماندگار تقدیم است.

آنچه درین فایل آمده عینا از روی متن چـاپی اسـکن و پـی‌دی‌ایـف شـده و بـه خـاطر اجتنـاب از حجیم شدن سایز فایل، آنرا در چندین بخش جداگانه بصورت آنلاین در اختیار علاقمنـدان قـرار میدهیم.

از دوستانی که داوطلبانه درین کار به ما یـاری رسـانیدند اظهـار سپاس میکنـیم. و تشـکر قلبـی از حشمت غبار و دنیا غبار که اجازه پخش دیجتال این کتاب را دادند.

انتشارات محسن

سرطان ۱۳۹۱

داخلی و خارجی کشور ناچار بودند. شاه امان الله خان وزیر خارجه و اکثریت مجلس وزرا در سیاست داخلی تحولات سریع انقلابی، و در سیاست خارجی پالیسی اجتناب از نزدیکی با دولت انگلیس، و نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی میخواستند و اما محمد نادرخان در سیاست داخلی محافظه کاری، و در سیاست خارجی ترضیه و ترجیح دولت انگلیس را میخواست، لهذا تشخیص شد که محمد نادرخان صرفاً هواخواه دولت انگلیس است و بس.

در موقعیکه هیئت نماینده گی انگلیس در کابل مصروف مذاکره با هیئت افغانی برای عقد معاهده سال ۱۹۲۱ بود، سیاست دولت افغانستان در سرحدات آزاد شرقی کشور، مشتعل نگهداشتن مبارزات آزادی خواهانه مردم سرحدات ضد نفوذ برتانیه، و تحت تهدید و مشغول نگهداشتن حکومت انگلیسی هند بود،تا موقف خود را در کانفرانس کابل تقویت، و هیئت نمایندگی انگلیس را بقبول مطالبات خویش وادار نماید. دولت افغانستان برای تأمین اینخواسته در تمام سرحدات آزاد مخصوصاً وزیرستان مشغول فعالیت بود، و عملاً از هیچگونه امدادی دریغ نمیورزید، و فرستاده گان دولت درین مناطق جداً سرگرم کار بودند. نتیجهٔ آن نیز مطلوب و آتش حملات مردم علیه انگلیس مشتعل، و حکومت هند سراسیمه گردیده بود. در چنین وقتی موسی خان غازی رهبر بزرگ مجاهدین وزیرستان، عموزادهٔ خود موسی خان (دوم) را بغرض مذاکره و حل مسایل لازمه اینجهاد بزرگ در نزد شاه امان الله خان بفرستاد. اینشخص عمده بیشتر از یکماه در کابل بماند، ولی محمد نادرخان نگذاشت که او بنزد شاه برسد، بلکه عامداً او را از شاه و دربار کابل متنفر و بیزار نمود، تا او پر از عقده و نفرت بدون دیدن شاه بوزیرستان برگردد و امید و علاقه مردم قوی و شجاع و زیرستان را با دربار کابل منقطع نماید. درینصورت است که قطع امداد کابل با تنها ماندن وزیرستان و فشار قشون انگلیس، مردم و زیرستان را از وارد کردن حملات علیه برتانیه باز میداردو یا آنان را بمصالحه و سازش با انگلیس متمایل میگرداند، آنگاه حکومت انگلیسی هند از فشار سنگین سرحدات آزاد نجات میابد، و هیئت نمایندگی او در کابل در تحمیل مقاصد خود پافشاری بیشتر بخرج میدهد. خوب اینکار عمده بدست که در کابل انجام گرفت؟ البته بدست محمد نادرخان وزیر حربیه، زیرا شاه بعد از جنگ استقلال، تمام امور سرحدات آزاد را با امور سرحدی ولایات پاکتیا و ننگرهار، رسماً تحت ادارهٔ شخص محمد نادرخان وزیر حرب قرار داده بود، و نادرخان از سیاست مخصوص دیگری پیروی مینمود، چنانیکه موسی خان سابق الذکر را نگذاشت که شاه را به بیند و مذاکره نماید، بلکه او را صد روپیه فقط صد روپیه بنام سفر خرج بداد و مرخص کرد، که از کابل بوزیرستان برگردد!

شوید، محبوساً بکابل فرستاده میشوید.))

البته من نتوانستم ادویه ئی که خریده بودم از دکان بردارم، شب را در نصف راه بدهکده ئی گذشتاندیم و فردای آن وارد بالا بلوک شدیم و زندگی کذایی از سر گرفتیم. البته مراقبت از ما زیاد شد و حاضری دادن تشدید گردید. بمردم گرچه اندازهٔ مقهوریت ما روشنتر شد معهذا از ما دوری نگزیدند و در الفت خود افزودند. همین وضع بود که حکومت بزودی ما را از بالا بلوک بشهر فراه منتقل ساخته و تحت نظارت و مراقبت مستقیم قرار داد. تا وقتیکه من بدهکدهٔ خود برگشتم میر عبدالرشید در نتیجه تداوی خانگی از خطر نجات یافته بود.

با چنین فشاری در تبعید گاه های سیاسی بود که یکنفر فراری میرزا رحمت الله خان مخفف نویس، تاب زندگی در خوست و فرنگ (مربوط ولایت قطغن) نیاورده و محبس سرای موتی را بر آن ترجیح داد، لهذا با امید آنکه او را مجدداً محبوس نمایند از خوست و فرنگ فرار کرده بمرکز آمد و خودشرا تسلیم پلیس نمود. اما محمد هاشم خان صدراعظم او را محبوس نکرده و امر نمود که سواران محافظ او را بخوست و فرنگ برگردانند و سخت نگهدارند تا در همان تبعید گاه جان دهد. اما او نمرد و بعد از سالها نجات یافت.

حکومت مرا در اوایل قوس ۱۳۱۵ (۱۹۳۶) بشهر فراه منتقل ساخت ولی در شرایط نظر بندی و فشار سابق تعدیلی نه نمود. حاضری روزانه دوبار دوامداشت. وقتیکه پسران نه و شش ساله ام را به مکتب ابتدائی و منحصر بفرد شهر فراه معرفی کردم، اداره مکتب از قبول آنان امتناع ورزید، و اینخبر در روح اطفال تأثیر ناگواری نمود. من میدانستم که این روش حکومت چه عقده ئی در تحت الشعور آنان تولید خواهد نمود، لهذا اصرار کردم که آنانرا نه بحیث متعلم مکتب بلکه بحیث سامع در اتاق درس راه دهند. چند روزی گذاشتند و همینکه امتحان مکتب نزدیک شد ایشانرا جوابدادند و گفتند: چون پارچهٔ امتحان بآنها داده نمیتوانیم حضورشان در مکتب بی سود است. من روزی هنگام تدریس طلبه باین مکتب برفتم دیدم که اتاق گلین و برهنه ئی آب پاشی و مرطوب شده، اطفال هر یک کرتی و یا واسکت خود را کلوله کرده زیر پا گذاشته روی دو پا چنگ نشسته اند و آقای معلم که اصلاً دکانداری بود در صدرخانه ایستاده و تدریس مینماید. البته این معلم بیچاره از تلفظ صحیح لغات متداول نیز عاجز بود. در پهلوی دروازهٔ اتاق درس چاتی گلین پر آب با آفتابه گلین گذاشته بودند، این آبخوره شاگردان مکتب مرکز حکومت اعلی فراه بود.

حکومت محل مرا توسط جاسوس مخفی خود بنام عبدالصمد مراقبت و با شیوهٔ خاصی در بین مردم

تجرید مینمود. چنانیکه محمد حسین خان فراهی آشنای مرا از آمد و رفت با من باز داشتند و محمد رفیق خان دکاندار را که گاهی در دکانش می نشستم به زبان میرزا نور احمدخان سررشته دار پیغام دادند که: راپوری رسیده که تو مقداری پول ازین شخص فراری گرفته ئی و او بهمین سبب در دکان تو می نشیند، و گر این راپور بقندهار برسد دارائی تو ضبط دولت خواهد شد. این بیچاره دکاندار چقدر زحمت کشید تا مرا بصورت غیر مستقیم ازین قضیه آگاه و عذر کناره گیری خود را پیش کرد.

با چنین ترتیبی من تا اوایل سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) در شهر فراه بماندم، و آنگاه مرا بشهر قندهار انتقال دادند. من در ۱۸ حمل آنجا رسیدم و بعد از کمی با یکمده تبعید شده گان سیاسی برخوردم از قبیل: حاجی عبدالخالق خان و پدر و مادر و فرزندان و برادرانش (وقتی حاجی جزء ماموربن مادر شاه امان الله خان بود)، محمد حفیظ خان و عبدالصمد خان یغمانی با برادران و خانواده هایشان (ایندو نفر جزء اعضای حزب افغانان خارج کشور بودند)، عبدالصبور خان غفوری از محبوسین ارگ کابل، غلام رسول خان ترجمان و غلام حیدر خان مدرسی و غلام محمد خان و پاینده محمد خان از محبوسین سرای موتی، محمد اقبال عکاس، شیر احمد خان معلم، گدای خان مجددی، دو نفر پسران از خانواده ملک میر علم خان کوهدامنی، خانواده خواجه هدایت الله خان مقتول (بازنه و خواهر زاده اش)، برادر داکتر عبدالمجید خان، یکنفر شالباف و یکنفر تنبور سازکابلی. تا اینوقت سیاست منفی و ثابت سلطنت افغانستان مرتعش و لرزان گردیده بود، زیرا دنیا قدم بقدم بسوی جنگ دوم جهانی نزدیک میشد و میرفت که غسل خونینی نماید.

درینمرحله نایب الحکومه های قندهار یکی پی دیگری از سرداران محمد زائی تجدید شده میرفتند و هر یک با هدایات تازه ئی وارد میشدند، چنانیکه در چهار سال چهار نفر آمد ورفت: سردار محمد داودخان، سردار غلام فاروق خان عثمان، سردار علیشاه خان و سردار محمد قاسم خان. در قندهار من کتابی بنام ((احمد شاه بابا)) نوشتم. اما در تحت شرایط شدید تبعید و نظارت مقدور من نبود که حتی از اوضاع اقتصادی و طبقاتی کشور سخن برانم. معهذا کتاب را در بعضی نقاط حساس ریاست مطبوعات تحریف نموده و معاون ریاست مطبوعات (عبدالحلی خان حبیبی) طبع آنرا مخالف منافع افغانستان خواند ولی خودش مواد ابتکاری این کتاب را در یک اثر خود در دیباچه دیوان غزل احمد شاه: (لوی احمد شاه) منتشر کرد (اصل نظر چندین صفحه ئی او در ینمورد بدست من افتاد و اینک در دوسیه اسناد من مضبوط است). وقتیکه بعد ها من بکابل برگشتم و کتاب من طبع گردید. ریاست مطبوعات بر علاوه تحریفات در مطالب کتاب یک ورق از مقدمهٔ کتاب را بعد از چاپ برداشت

و جایش ورق تازهٔ سرش نمود، زیرا در حاشیه ورق اصلی من از تاراج تاریخی متذکرهٔ شخص مذکور سخن گفته بودم.

البته این روش در آن دوره تازه گی نداشت، قبل ازین میرزا نوروزخان سر منشی نادر شاه و بعداً سردار نجیب الله خان وزیر معارف در مورد آثار تاریخی من چنین روشی نموده بودند. مقالات افغانستان و نگاهی بتاریخ آن منتشر در مجله کابل از طرف میرزا نوروزخان دست خورده نشر میگردید و در کتاب افغانستان بیک نظر بعد ازچاپ ورق مربوط به دوره محمد زائی از طرف نجیب الله خان کنده شده و ورق جدیدی به میل و مضمون خود او سرش گردید، زیرا ورق اصلی از بربادی افغانستان بدست برادران فتح خان و امیر دوست محمد خان سخن رانده بود، در حالیکه آقای نجیب الله خان کواسه امیر دوست محمد خان، مدیر عمومی سیاسی وزارتخارجه، وزیر معارف، رئیس هیئت مذاکره افغانستان با پاکستان در سر مسأله پنبتونستان، سفیر کبیر افغانی در هندوستان و امریکا و صندوقچه اسرار سیاسی دولت بود. گرچه بعد ها او ترک تابعیت کرد و در ایالات متحده امریکا اقامت گزید تا در آنجا بمرد.

و اما سرگذشت تبعید شده گان:

همینکه جنگ عمومی دوم آغاز شد، بحران اقتصادی داخلی کشور بیشتر تشدید گردید و لهذا جبراً روش فشار و اختناق حکومت در برابر تبعید شده گان سیاسی، به نرمش مبدل گردید. معهذا حکومت اینان را کماکان در تبعید گاه ها نگهداشت و خود منتظر خاتمه و نتیجه جنگ ماند تا سیاست داخلی و خارجیش را با مقتضیات جدید مرتب و منطبق سازد. از همین جهت بود که از اواخر جنگ تبعید شده گان سیاسی را بتدریج آزاد ساخت، و از آنجمله نگارنده در اوایل سال ۱۹۴۴ (حوت ۱۳۲۲) بکابل رجعت داده شدم. البته سالهای دیگر اینگروه را حکومت در حالت پراکندگی و تحت تعقیب نگهداشت.

پنجم
اوضاع اقتصادی و اجتماعی

بعد از اغتشاش دورهٔ سقوی و استقرار رژیم جدید نادرشاهی، امور اقتصادی افغانستان چه شکلی بخود گرفت؟ اینعولت کلیهٔ اقدامات و اساسات مثبت دوره امانیه را از بین برده، امتیازات فیودالی را اعاده کرد، قانون نیمه مشروطه را منسوخ و آزادیهای نسبی سیاسی و مساوات حقوقی را از بین برد، سنگ بر فرهنگ ملی زد و تیر بر سینهٔ مبارزین ضد استعمار خارجی و ضد استبداد داخلی انداخت و خواست نظام اجتماعی قرون وسطائی را تحکیم کند. بعد از کشته شدن نادر شاه دولت سیاست او را در جهت سرکوبی قیامها و مبارزات آزادیخواهان با شدت تعقیب کرد. همچنین دولت با مشی تبعیت از استعمار برتانیه مانع انکشاف مثبت صنایع ملی میگردید.

عدهٔ سرمایه دار و تجار عمدهٔ افغانستان که در وقت نادر شاه ماهیت اصلی خود را آشکار کرده بود با گرفتن امتیاز و انحصار تجارت و تشکیل شرکتها و بانکها در پهلوی دولت ارتجاعی و سیاست استعماری نشست. قشر فوقانی اینگروه نیز در سیاست و قدرت دولت شریک و رفیق جانی حکومت گردید. در راس سرمایه دار و تجار بزرگ افغانستان تاجر آزموده ئی (عبدالمجید خان زابلی) قرار گرفته بود که با اشتراک خانوادهٔ حکمران، انحصار تجارت داخلی و خارجی کشور را در دست گرفت، و بواسطهٔ انتفاع بیسرحد از تجارت داخلی، وابسته رژیم ارتجاعی گردید و بواسطه انتفاع از انحصار تجارت خارجی مرتبط با ممالک استعماری خارجی شد. یعنی دو خاصیت منموم خودشرا نشان داد: یکی پشتیبانی از حکومت مستبده و دیگر حمایت از دول استعماری خارجی. البته چنین عناصری که وطنش را به مارکیت مصنوعات ممالک خارجی و بازار فروش مواد خام کشور به ممالک مذکوره مبدل کرده وازین راه سود فراوان میبرد، بسرمایه گذاری در صنایع داخلی و یا ریفورم های اساسی اقتصادی افغانستان احتیاجی احساس نمیکرد مگر اندکی و آنهم بغرض تنظیم و تسهیل تجارت خویش.

طبیعتاً پیوند عدهٔ از چنین سرمایه دار و تجار عمده، با یک حکومت استبدادی و ارتجاعی (بواسطه شریک ساختن آنان در تجارت شخصی و دادن اسهام در شرکتها و بانکها و بالنتیجه سرمایه دار ساختن ایشان)، و همچنین پیوندعدهٔ خان و ملاک بزرگ (بواسطه تاجروسرمایه دار شدن شان) با سرمایه دار و تجار دلاله، پیوند تجار بزرگ (بواسطه خریدن و داشتن زمین در دهات) با ملاکین عمده، ((اتحاد مقدس)) آنها و دستگاه حاکمه را تکمیل نمود. پس فعالیت چنین تجار عمده و دلال گرچه در رشد سرمایه داری

در افغانستان بکوشید، مثل طبقه رفیق خود ملاک مانع جدی انکشاف جامعه افغانستان بشمار میرفت. این گروه برای تاراج مادی و معنوی و اخلاق ملی کشور، قشونی از ملاکین بزرگ و خاندان حکمران کشور و رجال بزرگ اداری را بشکل یک قوت الظهر تشکیل کرد و فرد فرد آنان را با تقدیم رشوه و تحفه و قرض بلاسود و سهم و اشتراک در تجارت دلالی و سودخواری رفیق راه خود ساخت. حتی برای زنان و اطفال خاندان حکمران در مراسم عروسی و نامزی و ختنه سوری و غیره طبق ذوق و سلیقه هر یک شان سامان تجملی و پوشاکه و مبل و اثاثیه و امثالها بقیمت میلیونها از خارج تحف و هدایا می آوردند. تا بالاخره عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد و باندش، با محمد هاشم خان صدراعظم و خاندان و اعوانش، بشکل شمشیر دو دمۀ در آمدند که در قعر قلب حیات مادی و معنوی مردم افغانستان فرو رفته باشند. البته دمۀ اداری و سیاسی این شمشیر محمد هاشم خان و دمۀ اقتصادی آن عبدالمجید خان بود.

تأثیر و نتیجه این سیستم اقتصادی در پهلوی سیاست استبدادی در مورد ملت و کشور افغانستان چه بود؟ در دهات و قصبات، دهقان و زارع در سراشیبی بی زمین شدن لغزان گردید، یک دهقان کم زمین در عروسی و یا مرگ یکی از اعضای خانواده خود مجبور به گرو دادن زمین و یا قسمتی از زمین خود میگردید. ملاک بزرگ و یا پولداران سود خوار دهات که مثل گرگان لاشه خوار بانتظار ورود مرده ئی نشسته بودند این زمین را به گرو گرفته و یا قرضه ئی با ربح سالانه از پنجاه تا هفتاد فیصد میدادند. مدیون از تادیۀ پول گروی و یا ربح سود خوار عاجز می آمد و داین بحکومت محل که حامی ملاک و پولدار است مراجعه میکرد و دهقان بدبخت بفروش زمین و تادیۀ قرض مجبور میگردید. اما این خرید و فروش بدون مزایده و رقابت خریداران بعمل می آمد، زیرا ملاک و تاجر و پولدار بین هم قرار ذهنی داشتند که یکی زمین طرف معاملۀ دیگر خود را نمیخرید، لهذا تعیین قیمت زمین دهقان مقروض، یکطرفه بدست پولدار داین بود. اما دهقانان علاوه بر این به اشکال دیگر نیز استثمار گردیده و زمین خود را از دست میدادند. مثلاً ملاک بزرگ، قطعۀ از زمین دهقان کوچک را میپسندید. اگر دهقان کوچک از فروختن آن امتناع میورزید، یکی از اتباع ملاک بزرگ علیه دهقان کوچک، دعوی مصنوعی براه می انداخت و حکومت محل عادتاً دهقان را توقیف مینمود. مصرف بندیخانه و عایله، دهقان را برای رهائی ازین مضیقه بدادن رشوت وامیداشت و اینکار بدون فروختن زمین میسر نبود. ملک بزرگ زمین مذکور را بقیمت خیلی ارزان میخرید. این تنها نبود در خرابی فصول و کم آبی و عوارض آسمانی، دهقان با عایله اش گرسنه میماند و دست بقرضه دراز میکرد، اینقرضه با ربح گران سود خوار بعجله آنقدر ثقیل میگردید که دهقانان بفروش زمین خود مجبور میگردید. شکل دیگر بیزمین شدن دهقان کم

زمین این بود که بار تحمیلات گوناکون مالیات، بیگار، رشوت خواری ادارات مالی و محلی آنقدر کمر دهقان را خمیده میساخت که مجبور به فروش زمین کوچک و کم حاصل و پر مصرف خود میگردید و خودش بحیث دهقان سهم بگیر در خدمت و کارگری زمیندار بزرگتر داخل میشد. بآنصورت دهقانان کم زمین جزء دهقانان بیزمین شده و بالاخره دهقان متوسط الحال هم بین دو قطب ملاکین بزرگ و افلاس کننده گان بیزمین قرار میگرفت.

در قسمت مالداری افغانستان، عین آنچه گفته شد صدق میکند. یعنی مالداران بزرگ مرفه بوده و مالداران کوچک و متوسط روز بروز فقیر تر میشدند و در اردوی بیکاران و مؤلدین اصلی کشور افزوده میرفت. اما آیا در قرا و قصبات و شهرهای کشور وسایل کار و جذب این اردوی بزرگ بیکاران و بازوان توانا، وجود داشت؟ جواب آن منفی است. این بود حالت دهقانان فقیر (اکثریت تقریباً بیشتر از نود فیصد مردم کشور) که اشتغال عمومی شان منحصر در امور زراعت بوده و بیشتر از خمس اراضی قابل زرع وطن خود را در دست ندارند، و سی فیصد آنان بکلی فاقد زمین مزروعی اند. قوه بازوان دهقانان در مملکت کم انکشاف افغانستان بطور دلخواه ملاکین، بقیمت اندکی خریده میشود یعنی در شکل بهترین خود از خمس تولیداتش حصهٔ بیشتری ندارد. البته دهقانان مرفه هنوز تقریباً ده فیصد اراضی قابل زرع را در دست نگهداشته اند و بقیه اراضی مزروع کشور متعلق خوانین و ملاکین، تجار زمیندار و بیوروکراتهای زمین خوار است. این اوضاع اقتصادی و اداری افغانستان دارای تأثیر زهر آگین در زندگی مادی و اخلاقی و اصالت معنوی مردم افغانستان بود.

در پایتخت و سایر شهر های کشور، مردم و طبقهٔ متوسط از قبیل تجار خورده پا، روشنفکران غیر اشرافی، پیشه وران و اهل حرفه ها و صنایع دستی، معلمین و مامورین پایان رتبه، کارگر و مزدور و نوکر و بیکاران و غیره، از دهات کشور حالتی بهتر نداشتند. کارگران صنایع دستی و ماشینی از آنها هم در وضع بدتر بودند. تورید اموال استهلاکی خارجی مثل سیلی، محصولات پیشه وری کشور را از میان میبرد و حرفه های نساجی و پیزار دوزی، مسگری و زرگری، آلات و ادوات زراعتی و طباخی، فرش و ظرف منزلی و امثال آنرا به ورشکست و کساد میکشاند، در حالیکه تولیدات صنعتی داخلی از قبیل پارچه باب و پاپوش و بوره و غیره احتیاجات مملکت را بیشتر از تقریباً پانزده فیصد تکافو کرده نمیتوانست. بقیه السیف پیشه وری افغانستان زیر کانترول کمپنی های بزرگ تجارتی بشکل ابتدائی ورکشاپهای تجارتی در آمده میرفت. جولا از فابریکه نساجی نخ و تار و سایر پیشه وران مواد خام (باستثنای اندکی) ازین شرکتها گرفته و جزء کارگران آنان محسوب میشدند، چنانیکه در ساحه زراعت

پنبه و یا صنعت قالین بافی و غیره کارگران مقروض و اجیر این شرکتها بودند. طبقه کارگر صنعتی قلیل کشور بواسطهٔ نداشتن اتحادیه ها و تشکیلات سیاسی و بیمه و قانون کارگری تحت استثمار شدیدتری قرار داشتند.

عدهٔ سرمایه دار و تجار بزرگ و دلال، تمام انحصارات و تجارت داخلی و خارجی افغانستان را دو دسته محکم گرفته بود. از یکطرف دهقان و از طرف دیگر طبقهٔ متوسط شهری و پیشه وران را خانه ویران مینمود وخود در قدرت سیاسی و اداره کشور شریک گردیده، وزارات و ریاست های عمده دولت را در دست داشتند. طبعاً قدرت سیاسی اینان بجائی رسید که اشراف کهنه متکی به نسب و نژاد نیز در برابر این نوکیسه ها خاضع و دست نگر حتی دریوزه گر گردیدند. قضایای تجارتی از قید محاکم شرعی که متکی به مذهب بود آزاد گردید و برای خودش محکمه مخصوص تجارتی بوجود آورد. زیرا دولت که نمایندهٔ طبقات ملاکین بزرگ و تاجران سرمایه دار عمده بود، به تقویه موقف این طبقات میپرداخت.

برادران حکمران بعد از کشته شدن نادرشاه عملاً درک کردند که خواسته های قشر روشنفکر در ساحهٔ تمدن جدید و فرهنگ و اقتصاد چیست. بنابر آن دست بیک سلسله اصلاحات نمایشی ومیان تهی بغرض اغفال مردم زدند، ولی حتی میکوشیدند تا نتایج این رفورمها را نیز بلطایف الحیل خنثی سازند. بطور مثال: نادرشاه تعداد طلبه و طالبات افغانستان را از هشتاد هزار نفر در طی چهار سال سلطنت خود به چهار هزار و پنجصد و نود و یکنفر تقلیل نموده بود، بعد از کشته شدنش، صدراعظم در طی چهار سال دیگر این تعداد را صرف به هژده هزار و هشتصد و هفتاد نفر بالا برد. تعداد مدارس ابتدایی و متوسط و ثانوی و یک فاکولته از سی و پنج به دو صد و بیست و هشت و تعداد معلم از یکصد و شصت و پنج به هشت صد و سی و سه رسید. اما حکومت برای عقیم ساختن همین معارف کوچک ایام تحصیل ابتدائی را از پنج سال به چهار سال تنزیل کرد تا طلبه سواد ابتدائی هم فرا گرفته نتوانند. (رجوع شود بکتاب رسمی افغانستان در پنجاه سال اخیر). البته دولت هنوز شمول زن درین معارف محقر را کفر وزندقه محسوب مینمود. فاکولته ساینس در کابل ۱۳۱۳ (۱۹۳۶)، چهار باب مکتب و آنهم ابتدائی در هرات سال ۱۳۱۵ (۱۹۳۶)، ریاست پښتو تولنه در کابل ۱۳۱٦ (۱۹۳۷)، یک دارالمعلمین مستعجل در کابل ۱۳۱٦ (۱۹۳۷) و کذا یک مکتب تخنیکی در کابل ۱۳۱٦ (۱۹۳۷)، تاسیس گردید. یکسال بعد ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) کتابخانه شاهی تشکیل و یکعدهٔ متعلمین نظامی در شق هوابازی، و یکدسته محصلین نظامی در ترکیه و بیست و شش نفر متعلم در شقوق مختلف باروپا و امریکا اعزام و موسسه ئی بنام

آکادمی علوم سیاسی ساخته شد. تدریس در مکاتب انگشت شمار کشور به زبان پشتو مقرر گردید، و این روش تا اختتام جنگ دوم جهانی دوام نمود، در حالیکه معلمین کافی و کتب تدریسی و دارالترجمهٔ بزبان پشتو وجود نداشت و هم در ولایات مرکزی و شمالی و غربی افغانستان زبان مادری طلبه پشتو نبود.

با وجود چنین تخریبات پلانیزه در معارف ملی و فرهنگ کشور، جراید نوکر پیشه و دستگاه نو احداث رادیو کابل، اتصالاً از ترقیات روز افزون افغانستان سخن میزدند، در حالیکه بلا انقطاع پولیس و ژندارم و جاسوس دولت، پلانهای تخریبی استعماری را در افغانستان نعل بالنعل تطبیق مینمود. جوانان نورس در مدارس با روحیهٔ نظامی اطاعت کورانه و پر از ترس و لرز تربیه میشدند، و جوانان رسیده مجبور بخدمتگزاری حکومت میگردیدند. در محابس شکنجه های علنی و متنوع در مورد گناه کاران و بیگناهان بکار برده میشد. حکام ظالم و خاین تقدیر میگردید و مامورین معتدل و بی آزار، مقهور و معتوب و معزول میشد. جامعهٔ افغانی روز بروز به گودال فقر و نفاق و نا امیدی رانده میشد، و آتش نفاق از نظر زبان و مذهب و نژاد و منطقه حتی خاندان زبانه میکشید. در هر حال ریفورم ظاهری حکومت محمد هاشم خان در ساحهٔ معارف و مطبوعات منحصر نماند، او در ساحه صحی نیز چند شفا خانه ئی در گردیز (۱۹۳۵) و قندز و بغلان و کابل (علی آباد) بساخت و یک کورس دندانسازی دایر نمود و در ۱۹۳۶ سناتوریم نسوان در کابل تأسیس نمود. حکومت جادهٔ اندرابی را از پل شاه دو شمشیره تا پل شاهی و جادهٔ وزارت حربیه را تا دروازه شرقی ارگ شاهی مجموعاً در طول چند صد متر سنگفرش و قیر نمود. این چند اقدام جزئی و محدود را حکومت در طول پنجسال (۱۹۳۳ ـ ۱۹۳۸) به انجام رسانید.

البته محمد هاشم خان بغرض استحصال پول در رشتهٔ تجارت کشور سعی جدی ولی منفی بعمل آورد. اساس این انکشاف تجارتی در عهد نادرشاه با تاسیس شرکت سهامی (جنین بانک آینده) گذاشته شد (۱۹۳۰). در ۱۹۳۳ شرکت سهامی پشتون در قندهار تاسیس گردید. همچنین در ۱۹۳۶ شرکت سهامی نساجی تشکیل شد. هاشم خان در ۱۹۴۰ فابریکه نساجی جبل السراج را که در ۱۹۳۷ تاسیس گردیده بود بخرید. یکسال پیشتر (۱۹۳۶) شرکت ((وطن)) در قندهار تشکیل شده بود. در سراسر کشور صرف چند فابریکه محدود ساخته شد: فابریکه نساجی جبل السراج (۱۹۳۷)، فابریکه تیل کشی قندز (۱۹۳۹)، فابریکه نساجی پلخمری (۱۹۴۰)، فابریکه پشمینه بافی و برق آبی قندهار (۱۹۴۳) و فابریکه قند بغلان (۱۹۳۸).

یکسال قبل از اختتام جنگ عمومی هنگامیکه نگارنده از تبعیدگاه خود بکابل برگشتم، کابل و کابلیان از شناخت من برآمده بودند. در ایام عید بر عکس سابق در صد نفر یکنفر میتوانست که لباس نو در برکند، نام سراچه مهمان و ضیافتهای موسمی از قاموس زبان متداول افتاده بود، تمام تفرج ها، پهلوانی ها، چوب بازیها، قصه خوانیهای بازار، با تمام میله های موسمی مردم و اصناف مختلف شهر کابل منسوخ شده بود. از هیچ محله کابل صدای ساز و آوازی شنیده نمیشد. اکثر نوازندگان و سرایندگان کابل دکانهای پرچون و چوب فروشی در محله خرابات قدیم بازکرده بودند. من بچشم خود میدیدم که بعد از تاریکی شام مردان آبرومندی محجوبانه دست گدائی دراز میکنند، و در شبهای زمستان کارگران و مامورین پایان رتبه با سطلی در گلخن های حمام مراجعه و با چند پولی خاکستر گرم برای صندلی زن و فرزند خود میخرند. رژیم بر سر اقتدار از دیدن این وضع مردم که وقتی هزار ها نفر عسکر دشمن خارجی را محو کرده بودند، لذت میبرد و بواسطه این فقر جوانان را بورطهٔ انحرافات اخلاقی، دزدی و قمار و گر ممکن میشد بشغل جاسوسی میکشاند. در داخل چنین شرایطی که کار و وسایل کار آبرومند کم، فابریکه ها و موسسات مفقود، تهدید و تخویف اداری موجود بود، مردان با لباسها و ریشهای ژولیده، زنان با چادریهای پاره و اطفال با پای برهنه، با دهن بسته و کلهٔ گنگس از یکطرف بدیگر طرف برای بدست آوردن لقمه نانی میرفتند و شب بخانه های خود بر میگشتند. دیگر محال بود کسی از غدر انگلیس، از خیانت جاسوسان هند انگلیسی در داخل کشور و از رشوت و ستمگری حکومت تکلم نماید. حتی افسران اردو و مامورین پائین رتبه دولت که زندگی شان بسته بیک کلمه مافوق در سجل و سوانحش بود، و یک راپور ضبط احوالات زندگی او را در اختیار خود داشت، از هر مجرمی مطیع تر و بمنزله نوکر شخصی مافوقش محسوب میشد. دیگر در نزد دولت شرف شخصی، عزت نفس و وظیفه شناسی مفهوم نداشت، مگرانقیاد بمافوق و بس. بطور عموم مردم خود را محروم از همه حقوق و مخوف و محزون و مایوس احساس میکردند، گو اینکه سپاه بیگانه ئی مملکت شانرا اشغال، و اختیارات شانرا سلب کرده باشد.

قیام های مردم ضد استبداد و استثمار نیز، مثلاً در زمینداور قندهار و صافی ننگر هار بشکل فجیعی سرکوب میگردید، چنانیکه قیامهای ولایات شمالی کشور و غلجائی ها و مردم پاکتیا و کوهدامن و کوهستان سرکوب گردیده بود. اینوقت احساس میشد که چگونه یک نظام اقتصادی فاسد باتفاق یک نظام سیاسی مرتجع و استبدادی در مدت کمی میتواند که یک جامعهٔ رشید و با نشاط را اقلاً در شهر ها بیک گروه نا امید و بد بین و مخبوط الحواس مبدل کند. تمام این انحطاط معنوی و مادی را سلطنت

فقط در مدت قلیل پانزده سال مخصوصاً در پایتخت انجام داده بود وعدهٔ از نسل نورسیده تمام این بدبختی هارا یک امر طبیعی میدانستند، وبصورت غیرشعوری بسوی یک آینده مظلم ومبهم پیش میرفتند.

دیگر کشور و شهر ها مال مردم افغانستان نبود، بلکه بازیگاه خاندان حکمران و جاسوسان هندوستانی استعماری، ملاکین عمده و تاجران بزرگ، مامورین عالیرتبه و کارکنان ضبط احوالات محسوب میشد. بسا اشخاص بیسواد اما شریر و وابسته بدستگاه حاکمه داخلی و احیاناً خارجی در چنین میدانی بالای عزت و شرف مردم افغانستان مستهزیانه و مفتخرانه مرکب میجهاندند. جسارت اینمردم بجائی رسیده بود که مثلاً داکتر فقیر محمد خان بیطار هندوستانی، افسران افغانی را و علی دوست خان فرقه مشرونو وارد از هندوستان، متنفذین یک ولایت مرکزی افغانستان را علنا بخدمت در راه یک دولت خارجی (انگلیس) دعوت میکردند. البته رد کنندگان از خدمات دولتی طرد و یا در محابس انداخته میشدند، چنانیکه سیدحسن خان فرقه مشر، محمد عمر خان غند مشر، سید احمد خان نایب سالار، غلام نبی خان چپه شاخ، فتح محمد خان فرقه مشر، ابراهیم خان گاو سوار و امثالهم همه چنین شدند.

مقارن این روزهای سیاهی که ملت افغانستان در داخل کشور خویش میگذشتاند، در قسمتی بزرگ از جهان معاصر، آتش جنگ عمومی فروزان و مقدرات آینده ممالک شرق و غرب در انتظار نتیجه آن بود. منجمله دولت افغانستان مشغول طرح های نوینی بود که بتواند در صورت فتح یکی از دو جبههٔ متخاصم، سیاست داخلی و خارجی خویشرا بغرض حکمرانی خویش با روش طرف فاتح منطبق سازد و خط حرکت داخلی خود را معین نماید. در هردو حال خاندان حکمران فیصله نمود که بعد از تصفیهٔ شانزده ساله کشور، در داخله از در سازش ظاهری با مردم داخل شود و بنای مستقر ماندن خود را نه با شمشیر بلکه به حیل و عوامفریبی قرار دهد. دولت انتظار میکشید که بعد از گذشت ثلث قرن، نسل موجودهٔ افغانستان از بین رفته و نسل جدید با این رژیم مانوس خواهد گردید.

اما سلطنت نمیخواست این تجدید نظر خود را در خط مشی قدیم، دفعتاً در محل اجرا گذارد، زیرا از عکس العمل مردم افغانستان در هراس بود، بلکه میخواست با تدریج نامحسوس اداره و روش سابق را تغییر دهد. اینست که کابینه وحشی محمد هاشم خان تا اختتام جنگ جهانی و روشن شدن وضع بین المللی کماکان بر سر اقتدار ماند، در حالیکه قبلاً فیصله شده بود او با اعوان مشهورش بکنار زده شده و جایش بجوانان خانواده حکمران محول گردد، زیرا اینخاندان مصمم بودند که تا دم مرگ، ابتکار عمل را در افغانستان منحصر بخانوادهٔ خویش داشته باشند. از همین سبب بود که سلطنت هیچ سری و شهرتی را در کشور مجال سر افراختن نمیداد ولو در رکاب او جانفشانی نموده و در نقشه هایش شرکت جسته

باشد. حکومت از یکطرف باحتمال فتح دول محور، ترانه و تاریخ فاشیستی ترتیب و ادعای برتری نژادی و آریه پرستی را بمیان میکشید و از دیگر طرف بانتظار فتح دول متفق سخنهای از دیموکراسی غربی بر زبان میراند، اما رویهمرفته از در هم شکستن امپراتوری انگلیس در همسایگی افغانستان که تکیه گاه عدهٔ از حکومات ارتجاعی آسیای وسطی بود، سخت اندیشه داشت. بالاخره جنگ بپایان رسید و شکست قطعی دیکتاتوریهای نازی هتلری و فاشیستی ایتالیا در اروپا، و تسلیم دیکتاتوری نظامی جاپان در آسیا مسلم گردید، و سال ۱۹۴۵ تغییرات بیسابقه و جهان شمولی در کرهٔ زمین با خود آورد.

شش

در دوران جنگ جهانی دوم

۱۳۱۸ _ ۱۳۲۴ شمسی

(۱۹۳۹ _ ۱۹۴۵)

در اروپا که خواهی نخواهی مؤثر شدید در مقدرات مشرق زمین بود، بعد از جنگ جهانی اول و معاهده ورسای، حوادث عمده و جدیدی بوقوع رسید که بار دیگر دنیا را بسوی پرتگاه یک جنگ جهانی میکشاند. از آنجمله بحران اقتصادی بود که اروپا را تحت تهدید قرار میداد، حتی امریکا نیز در چنین بحرانی غوطه ور بود. از دیگر طرف دول مغلوب جنگ اول جهانی که اکنون مقتدر شده بودند، با عدهٔ از کشورهای مقتدر دیگر تقسیم مجدد ساحهٔ نفوذ را در دنیا میخواستند و حصول این هدف را در اشتعال یک جنگ دیگر جستجو میکردند. روحیهٔ مفرط نیشنلیزم اروپا نیز بشکل خبیث آن در آمد، یعنی نیشنلیزمی که بر پایهٔ دفاع از وطن مادری قرار دارد، به نیشنلیزم تعرض بر وطن دیگران مبدل گردید، و مولود خون آلودش بحیث دیکتاتوریهای جدید اروپا قدم در صحنهٔ گیتی گذاشت. ازین بعد کلمهٔ بشریت و هیومنیزم با آداب و مناسبات بین ملل، مفهوم اصلی خودشرا در قاموس سیاست جهانی غایب نمود. خصوصاً که در صف نخستین بازیگران سیاست جهانی اشخاصی چون هتلر وموسیولینی قهراً جای خود را باز و اشغال کردند.

دولت فرانسه از همان روز اختتام جنگ بین المللی اول، نه اینکه شمشیر خودشرا در نیام نه نموده بود بلکه خودشرا در آهن و فولاد غرق کرده میرفت، و دولت جاپان با تخلیق امپراتوری جدید منچوکو، برای استقبال از یک جنگ دیگر، روی دوپا استاده بود. اتحاد شوروی ساکت و بیصدا در تسلیحات نظامی خود غوطه ور گردیده بود. دولت انگلیس گرچه آنقدر مال و ملک از کشور ها و ملل دیگر را در دست اغتصاب خود داشت که محتاج به جنگ دیگری نبود، بلکه یک جنگ دیگر این برتری و دارائی او را زیر تهدید قرار میداد، باز هم از سال ۱۹۳۳ ببعد برای قبول یک جنگ جهانی دیگر حاضر شده میرفت. ایالات متحدهٔ امریکا که هنوز مشغول اقتصاد داخلی و حل بحرانهای اقتصادی کشور خود بود، قوهٔ نظامی بزرگی در دسترس داشت و میتوانست در جنگی شرکت کند که سرنوشت اروپا را تغییر میداد.

جرمنی در تحت شرایط مادی و معنوی پس از شکست در جنگ نخستین جهانی، بزودی زیر اداره

رژیم فاشیستی (نیشنل سوسیالیزم یا نازیزم) قرار گرفت و یکی از مجانین بزرگ و خطرناک تاریخ جهان بر سریر رهبری و فرماندهی آن نشست. آدولف هتلرو حزب نازی او این قوت عظیم جهانی را که نه تنها در اروپا بلکه در ماورای بحار رقیب امپراتوری انگلستان بود، باستقامت جنگی سوق نمود که دنیا را تکان بیسابقه ئی داد. جاپان قوی در شرق دور، و ایتالیای فاشیست در اروپای جنوبی که هر یک توسعه اراضی میخواستند، در صف هتلر بایستادند و بار دیگر قسمت معموری از جهان را بخاک و خون کشاندند تا خود در هم شکستند.

البته درینجا موضوع این جنگ بزرگ جهانی مطرح کتاب نیست، جزآنکه از تاثیر آن در سیاست جهان آینده و منجمله کشور افغانستان بایستی سخن راند. در همان آغاز حمله های موضعی در اروپای مرکزی، دولت افغانستان از احتمال یک خطر عظیم نسبت بخود ودوستان استعماری نزدیک خود مرتعش گردید. زیرا از یکطرف در جنگ اول جهانی ملت جرمنی بحیث دشمن انگلستان در سرتاسر افغانستان تا اندازهٔ مشهور و محبوب گردیده بود، و ازدیگر طرف ملت افغانستان در مدت ده سال از رژیم موجوده کشور متنفر و بیزار شده، در کمین فرصت منتظر نشسته بودند (چنانیکه در حین جریان جنگ جهانی، مردم جدران پاکتیا در اپریل ۱۹۴۴ ضد سلطنت قیام کردند و تا می سال مذکور باین قیام دوام دادند. یکسال بعد در جون و نومبر ۱۹۴۵ مردم کنر در شرق کشور بقیام مسلح ضد سلطنت پرداختند. البته دولت با اسلحه عصری هر دو قیام را وحشیانه خاموش ساخت). با حملهٔ دیوانه وار قوای هتلری بر خاک اتحاد شوروی و کشتی های ایالات متحدهٔ امریکا، سرنوشت جنگ تغییر خورده و شکست دول متجاوز محور حتمی گردید. در دوران جنگ کشور ایران توسط قوای متفقین موقتاً اشغال گردید، مبارزات مایوسانه آزادیخواهان هند بجایی نرسید و افغانستان عملاً تحت محاصره نفوذ انگلیس باقی ماند. ولی دولت افغانستان در چنین وضعی قادر نبود که ضد نظریات مردم کشور علناً دم از طرفداری انگلیس بزند.

جنگ جهانی دوم در سپتمبر ۱۹۳۹ مشتعل گردید و افغانستان در ۱۷ آگست ۱۹۴۰ رسماً بیطرفی خود را درین جنگ اعلام نمود، و بنابراین اتباع جرمنی در کشور بمشاغل سابق باقیماندند. دولت انگلیس مصمم بود اتباع جرمنی را در افغانستان توسط دولت افغانستان اخراج کند. حکومت افغانستان نمیتوانست چنین کاری را خودسرانه انجام دهد و بر نارضائی مردم بیفزاید. پس ترتیبی فراهم گردید تا بهانه چنین کاری بدست دولت افتد. در سال ۱۹۴۱ توسط محمد یعقوبخان سکاوت با چند نفر جرمنی مستخدم افغانستان، ارتباط سیاسی و تحریک آمیزی بر قرار گردید. جرمنی ها به هوس فعالیت ضد انگلیسی در سر حدات شرقی افغانستان، از کابل بقصد پاکتیا در معیت راهنمایشان فرار کردند. قوه پیش بین دولت،

اینها را در لوگر محصور و از بین جاروب کرد و محمد یعقوبخان سکاوت هم بهمین نام مدتی در محبس کابل باقیماند. او بعد ها رها شد، پسانها هم وظیفهٔ جدیدی در پاکستان قبول، و در رادیو پاکستان ضد سیاست افغانستان راجع به پشتونستان مشغول تبلیغ گردید، چنانیکه برادرش درکابل عین وظیفه را بشکل معکوس انجام میداد یعنی ضدیت با پاکستان را تبلیغ کرده و این جنگ سیاسی مشتعل نگهداشته میشد. در هر حال فعالیت و فرار چند نفر جرمنی از کابل بهانه خوبی برای اخراج تمام اتباع جرمنی از افغانستان گردید. معهذا حکومت افغانستان مسئولیت اینعمل را به تنهائی بردوش خویش گرفته نمیتوانست، لهذا جرگه بزرگ عنعنوی در کابل در همین سال ۱۹۴۱ تشکیل شد، زیرا تنها انعقاد جرگه ها بود که میتوانست دولت را در تطبیق سیاست طبقاتی او معاونت نماید. در حالیکه پیشنهاد های دولتین شوروی و انگلیس قبلاً بکابل داده شده و اخراج تمام اتباع جرمنی از افغانستان تقاضا گردیده بود. اتحاد شوروی درین تقاضای خود به معاهده بیطرفی و عدم تعرض که در سال ۱۹۳۱ بین دولتین افغانستان و شوروی منعقد شده بود، تکیه میکرد. جرگه افغانستان در نوامبر سال ۱۹۴۱ بیطرفی افغانستان را درین جنگ جهانی تایید و تصویب نمود. دولت افغانستان طبق یادداشتهای دولتین شوروی و انگلیس در اکتوبر ۱۹۴۱ اتباع جرمنی مستخدم خود را با تضمین مصونیت شان از طرف شوروی و انگلیس، از افغانستان خارج ساخته بود.

چون ایام جنگ بطول کشید و هنوز نتایج قطعی آن پیش بینی نمیشد، سلطهٔ سیاسی دولت انگلیس در افغانستان توسط محمد هاشم خان صدراعظم بغرض حفظ ما تقدم از هر نوع اختلالی، تشدید میگردید، و خانوادهٔ حکمران تحت تهدید همیشه گی دولت انگلیس فشرده میشد تا جاییکه روزی در زیر نقاب بیطرفی کشور، در سینمای وزارت حربیه کابل فلمی از جنگ های فاتحانه جرمنی علیه دول متفق نشانداده شد. فردای آن آتشه نظامی سفارت برتانیه سوار بایسکلی وارد محوطه وزارت حربیه شد، و بدون اطلاع قبلی داخل اتاق کار شاه محمود خان وزیر حربیه گردید. در مجلس وزیر حربیه، رئیس ارکانحرب عمومی محمد عمر خان ابوی (بعد ها سر منشی شاه، وزیر حربیه و آخراً سفیر کبیر در هند) نشسته و چند نفر افسران دوایر با دوسیه های کار رسمی خود حاضر بودند. اتاشه نظامی سفارت انگلیس مقابل میز شاه محمود خان بایستاد و گفت: شما بیطرف استید و فلمهای پروپاگندی دشمن برتانیه را نشان میدهید. این بگفت و برگشت. شاه محمود بدون آنکه تکلمی کرده باشد، ساکت ماند. اما فردا سالون سینما از اثاثیه عاری و بنام ترمیم زیر کار گرفته شد و دیگر روی پرده و فلمی را ندید.

همچنین روزی محمد هاشم خان از ناتمام ماندن تعمیری متعلق الله نواز هندی که خودش غایب بود اظهار انزجار نمود، مامور مسئول جوابداد که امور مربوط به الله نوازخان را در غیابش شاه جی وکالت مینماید. صدراعظم بدون ملاحظه گفت: به شاه جی گفته شود که کار تعمیر را بزودی تمام کند. در همین لحظه شاه جی وارد گردید در حالیکه سخنان صدراعظم را شنیده بود. او با بر افروخته گی به صدراعظم گفت: من خود وظیفه ام را میشناسم و هیچکس در افغانستان نمیتواند وظیفه را بمن بیاموزد. روزیکه بدانم وظیفه خود را اجراء نکرده ام، با تفنگچه خودم را خواهم کشت. صدراعظم خواست با تمجمج عذر بخواهد که مطالبش را فهمانده نتوانسته است، اما او سخن صدراعظم را ناشنیده مجلس را ترک نمود.

این تنها نبود سفارت انگلیس در دوران جنگ، موافقت صدراعظم را حاصل کرد که تا اختتام جنگ برای کانترول تمام افغانستان، دستگاه جاسوسی انگلیس تحت نظر سفارت برتانیه در کابل تاسیس گردد. این دستگاه بعجله و در نهایت ساده گی از اشرار ساده و جاهل افغانستان در واحد های ده نفره تحت قیادت یک یکنفر ((دهباشی)) در مناطق عمدهٔ شهر ها و جوار راهای عمومی و قصبات تشکیل گردید. دهباشی ها بایستی دارای سواد میبودند، و معاش ماهانه خود و نفری متعلقهٔ خود را از مامورین و نماینده‌گان سفارت برتانیه حاصل میکردند. دولت افغانستان این عمال رادر فعالیت وظیفه وی شان آزاد و مامون میداشت. وظیفهٔ اینها عبارت بود از دیدن و شنیدن واقعات در منطقه محوله، و دادن راپور به دهباشی. رسانیدن این راپورها بمقامات انگلیس وظیفهٔ دهباشی بود. در اوایل، اینکار سهل و ساده بود مثلاً جاسوس عبور یک طیاره، ورود یا عبور یک مسافر یا یک مامور، نظریه فرد یا منطقه را راجع بجنگ و دول متحارب و امثال آنرا به دهباشی روزمره اطلاع میداد، و دهباشی آنرا بمرجع اصلی تقدیم میکرد. بعد ها ایندستگاه انکشاف کرد و بشکل یک دایره منظم جاسوسی و ضد جاسوسی انگلیس در آمد که حتی در برابر افغانستان نیز بحیث یکدستگاه متخاصم مبدل گردید. محتاج تذکر نیست که محمد هاشم خان با چنین عملی بیسابقه، معناً کشور افغانستان را تحت دومنیون دشمن گذاشت، واخلاق ملی را زیر تهدید طویل المدتی قرار داد، در حالیکه از اجرای چنین خیانت خاموش و بیصدا در ابتدا هیچکس مطلع نبوده تنها خانوادهٔ حکمران و عمال بزرگ جاسوسی انگلیس ازین ((سر و راز)) اطلاع داشتند و بس. یکی از وابسته گان خانواده حکمران، عبدالحسین خان عزیز بود که ازین اسرار آگاهی داشت، و پسر محبوسش عبدالحی خان عزیز که بعداً عضوحزب وطن و اینک با ۱۲ نفر اعضای حزب محبوس سیلسی بود (سال ۱۹۵۲) این ((اسرار)) را با نگارنده در میان گذاشت، در حالیکه آوازهٔ این

موضوع قبلاً در بین روشنفکران پخش گردیده بود.

بعد از آنکه جنگ جهانی خاتمه یافت و سفارتخانه جرمنی در کابل مسدود شد (می ۱۹۴۵) وهم دو سال بعد دولت انگلیس مجبور به تخلیه هندوستان گردید، باز هم دستگاه جاسوسی سابق الذکر او در افغانستان باقیماند، و چون دیگر خزینهٔ هندوستان در اختیار انگلیس نبود، لهذا دستگاه مذکور سالم و دست نخورده، بحیث میراث بدولت پاکستان منتقل گردید. من در زندان سیاسی ولایت کابل در همان سال ۱۹۵۲ یکی از این جاسوسان محلی را بنام ((میرزا حسین)) بدیدم که از آینده خود در بیم بود. اینشخص هنگام کشیده گی سیاسی افغانستان و پاکستان، هر شامی داخل پارک شهرنو شده، پشت دیوار باغ مقابل سفارت خانه آنروزهٔ پاکستان به بهانه جواب چای می نشست و بلافاصله سگی از دروازهٔ سفارت پاکستان خارج شده، داخل باغ میشد و بزودی برمیگشت. در گردن این سگ طوق چرمی حلقه داری همیشه موجود میبود. چون سفارت پاکستان تحت مراقبت خفیه پلیسهای افغانی قرار داشت، رفت وآمد این سگ نظر دقت آنانرا جلب نموده بزودی سگ را با میرزا حسین و راپور او که در طوق گردن سگ جا داده شده بود ،گرفتند و به محبس تحویل دادند. آنگاه معلوم شد که میرزا حسین یکی از مربوطین همان دستگاه جاسوسی انگلیس است که قبلاً در افغانستان تشکیل شده بود و اینک برای پاکستان خدمت مینمود.

در هر حال در طول ایام جنگ عمومی، محمد هاشم خان افغانستان را چنان زیر کانترول جاسوسی و مراقبت شدید قرارداد گو اینکه افغانستان نه کشور مستقل و بیطرف، بلکه پارچه ئی از دار الحرب و یا قسمتی از قلمرو هند انگلیسی است. در تمام ایستگاه های حمل و نقل کشور نماینده های ریاست ضبط احوالات استاده بود، و هر فردی که در داخل کشور میخواست از جائی بجائی برود بایستی هویت او تحقیق و اجازه سفرش از ریاست ضبط احوالات صادر گردد، والا از مسافرت باز داشته میشد. چنانیکه بطور مثال محمد صالح خان مجددی را که برای سرکشی املاک خود در لوگر میرفت، از موتر سرویس فرود آوردند، همچنان میر محمد شاه خان صدیقیان را که بغرض عروسی پسرش در قندهار میرفت از مسافرت باز داشتند.

در چنین فضای سیاسی و اداری بود که من از تبعید گاه قندهار در سال ۱۹۴۲ بکابل احضار شدم، در حالیکه ده سال از مرکز سیاست و اداره افغانستان دور و بیگانه مانده بودم. مشاهدهٔ این فضای جدید که ماحصل تخریبات پلانیزه چهارده ساله سیاست استعماری انگلیس و سیاست استثماری سلطنت موجودهٔ افغانستان بود، مانندهٔ پیکان آتشینی از دل و دماغ بیننده عبور میکرد. زیرا تاثیر مستقیم استبداد داخلی و

استعمار خارجی بشکل حاد آن در مورد مادیات و مخصوصاً معنویات نسل جوان و به ویژه قشر روشنفکر مرکز افغانستان مشاهده میشد. با خدعه وخیانت دولت عدهٔ از جوانان نورس که زائیدهٔ چنین شرایط فاسد اجتماعی بودند، بوسایل تلقین، تخویف و تطمیع بسوی سازش با دستگاه جابر ونظام متعفن و جامد موجوده سوق داده میشدند. هیچ جوانی از اعمال مبتذل و بیعلاقگی بوظیفه و کشور مسئول نبوده و تنها در تماس با سیاست مواخذه میشد و بس. در حالیکه عناصر مبارز در سرتاسر کشور منکوب و نابود گردیده، بقیهٔ السیف آنان بسان لوحهٔ عبرت ونمایندهٔ جنون وحماقت درانظار برنا و پیرنمایش داده میشدند.

وزارتهای معارف، مطبوعات، خارجه و حربیه آن مامورین جوانی را در صف اول میپذیرفتند که مانند افراد سپاه از سیاست کشور مجتنب بود و در پرستش والاحضرات از برهمن کوری عقب افتاده تر نباشند. البته در عوض، راه ارتقا در ماموریتهای خارجی و داخلی کشور بر روی آنان باز و در اشتغال به ذوقیات و هر گونه مشاغل دیگر دارای حریت کامل بودند، مخصوصاً اگر رابطهٔ مستقیمی بیکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی بهمرسانده میتوانستند. از طرف دیگر یکدسته دلال سیاسی بمیدان کشیده شده بود که بشکل صیادی در اطراف جوانان معصوم و صافدل و کم تجربه دامهای از فریب و تشویق و تهدید گسترده و هر یک را بنوعی شکار مینمودند. مثلاً صلاح الدین خان سلجوقی که خودش از همین طریق بوزارت و سفارت ارتقا کرده بود، هنگام ریاست مطبوعات خود، جوانان تحصیل کرده و با استعداد و پاک نهاد، اما بی بضاعت و نادار را بماموریت ها میپذیرفت و بتدریج قسمتی از آنان را بنام ((اصلاح کشور)) بدادن ((پیشنهادات کتبی)) بدولت رهنمونی مینمود، و آنگاه گول خوردگان را توسط این پیشنهاد ها شخصاً به محمد هاشم خان صدراعظم و یا محمد نعیم خان برادر زاده و معاونش معرفی و ((وابسته)) میساخت. دیگر بعد از مدتی اینشخص اسیری بود که خواهی نخواهی بساز دولت برقصد. البته متمردین آینده درخشانی نداشتند، و در حالت گمنامی با بخور و نمیری میزیستند. اما دولت نیز قادر نبود که مثل سابق اینان را در دهن توپ به بندد و یا محابس را از ایشان پر کند، خصوصاً که این قشر روز افزون، وادارات عمده کشور چون اردوی نظامی، قوای هوایی، امور خارجی، معارف و مطبوعات و امور اداری و صنعتی همه محتاج کادر جوان و جدید تحصیل کرده بود.

پس بین سلطنت و قشر روشنفکر خط معینی کشیده شد که در یک طرف مستخدمین فروخته شده در راس امور قرار داشت، و در پهلوی آن دستهٔ بیطرف بحیث آلهٔ رسمی خدمتی بدون خیانت زندگی مینمود و بجائی نمیرسید، اما گروه مخالف دولت سرنوشت مخصوصی داشت که بتدریج منکوب گردیده و بالاخره از صحنه خارج ساخته میشد. در عوض صحنهٔ افغانستان میدان اسپ دوانی خانوادهٔ سلطنت،

خوانین* ملاک، تجار بزرگ، خانواده ها و افراد فروخته شده، جواسیس داخلی و هندوستانی گردیده بود، و بازار رشوت و قاچاق و تاراج تجارتی گرم بود، تا جائیکه شخص صدر اعظم در بحبوحهٔ جنگ جهانی توسط امثال غلام جیلانی خان صادقی رئیس حمل و نقل، محمد زمان خان دهن کُج رئیس شرکت تجارتی و عبدالله خان ملکیار والی هرات (این هر سه نفر پسر خوانده های صدراعظم بودند و هر یک ملیونر های بزرگی در افغانستان شدند) بقیمت ملیونها پول، اموال از راه هرات به ایران صادر میکرد، و بواسطه عبدالمجید خان زابلی ملیونها دالر از فروش اموال صادراتی افغانستان در بانکهای امریکا بنام خود ذخیره مینمود. در حالیکه زنان بدخشان نیم برهنه میزیستند، زنان صافی ننگرهار پوست حیوانات به تن میکردند، و خشکسالیهای ۱۹۴۲ ـ ۱۹۴۳ در ولایات بلخ و هرات زنان و اطفال را بخوردن علف واداشته، و شدت بیسابقه سرمای ۱۹۴۵ ـ ۱۹۴۴ مردم و مواشی را مثل گله مرغی در غار ها انداخته بود. در عوض کاخهای طبقهٔ حاکمه اعم از سلسهٔ سلطنتی و تجار بزرگ و اشراف پولدار و غیره برقصخانه های پاریس و قمار خانه های مونتی کارلو مبدل شده، و تفرجگاه های اروپا و امریکا خانهٔ دومین اینگروه بحساب میرفت. در چنین وقتی در کابل افواه شده بود که ذخایر پولی صدراعظم و خانوادهٔ سلطنت در امریکا و اروپا متجاوز از چند ملیون دالر و پوند و فرانک است. البته در زیر سر نیزه حکومت نظامی کسی قادر نبود که بپرسد: چرا و از کجا؟

با چنین فضای تاریکی که سلطنت برادران در کشور افغانستان از نظر سیاسی و اداری ایجاد کرده بودند، (فضای اقتصادی قبلاً تشریح گردیده است) و اختناق عمومی گلوی مردم افغانستان را میفشرد، سلطنت از عکس العمل توده ها در برابر مظالم متمادی خویش، مخصوصاً از قشر روشنفکر لرزان و هراسان میبود، خصوصاً که جنگ جهانی قوس صعودی خود را می پیمود، و نتیجهٔ نهایی آن مستور بود، کسی نمیدانست عاقبت دولت انگلیس در مستعمرات آن بویژه در هندوستان بکجا خواهد انجامید و با فرض شکست آندولت، سلطنت افغانستان که تکیه گاه خود را از دست خواهد داد، با چه حوادث داخلی و خارجی مقابل خواهد شد. اینست که سلطنت برای حفظ تقدم و بقای خویش بطرح پلانهای جدیدی پرداخت که با استراتیژی قدیم او متفاوت بود. اما در تطبیق نقشه های جدیدش چنان تاکتیکی بکار برد که تأنی و تدریج عملی آن در نزد توده های مردم افغانستان، تبدیل اجباری استراتیژی اش را مستور و غیر مرئی نگهدارد، و مردم در زیر سیاست تخویف سابق، با آهستگی این تحول جبری را به ارادهٔ دولت مربوط بدانند، تا انفجار انقلابی بعمل نیاید. در هر حال محمد هاشم خان در طی ایام جنگ به اقدامات زیرین متوسل شد مثلاً:

در ساحه معارف از سال ۱۹۳۸ تا خاتمه جنگ جهانی در مدت هفت سال تعداد متعلمین مدارس از نوزده هزار نفر به تقریباً نود وچهار هزار نفر رسید و زبان تدریسی که اجباراً در عموم مناطق غیر پشتو زبان کشور، پشتو بود، منحصر بولایات پشتو زبان گردید. مدت تحصیلات مدارس ابتدائی که قبلاً از پنجسال بچهار سال تنزیل گردیده بود، مجدداً به شش سال بالا برده شد و در پروگرامها و لوایح معارف تجدید نظر بعمل آمده تاسیس مدارس زنانه در نظر گرفته شد. برای تعلیمات ابتدائی مفتشین و معاونین، و برای معلمین مدارس تادیهٔ پول غله خوراکه منظور گردید. البته مدرسه شرعی نیز در سال ۱۹۴۴ تاسیس و خواسته شد که ملا های منهبی با مقتضیات جدید سیاست دولت منطبق ساخته شوند. بعلاوه صدراعظم که دشمن سر سخت معارف زنانه بود، در زیر جبر زمان در سال ۱۹۴۱ لیسهٔ زنانه کابل را تاسیس کرد، و در ۱۹۴۴ فاکولته ادبیات تشکیل گردید. همدرین سال ادارهٔ پوهنی ننداری (صحنه تمثیل) بمیان آمد، و استخوانهای سید جمال الدین از اسلامبول بکابل منتقل گردید، (در حالیکه اگر قبل از جنگ جهانی اینشخص زنده میبود و بدست صدراعظم می افتاد جایش در دهن توپ میبود). از همان سال آغاز جنگ جهانی (۱۹۳۹) صدراعظم، ریاست مستقل مطبوعات را با دوایر متعددی بغرض جمع کردن و مشغول نگهداشتن نویسندگان جوان و پراگنده کشور تاسیس کرد، و هم مکتب تجارتی در کابل افتتاح نمود. در ۱۹۴۱ این جلاد بزرگ در قیافت خواهر صلیب احمر در آمد و دارالمساکینی تاسیس کرد. برادر زاده اش محمد نعیم خان مامور شد که نه تنها بحیث معاون صدراعظم و وزیر معارف بلکه بحیث رهبر مطبوعات و پیشوای فضلا و شعرا و نویسندگان و هنروران کشور، اینگروه مخالف و محروم را بدور خود جمع کرده بکارهای علمی و ادبی و تاریخی و هنری وا دارد، و نمایشی از علم دوستی و ادب پروری خاندان حکمران ترتیب دهد. در حالیکه تا این لحظه اعضای اینخاندان کوچکترین اعتنا و یا احترامی بشخصیت دانشمندان کشور نمیگذاشتند. دولت تبعید شده گان سیاسی را نیز از روستاهای دور دست بکابل خواسته و با محبوسین سیاسی نرمش و مساهله در پیش گرفت.

از دیگر طرف صدراعظم برای کانترول شدیدتر کشور در سال ۱۹۴۱ مدیریت پولیس کابل را به ریاست پولیس تحت امر یک نفر جنرال توسیع و تبدیل و در ۱۹۴۴ مکتب ژاندارم و پولیس تاسیس نمود. در سال ۱۹۴۴ طبق قرار داد با دولت انگلیس دو صد نفر افسر افغانی را بغرض تحصیل بیشتر در هند انگلیسی اعزام کرد و ۶۴۸ لاری از امریکا خریداری کرد. متعاقباً در لیسهٔ غازی و رادیو و نساجی متخصصین انگلیسی را استخدام کرد. در ۱۹۳۹ شفاخانهٔ زنانهٔ در قندهار افتتاح کرد.

جنگ جهانی دوم با شکست دول متجاوز فاشیستی پایان یافت و تغییرات ژرفی را در جهان باقی

گذاشت. درین جنگ خون بیشماری از نوع انسان ریخته شد که در تاریخ سابقه نداشت، شهر ها و روستاهای زیادی ویران گردید، نقشهٔ سیاسی جهان تغییر کرد و عدهٔ از دول بزرگ سابقه جای خود را بدول بزرگ دیگری دادند. از دیگر طرف اختراعات علمی تا آستانهٔ ((عصر اتوم)) پیشرفت. در غرب دولت ایالات متحده امریکا بعوض دولت انگلیس مقام نخست را احراز کرد و در عرصهٔ جهانی دولت اتحاد شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا بحیث دو قدرت بزرگ جدید جهانی عرض اندام کردند. بعداً در ۱۹۴۹ دولت سوسیالیستی چین بمیان آمد که در شرق و در جهان دارای نقش مهم گردید.

تغییرات عمدهٔ که بعد از جنگ جهانی دوم در جهان رخ داد از قبیل تضعیف قدرت های استعماری، پیروزی های روز افزون جنبش های آزادی بخش ملی، بمیان آمدن دستهٔ مقتدر کشور های سوسیالیستی، تسریع و توسیع مبارزات انقلابی و دموکراتیک و آزادی خواهانه، همه و همه دارای تاثیرات بارزی در جهان شرق و منجمله در افغانستان، بود. بعد از جنگ، امپریالیزم و استعمار کهنه قسماً منهدم و قسماً تضعیف گردیده و عدهٔ زیادی از مستعمرات سابقه آزاد گردیدند. البته استعمار و امپریالیزم کاملاً از بین نرفته بلکه شکل نوین آن جای شکل کهنه را اشغال کرد. در جوار افغانستان باستعمار و مالکیت اروپائی ها خاتمه داده شد، کشور های پاکستان و هندوستان آزاد، و مملکت ایران از قوای نظامی خارجی تخلیه گردید.

البته کشور افغانستان که در سر چهار راهی آسیای وسطی قرار دارد، نیمتوانست ازین همه تغییرات مجزا باقی بماند. در چینن فرصتی بود که افغانستان از حالت محاصره برآمد و دولت چه ازنظر سیاست بین المللی و چه از نظر اوضاع اقتصادی وسیاسی داخل کشور، مجبور به تجدید سازمان سیاسی وتبدیل پروگرام قبلی خود گردید. ولی طبقات حاکمه و دولت افغانستان نمیتوانستند و نمیخواستند که این تجدید مجبوری سازمان و پروگرام را به نحو اساسی و بشکل کاملتر و پایدارتر بنفع جامعه افغانی عملی نمایند. میتوان فهمید که نقش دولت ها در کشور های شان تا چه اندازه سنگین و قاطع و پر مسئولیت تاریخی استا اما چه بدبخت است ملت و کشوری که دولتش نه صادق باشد و نه لایق. اینکه گفته اند ((هر ملت مستحق همان طرز حکومیتست که دارد)) وقتی صدق میکند که ملت در انتخاب رژیم و حکومت خود آزاد باشد، نه اینکه حکومتی با حیله و زور براو تحمیل شود، و ملت را فرصت اظهار رای و تکلم ندهند. سلطنت کنونی افغانستان یکی از همین گونه دولتهای تحمیلی است که مردم افغانستان را عامداً بسوی ارتجاع و خرافات کشانده و کوشیده است تا از ترقی و تکامل آن جلوگیری کند.

فصل چهارم

تغییر اوضاع اجتماعی و مبارزات سیاسی دموکراتیک و ملی

۱۳۲۵ _ ۱۳۳۲ شمسی

(در زمان حکومت شاه محمود خان: می ۱۹۴۶ _ سپتمبر ۱۹۵۳)

یکم

حکومت برزخ

(زوال حکومت محمد هاشم خان و تبارز ظاهر شاه)

تشدید بحران اقتصادی کشور در دوران جنگ جهانی عامل عمدهٔ اقدامات اصلاحی دولت بود. در دوران جنگ قیم مواد غذائی قوس صعودی دوامدار را می پیمود، همچنین قلت و صعود قیم اموال صنعتی وارداتی خیلی محسوس بود. در سال ۱۹۴۶ بود که برای اولین بار در تاریخ کشور گندم تورید گردید. این وضع خراب اقتصادی توأم با اختناق سیاسی باعث نا رضایتی عمیق مردم گردیده بود، چنانیکه قیامهای مسلح دهقانی و قبایلی در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ نشانهٔ آن بود. از دیگر طرف قوت روز افزون کشورهای سوسیالیستی و آزادی روز افزون کشورهای مستعمره با پیروزی جنبش های دموکراتیک و آزادیخواهانه در کشور های زیادی و تضعیف ممالک استعماری بشمول دولت انگلیس، باعث میگردید تا سیاست داخلی و خارجی دولت افغانستان تعدیل گردد.

هنوز جنگ دوامداشت که خاندان حکمران افغانستان طرحهای نوین برای آینده میریخت، از آنجمله طرحی بود که اگر دولت انگلیس به تخلیه هندوستان مجبور شود، و خاندان حکمران در خلای سیاست خارجی و داخلی یکه و تنها بماند، چگونه بقای خودشرا تامین کند، خصوصاً که از عکس العمل مردم ناراض افغانستان در مقابل اعمال هفده سالهٔ خود در هراس بود. اینطرح جدید بر مبنای تعدیل سیاست یکجانبهٔ خارجی و قبول سیاست سازش و نرمش داخلی با انکشاف نیم بند امور اجتماعی و اقتصادی مملکت قرار داشت. اما خانوادهٔ حکمران و مشاورین خارجی او برای تبدیل استراتیژی سابق، تاکتیک تدریجی را پیش بینی کرده بودند تا از شتابزده گی دولت، مردم به مجبوریت سلطنت دراین تحول پی نبرند و اصلاحات تازه را محض عطایای اختیاری و ترحم خانواده سلطنت بدانند.

پس برای تامین این منظور پیش از آنکه محمد هاشم خان را از صحنه برانند، برای پر کردن

خلائی که از غیبت او در اداره و سیاست داخلی کشور بشکل ناگهانی پیش آمدنی بود، ظاهرشاه را از انزوای سیاسی و اداری بر آورده، بحیث مرکز قدرت دولت با تظاهرات و تبلیغات بسیاری در صدر حکومت نشاندند، و حتی بصورت یکقوه فعال مایشا بمردم نشاندادند، تا جاییکه استعفای محمد هاشم خان از صدارت افغانستان (سال ۱۹۴۶) فقط بقوت و ارادهٔ شخصی شاه و علی الرغم آرزوی محمد هاشم خان بمردم وانمودند. همچنین تعیین شاه محمود خان را بصدارت، و روش جدید نرم و گرم او را در اداره حکومت، ناشی از ارادهٔ شخص شاه معرفی کردند. البته شاه محمود خان نیز ماسکی از ((عطوفت و محبت)) نسبت به مردم افغانستان، بر چهره کشیده و دیگر آن سلاخ قدیم، کشتارهای دسته جمعی را فراموش کرده بود! ازین بعد وسایل تبلیغاتی داخلی و خارجی اتصالاً توسط مطبوعات و رادیو و پروپاگند مشغول ((تمثیل قهرمانی ظاهرشاه)) میگردید.

پلان اساسی جدید بر پایهٔ ارزش های جدیدی قرار داشت، زیرادولت انگلیس دیگر در هندوستان بحیث آقا و حافظ هند وجود نداشت، و افغانستان مستقل و قوی هم اکنون در سر راه هندوستان، منافی منافع هند نبود، بلکه ترس دولت افغانستان و دولت انگلیس بیشتر از خلایی بود که بعد از رفتن انگلیس از هند پیدا میشد. پس دولت باید در تمام شئون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بشمول آزادیهای سیاسی و مساوات حقوقی و غیره، ریفورمهای وارد میکرد. البته این ریفورمها نمیتوانست عمیق و دوامدار باشد. اما در تبدیل پروگرام قدیم و تطبیق حتی همین ریفورمهای نیم بند مشکل بزرگ این بود که این ریفورمها با منافع خانواده سلطنت در تضاد بود، و تلفیق این دو منفعت تقریباً ناممکن گردیده بود، زیرا سلطنت موجوده برای تامین منافع خویش از روز ظهور خود در کشور راست بمقابل سینه منافع و اهداف ملی جنگیده بود، دیگر نه او به ملت اعتماد میکرد و نه ملت افغانستان باو اعتماد داشت. خصوصاً که سلطنت در طی ایام حکمرانی خود آنقدر تخریبات وحشتناک مادی و معنوی در افغانستان انجام داده بود که سی سال دیگر برای ترمیم و تلافی آن کفایت نمیکرد.

همین تضاد منافع خانوادهٔ حکمران با منافع ملی بود که در آینده ریفورمهای دولت را بشکل آلوده و ژولیده ئی در آورد و نتایج مطلوبه متناسب با زحمت کار و مصرف پول بدست نیامد، و این عقامت در تمام ساحه های اداری و اقتصادی و غیره آشکارا گردید، زیرا در تقابل خواسته های خانواده حکمران با مصالح ملی و کشور، دولت منافع سلطنت را بر منافع عمومی ترجیح میداد. بطور مثال: خانوادهٔ حکمران ملاک بود غله به بازار عرضه میکرد، در تجارت و بانکها و کمپنی ها سهیم بود و از تجارت دلالی سود میبرد، پس از ملاک و تجار بزرگ در برابر منافع عامه حمایت میکرد. همچنین دولت برای حفظ

قدرت خود آن ملاهائی را در راس امور قرار میداد که تنها خادم و محافظ سلطنت باشند، نه اینکه بمنافع ملت و کشور پابندی نشان دهند. در عوض، چنین رجالی میتوانستند در تامین منافع شخصی خود بحساب ملت دست آزادی داشته باشند. اینست که ریفورمها، پلانها، پروژه ها و موسسات همه خوان یغمائی برای اینگروه محسوب گردید، و قشر تازه تری از بین عدهٔ از بروکراتهای تاجر و ملاک و متمول بوجود آمد.

مگر این دستبرد و فشارهای شدید اقتصادی و سیاسی که از دوره نادرشاه باینطرف بالای ملت تطبیق میشد، عکس العمل های بوجود آورد: چنانیکه فشار اقتصادی مردم کشور را از حالت قناعت و توکل بسوی کار کردن و تحصیل مایحتاج اجباراً سوق نمود، همچنان تمرکز و انحصار سرمایه و ثروت بدست طبقهٔ مخصوص و ممتازی، شعور طبقاتی مردم را بیدار کرد. فشار سیاسی و استبداد حاد حکومت مقام سلطنت و شاهی را در اذهان اکثریت ملت منفور نمود. رویهمرفته اکثریت ملت افغانستان بیک جامعهٔ ناراض و شاکی مبدل گردید که استعداد انقلاب سیاسی او رو به نشو و نما بود. میتوان گفت دیگر کلمات انقلاب و جمهوریت در نزد مردم، بیگانه ونا آشنا نبود، چنانیکه موضوع تقسیم زمین در اذهانشان موجود و مطلوب گردیده بود. گر چه افغانستان از مرحلهٔ یک انقلاب اجتماعی هنوز فاصلهٔ طولانی داشت ولی شدت عمل سلطنت مردم افغانستان را بسوی مبارزات سیاسی دموکراتیک، قدمی به پیشراند، که اینخود فتح بابی است برای مقدمات یک انقلاب بزرگتر اجتماعی.

در هر حال محمد هاشم خان وقتیکه بحکم سیاست و جبر حوادث، از صحنه حکمرانی به دور انداخته شد، یکعده همکاران جدی و مؤثر او ظاهراً از میدان خارج شدند، از قبیل الله نواز خان و شاه جی هندوستانی، میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات، محمد گلخان مهمند، عبدالمجید خان زابلی و فیض محمد خان زکریا. البته هیچکدام اینها بجاه و مال جدیدی احتیاج نداشتند، زیرا در عوض ایفای وظایفی برای دولت که در افغانستان بعهده گرفته و آنرا انجام داده بودند، هر یک ملیونر های بزرگی شده، در داخل و خارج افغانستان بشکل راجه های هندوستان میتوانستند زیست کنند.

چنانیکه الله نواز خان هندوستانی در اروپا کشور سویس را نشیمنگاه خویش قرار داد، و با ثروت هنگفتی که در افغانستان اندوخته بود، زنده گی مرفه و مامون در پیش گرفت، البته راه رفت و آمد او در افغانستان باز، و مقامش در دستگاه سلطنت محفوظ بود. پسران اینشخص در عوض پدر جزء اعضای خانوادهٔ شاهی باقیمانده، و در راس پستهای مهم بشکل شهزاده گان افتخاری قرار گرفتند. هکذا فیض محمد خان زکریا افغانستان را ترک گفته، دارائی غیر منقولش را به پول نقد تبدیل کرد و در لبنان قصری خرید و در آمریکا و اروپا متناوباً زندگی اختیار کرد. رویهمرفته افغانستان تفرجگاه اینها و اروپا

خانه دومین شان بحساب میرفت. عبدالمجید خان زابلی نیز افغانستان را پدرود گفت و امریکا را خانهٔ خویشتن اختیار کرد، تنها پسری ازو در افغانستان باقیماند که چراغ تجارت پدر را فروزان نگهدارد. عبدالله خان شاه جی هندی و محمد گل خان مهمند و میرزا محمد شاه خان در کابل بمردند و فرصت تفریح در ممالک خارجه نیافتند. از جمع این شرکای کابینهٔ قدیم تنها علی محمد خان بدخشانی در دربار افغانستان باقیماند، زیرا او در عمق سیاست سری دولت افغانستان داخل، و مشوره هایش هنوز مورد عمل قرار داشت.

میتوان گفت از تمام اعضای این باند شخص محمد هاشم خان صدراعظم بیشتر رنج روحی میکشید، زیرا او محکوم بود که در داخل کشور برای ((روز مبادا)) ذخیره باشد، و هم برای یک دیکتاتور زنده ماندن اعزازی با شرط مسلوب الاختیاری، در مملکتی که سالها حکمرانده بود، بدتر از هر مرگی بود، خصوصاً که او تحت تهدید کهولت و بیماریها نیز قرار داشت. از همه صعبتر که او موقف خود را در اواخر عمر دقیقاً درک میکرد و میدانست که ملت دربارهٔ او چه میگویند، و باچه دیده ئی باو و اعمالش نگاه میکنند. بعید نیست که چنین محاکمات درونی سایق این شد که او مثل یک مجرمی در پایهٔ دار، متوسل بدعا در نزد خدا گردد. پس اینمرد کم سواد در ایام پیری و بیکاری تازه شروع کرد بخواندن ((تفسیر دری حسینی)) زیرا او عربی نمیدانست و از فهم ((فاتحه الکتاب)) هم عاجز بود. از آن بعد اینشخص نزد کسانی که در کابل و جلال آباد بدیدنش میرفتند، از مفاد تفسیر حسینی بصورت یک زاهد تارک دنیا، اظهار علم و اطلاع میکرد. مگر خواندن تفسیر هرگز باعث آن نشد که محمد هاشم خان از صد ها ملیون دالری که در خارج و صد ها ملیون افغانی که در داخل کشور اندوخته بود حتی حداقل ((زکات شرعی)) آن را ((بحکم تفسیر حسینی)) به ناتوانان افغانستان بپردازد. تا آنکه منادی مرگ در رسید، و او با تن عریان در خاک نمناک بخفت و فصلی داغدار از اعمال خود در تاریخ افغانستان، بگذاشت.

وقتیکه بعد از اختتام جنگ جهانی دوم و تغییر تعادل قوا در جهان بغرض تطبیق برنامه جدید در افغانستان، محمد هاشم خان با پروگرام مخرب خود برافتاد، ظاهر شاه برای پر کردن اینخلا عملاً در صحنه سیاست برآورده شد. اینست که دربار میان خالی سابق بیک دربار پر سرو صدا مبدل گردید، زیرا پروگرام جدید متقاضی این بود که بتدریج قدرت اداری افغانستان در عوض دست اعضای خانواده حکمران در دست شخص شاه متمرکز گردد. پس شاه در ۱۹۴۶ مشغول سفر و تماس با مردم افغانستان در ولایات کشور گردید، و ظاهراً سیاست دلاسا و مواسا در پیش گرفت. این تنها نبود، در پایتخت نیز ملاقاتهای

مسلسل شاه با روشنفکران، تجار، مامورین، افسران، ملا ها و روشناسان مردم جاری شد. یکسال بعد (۱۹۴۷) پنجصد نفر محبوس پاکتیائی بشمول پسران سدوخان و بیرک خان (که با سلطنت مخالفت کرده بودند) بنام شاه از محابس آزاد گردیدند، در حالیکه محبوسین سیاسی زنانه و مردانهٔ کابل بشمول خاندان چرخی قبلاً بنام شاه رها گردیده بودند. ازین بعد بود که با مرور زمان ظاهر شاه بشکل یک دیکتاتور غیر مسئول و مافوق در آمد.

دولت انگلیس که با نفوذ استعماری خود در گذشته مانع بزرگ ترقیات اجتماعی و اقتصادی افغانستان و سایر ممالک خاوری بود، اینک بازوال امپراتوری استعماری خویش، در نتیجهٔ جنگ دوم جهانی، مواجه گردیده، و در ۱۹۴۷ مجبور به تخلیهٔ هندوستان شد و سه سال بعد (۱۹۵۰) کانال سویز و سودان و عراق و خلیج فارس را تخلیه کرد. پس سیاست جدید دولت انگلیس در آسیا، افریقا و افغانستان، متوجه تقویت دولتهای مرکزی و غیر کمونیستی گردید، خصوصاً که کمکهای دولت امریکا را در پهلوی خود داشت. سلطنت افغانستان ازین سیاست جدید انگلیس، بنفع استقرار و استحکام رژیم خویش، فرصت استفاده عظیمی بدست آورد، و در تطبیق پروگرام تازه خود در داخل کشور مشغول شد و دولت از هر دو حربهٔ شمشیر و مدارا کار میگرفت. مثلاً زمانیکه مردم صافی در شرق مملکت عکس العمل خویشرا در برابر مظالم هفده سالهٔ سلطنت در سال ۱۹۴۷ بوساطهٔ یک قیام مسلح نشاندادند، با آهن و خون در نهایت بربریت سرکوب گردیدند. همچنان محمد امین خان برادر شاه امان الله خان که بغرض سرنگون کردن سلطنت افغانستان در ۱۹۴۹ از هند در سرحدات شرقی کشور آورده شدهٔ بود، با دستهای فریب خورده میرزا علیخان پشتونستانی مشهور به فقیرایپی مغلوب و ناکام گردید. از دیگر طرف شاه محمود خان صدراعظم جدید وظیفه داشت که در داخل کشور بر عکس اداره محمد هاشم خان، با مردم از راه مدارا پیشآید و با ریفورمهای کوچک و ناچیزی آنان را مشغول نگهدارد.

در می ۱۹۴۶ کابینه شاه محمود خان تشکیل شد و مقدم بر همه صدای تحسین و تصدیق از رادیو لندن بلند گردید، رادیو بی بی سی در ضمن نشر اینخبر زیاده کرد که: وضع داخلی افغانستان طوریست که بایستی صدارت در دست فردی از خانوادهٔ شاهی باشد! در هر حال برای بار اول، پس از گذشت سالها، در لبهای عبوس و پر کینه و جبین پر از چین خانوادهٔ حکمران تبسم و گشاده گی مصنوعی پدیدار گردید، و سخن از آزادی و دموکراسی، ترقی و تجدد، مردم و جوانان زده شد، حتی بعضی از تحصیل کرده گان در زمرهٔ روسا و اعضای کابینه استخدام گردیدند. البته این استخدام از شخصیت هائی بعمل می آمد که در امور اجتماعی بمثابهٔ آب دارای ۳۷ درجه حرارت باشند، یعنی از تماس با آنها نه

سردی و نه گرمی احساس شود. مگر وزارتهای عمده داخله، خارجه و حربیه در دست خانوادهٔ شاه و شرکای عمدهٔ رژیم باقیماند. شاه محمود خان موظف بود که با سلوک نرم و ریفورمهای کوچکی از کینه دیرینهٔ مردم و روشنفکران نسبت بخانواده حکمران بکاهد، و در سیاست خارجی ظاهراً روش یکجانبهٔ منفی را ترک نماید، و از نزدیکی با اتحاد شوروی نهراسد، تا باینصورت از یک انفلاق داخلی و هم خطر خارجی علیه خاندان حکمران جلوگیری کرده باشد.

از همین سبب در داخل کشور حواله غله خریداری اجباری از زارع و زمیندار افغانستان تقلیل و شکنجه علنی در زندانها ظاهراً ممنوع شد، همچنان انتخابات بلدی و شورا سری و آزاد اعلان گردید. مگر تحکیم پایگاه سلطنت در بین طبقات ملاکین و سرمایه دار و تجار بزرگ و مخصوصاً در اردوی نظامی فراموش نگردیده بود. شاه محمود خان جداً سعی میکرد بمردم افغانستان و قشر روشنفکر حالی نماید این تغییر برنامهٔ خائنانهٔ قدیم فقط نتیجه ((ترحم و اشفاق)) شاه و خاندان اوست، وگر نا شکری از مردم بعمل آید این ((صدقهٔ شاهی)) پس گرفته شده، و وحشت دورهٔ محمد هاشم خان مجدداً اعاده میگردد. البته در عقب این تهدید او سپاه مجهز و منظم با عدهٔ از افسران وفادار و نمکخوار حکومت استاده بود. سلطنت عدهٔ از افسران و فرماندهان بزرگ اردوی افغانستان را در دستداشت و اینها با حقوق ترفیع و امتیاز، اراضی و پول بخششی، موترهای سواری و مساکن معمور، پرستنده و حافظ سلطنت و خاندان او بودند، دسپلین شدید نظامی هم، حتی مجال تفکر در امور اجتماعی را از ایشان سلب کرده بود. یکسال بعد (۱۹۴۷) هنگامیکه مردم صافی در شرق کشور از مظالم اداره و شدت فقر بقیام پرداختند، چنین افسرانی در زیر شلیک اسلحه عصری، آنان را نابود نمودند و مدالی گرفتند. زنان صافی با شیرخواره گان خود از رعب چنین جنگی خویشتن را در امواج دریای کنر فرو ریختند، و در کابل عبدالرحیم خان نایب سالار با آنکه خدمات زیادی برای بقای سلطنت انجام داده بود، فقط بگناه آنکه منسوب بمردم صافی بود با خواهر زادهٔ خود خلیلی شاعر مشهور محبوس و مصادره گردید.

در هر حال مقتضیات جدید اقتصادی و سیاسی، حکومت خانواده سلطنتی را مجبور به ریفورمهای مینمود، زیرا افغانستان که در مرحلهٔ انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه داری به مناسبات سرمایه داری قرار داشت، ناگزیر از قبول ریفورم بود. حتی هنوز بعضاً مناسبات ماقبل فیودالی در بعضی حصص کشور موجود بود، ومثلاً یک قسمت نفوس در حالت کوچی با نظام قبیله وی وحتی پدر شاهی زیست میکرد. از دیگر طرف تاثیر جنگ دوم جهانی، اقتصادیات کشور را در گرداب بحران اجباری غوطه ور نموده بود: صادرات تنزل و مایحتاج استهلاکی قلیل و نرخها صعود نمود. همزمان با این بحران که توام با

توسعهٔ بازار سیاه بود، در سال ۱۹۳۶ خرابی حاصلات زراعتی کشور محسوس گردید، و افغانستان برای نخستین بار در تاریخ، محتاج تورید غله از خارج شد. این تنها نبود، شدت تصادم منافع طبقات حاکمه با منافع دهقانان، وتجار متوسط و خورده اینک علناً احساس میگردید. در راس این اوضاع، تنفر عمومی توده های مردم از روش و اداره سلطنت، سایه افگنده بود. اینهمه دولت را مجبور مینمود که برای حفظ و بقای خویش، دست توسل بدامان اصلاحاتی دراز کند، خصوصاً که در ساحهٔ سیاست خارجی نیز از پشتیبانیهای مستقیم و موثر حکومت انگلیسی هند تقریباً محروم گردیده بود.

پس خاندان حکمران مصمم به تعدیل سیاست خارجی و تجدید ادارهٔ داخلی و هم ریفورمهای اجتماعی گردید. ولی آیا اینان قادر باجرای کامل چنین عملی بودند؟ جواب منفی است. زیرا اینها طبیعتاً هر عملی را بر محور منافع خالص خانواده گی و طبقاتی خویش میچرخاندند، بعلاوه شخص شاه محمود خان از نظر اهلیت و کریکتر فقط یک درباری اشرافی قرن نوزدهم بود که صلاحیت علمی و سیاسی یک زمامدار قرن بیستم را نمیتوانست داشته باشد. اینست که حکومت او بین دو قطب ارتجاع قدیم و قبول یک تحول جدید، بشکل یک ((برزخ)) در آمد. صدارت اینشخص در اجرای پروگرام حکومت خود ناکام ماند و تشنجات اقتصادی و اداری با انارشی امور داخلی دوام نمود. مثلاً در ساحهٔ اقتصادی از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ تولید قره قل کشور از سه ملیون و چهار صد هزار جلد به یکنیم ملیون جلد تنزل کرد، و همزمان با آن قیمت قره قل افغانی در بازار امریکا تا حد نصف رسید. در داخل مملکت هم تولید غله تقلیل و کسر اسعار بیشتر گردید، قیمت نان بلند رفت و بیکاری روز افزون شد. احتکار و سود خواری و بازار سیاه در شهر ها و دهات کشور، مردم را بسوی خانه خرابی راندن گرفت، و عدهٔ از ملاکین و سرمایه دار و تاجر عمده کماکان در تاراج مردم ادامه داد.

شاه محمود خان و وزرایش چگونه میتوانستند تولیدات داخلی را افزایش دهند و یا از سیلاب تسلط اقتصادی اجانب جلوگیری نمایند، در حالیکه مساعی دسته جمعی اینان منحصر به تحکیم موقف رژیم کنونی بر مبنای تسلط فیودالی ملاکین و سرمایه دار و تاجر عمده قرار داشت. لهذا نه پلانهای انکشافی و اقتصادی و اجتماعی اینان که با آواز دهل و سرنا اتصالاً بگوش مردم میرساندند، مکمل عملی شد، و نه تقریباً یک ملیون کوچی های افغانستان، ساکن و دهنشین شدند. مگر حکومت شاه محمود خان دست از پارهٔ ریفورمها باز نکشید، و دورهٔ استیلای برادرش محمد هاشم را با دورهٔ تسلط خود با خط باریکی از هم جدا نمود. اینک امهات فعالیت حکومت او:

اساس حکومت نظامی بیک حکومت نیمه نظامی اما زیر نقاب شبه دموکراتیک مبدل شد. شکنجه

های وحشیانه و علنی در محابس و توقیفخانه ها ظاهراً ممنوع گردید. شمولیت شاگردان در مدارس تا اندازهٔ ظاهراً بدون تبعیض مذهبی، و همچنان شمول عدهٔ از تحصیل کرده گان در کابینه پذیرفته شد. از همه مهمتر آزادی انتخابات بود که ولو برای یکبار در مورد وکلای بلدیه ها و شورایملی اعلام شد: ۱۳۲۸ ـ ۱۳۲۷ (۱۹۴۹ ـ ۱۹۴۸). همین شورایملی دورهٔ هفتم برهبری یکعده روشنفکران مبارز بود که قانون مطبوعات را در (۱۹۵۱) بمیان آورد، و در راه دموکراتیک ساختن رژیم مبارزه نمود تا خودش از بین برده شد. بلدیه انتخابی نیز تغییرات مجددی را در شهر کهنه کابل وارد کرده و جادهٔ مشهور میوند و جادهٔ نادرپشتون با سینمای پامیراعمار، قسمتی از سرکهای کابل قیر ریزی و جریده پامیر منتشر شد. هکذا برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ محصلین یونیورستی کابل به تشکیل اتحادیه ها پرداختند و جنبش سیاسی محصلین شروع و متعاقباً سرکوب گردید.

مکاتب زنان تاسیس و توسیع، و تعداد شاگردان به شش هزار دختر بالغ گردید. مجموع تعداد شاگردان افغانستان دریندوره بیشتر از صد هزار نفر بود و پوهنتون کابل در اپریل ۱۹۴۶ تاسیس شد. همچنین یک تعداد مدارس شرعی، متوسطه، مسلکی و ثانوی تاسیس و شاگردان بیشتر بممالک خارجه فرستاده شد. برای معلمین ماهانه پنج سیر آرد مقرر گردید، و چهار مکتب لیلیه متوسطه، با کورسهای مالی واداری، سواد آموزی و کار دستی و تدبیر منزل و طبخ و دوخت و غیره در کابل دایر شد. موسسهٔ نسوان در ۱۹۴۶ بوجود آمد و مجله میرمن منتشر گردید. عدهٔ محدود مکاتب کوچی ها تاسیس، لابراتوارها و کتابخانه ها، سالون خزان (نمایشگاه هنر دستی)، با بنیاد کودکستان کابل در ۱۹۴۹ کار همین دوره است. اما کار مهم تعدیل و تجدید نظر اصلاحی در پروگرامهای تعلیماتنامه های مفلوج معارف سابق بود که یکی از نتایج مهم آن الغای تعلیمات جبری به زبان پشتو در مناطق غیر پشتو زبان بشمار میرفت. حکومتکه در کانفرانسهای منطقه وی شرکت مینمود، ازین اشتراک در تعلیم و تربیه داخلی هم بعضاً استفاده میکرد، و در ۱۹۴۸ عضویت یونسکو پذیرفت.

سیستم محدود طب و قابوی بر طب معالجوی افزوده شده و ریاستهای مجادله با ملاریا و زایشگاه با شفاخانه های ولایتی تاسیس و توسیع گردید. مجلات روغتیا و روغتیا زیری منتشر شد، همچنین در سایر شقوق مخابرات و نقلیات و امور قضایی و غیره اقدامات بعمل آمد از قبیل: تاسیس پوسته خانه شهری و تیلفون اتومات در پایتخت و امضای موافقتنامه با اتحاد شوروی راجع بروابط رادیو تلگرافی بین مملکتین (در ۱۶ ماده مورخ اپریل ۱۹۴۷)، تاسیس شرکت حمل و نقل ((ودان))، تمدید جادهٔ قندهار قلعه جدید، تاسیس کسه عمرانی (۱۹۴۸)، تاسیس مدرسه قضات، تدوین اصولنامه و تعلیماتنامه های مربوط به امور

عدلی و قضایی، و یا خریداری طیاره های جت و تاسیس مکتب ضابطان احتیاط و امثال آن.

البته مبرهن است که اقدامات اصلاحی دولت از نگاه عمق و وسعت هر دو محدود و نیم بند بود و در حیات توده های ملیونی کشور تغییر قابل ملاحظهٔ وارد نکرد.

دوم
اوضاع اقتصادی

دولت برای چاره جویی از بحران خوار و بار و صعود متداوم قیم به اقدامات مختلفه دست زد. از آنجمله بمقصد تسهیل تمرکز سرمایه گذاری به موجودیت آزادی تجارت، کمک کرد، لهذا سرمایهٔ بانک ملی چهار برابر افزوده شد و برای تجار متوسط و کوچک زمینه فعالیت بیشتر آماده شد. در ابتدا انتخابات آزاد و سری بلدیه ها و شورای ملی مجاز گردید. حکومت برزخ در همان سال اول ظهور خود یک دیپوی مرکزی تجارتی با اشتراک دولت و شرکتهای بزرگ (سال ۱۹۴۶) بساخت، و سال دیگر (۱۹۴۷) انحصار کمپنی ها (شرکت ها) را در صدور قره قل و پشم و غیره و تورید مصنوعات خارجی، بشکستاند، و هم آزادی تجارت تجار انفرادی و کمپنی ها را تحت کنترول وزارت اقتصاد اعلام کرد. کمیسیونی از وزرا تشکیل شد که تجارت مواد استهلاکی را مراقبت نماید. حکومت باین اکتفا نکرد بلکه دم از طرح یک پلان انکشافی اقتصادی هم زد.

ولی در عمل حکومت در قسمت عمدهٔ این ادعاهای خود ناکام ماند. مثلاً دیپو که انحصار فروش پارچه باب را در دستداشت، پارچه باب سایر شرکتها و تجار انفرادی را با مفاد بیست فیصد میگرفت و بمردم ناتوان میفروخت. این تنها نبود، اختلاساتی که بضرر عامه درین دیپو بعمل آمد و مورد تفتیش یک کمیسیون شورایملی دورهٔ هفتم قرار گرفت (نگارنده جزء این کمیسیون بودم)، نیز طرف بازپرس حکومت واقع نگردید. هکذا شکستن انحصار بعضی صادرات و واردات شرکت ها، از تشنجات اقتصادی نمیتوانست بکاهد، زیرا شرکت ها با اتکا بسرمایه های بزرگ خود، موقف ممتاز قبلی خویش را حفظ کرده بودند، و امتیاز سب سایدی و کریدتهای اسعار خارجی را کماکان در دستداشتند. اینگروه متوجه بازارهای تجارتی بودند، نه متوجه انکشاف صنایع ملی. کانترول چند فابریکه محدودی که در افغانستان بود نیز در دست سرمایه بزرگ قرار داشت اینست که از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ منظماً واردات بر صادرات پیشی میگرفت، و در ساحهٔ اسعار و تمویل پروگرامهای مد نظر فشارهای وارده ادامه مییافت. چون اصلاً وزارت اقتصاد و تجارت کشور در دست نطاق سرمایه بزرگ عبدالمجید خان زابلی و شرکا بود، تشکیل کمیسیون ((تجدید سازمان تجارت خارجی)) نیز نمیتوانست به آلام مزمن اقتصادی و تجارتی افغانستان خاتمه دهد. همچنین تا سقوط حکومت شاه محمود خان پلان انکشافی اقتصادی موعود سر از مشیمه بر نیاورد.

در ساحهٔ زراعت و مالداری، ریاست نسل گیری حیوانات و ریاست تهیه ارزاق در کابل (۱۹۴۷) و

شرکت پیله وری در پغمان تاسیس و زنبورداری شروع شد. همچنین فابریکه برق آبی در سروبی، و فابریکه ترمیم موتر در کابل تاسیس گردید، تا آنوقت تعداد کارگران به چهل هزار نفر رسیده و قانون کارگران صنعتی ولو ناقص و نیمه عملی وضع شده بود (۱۹۴۶). این قانون شامل حال: کارگران زراعتی، مزدورکاران و پیشه وران نبود. در امور مالی، در سال ۱۹۵۱ قانون مالیات بر عایدات وضع گردید، و بودجه دولت از (۳۴۰) ملیون افغانی به مبلغ (پنجصد و چهل ملیون) افغانی بلند رفت.

البته این اقدامات نمیتوانست مشکلات اقتصادی افغانستان را حل کند، چونکه سرمایه تجارتی و سود خواری در دهات، در تولیدات زراعتی تاثیر منفی کرده و کشور را به توريد غله از خارج مجبور ساخته بود. حکومت هم از اتخاذ یک سیاست پایدار، و تحدید جریان انحصارات خارجی عاجز بود، پس عدم رضایت مردم عامتر گردید. حکومت بغرض اصلاح امور اقتصادی و جلوگیری از بحران، به قروض خارجی تکیه کرد، در حالیکه پروژه های اقتصادی با موازنهٔ بیلانس تجارتی، تادیات خارجی، نشر پول و صعود قیمتها مستلزم تجدید نظر در مالیات و نرخهای آن بود. اما حکومت با نظام فرسوده و نداشتن حساب و احصائیه، نمیتوانست مالیات و نرخهای آنرا با شاخص قیم متناسب نماید، و یا دوران پولی و حجم معاملات اقتصادی را بلند به برد، لهذا پروژه ها نیمکاره ماند و قیمت ها بلند رفت. همچنین مشکل اسعاری مانع تمویل پروژه های اصلاحی میگردید. حکومت برای رفع مشکل در ۱۹۴۹ مالیات تجارت و پیشه وری و مواشی را بلند برد و در مالیات گمرکی پنجاه فیصد افزود.

بعد از خصومت پاکستان و انسداد تجارت ترانزیتی افغانستان، مشکلات اسعاری کشور بیشتر گردید و بازار سیاه وسیعتر شد. طبعاً این بحران اقتصادی، بر اوضاع اجتماعی کشور نقش خودشرا بجا میگذاشت. حکومت وعده داده بود قبایل کوچی و نیمه کوچی را (اینها بیشتر از یک ملیون نفر و هنوز در قرن بیستم زیر نظام قبیله وی میزیستند) در سایهٔ اصلاحات زراعتی، اسکان خواهد نمود. چون حکومت مخالف اصلاحات اساسی ارضی بود، لهذا خواست چنین مردم را در ولایات شمالی افغانستان و بالای اراضی دیگران سوق نماید. پس مدیریت ناقلین را در وزارت داخله تشکیل کرد، و یکعده مردم بیزمین ولایات شرقی را در ولایات شمالی بفرستاد، تا اراضی مردم محلی را که دولت بنام اضافه جریب تصاحب کرده بود، بین ناقلین جدید توزیع نماید. نتیجه این روش دامن زدن بآتش اختلاف بین مردمان شمال و جنوب هندوکش بود تا جاییکه وحدت ملی افغانستان را زخمدار نمود. در عوض حکومت آن اراضی را که بواسطهٔ حفر نهر جدید گورگان در شمال هندوکش (بغلان) بدست مردم محل، زیر آبیاری قرار گرفته بود، هزاران جریب در تملک خانواده سلطنت

(شاه محمود خان،سردارمحمد عتیق باجهٔ شاه، علیشاه خان عموزاده شاه و غیره) گذاشت، و بقیه را به ملاکین عمده وسرمایه داران و تجار عمده از قبیل آفتاب الدینخان و امثالهم بفروخت.

پروژهٔ هلمند:

در هر حال شاه محمود خان برای اصلاح امور زراعتی و اقتصادی کشور، از همان اوایل حکومت خود چشم استمداد بقرضهٔ خارجی مخصوصاً از ایالات متحد امریکا دوخته داشت، درحالیکه قبلاً زمینهٔ اینکار در سال ۱۹۴۵ در نزد حکومت افغانستان آماده شده بود، باین معنی که حکومت میخواست در حوزهٔ هلند و ارغنداب، اراضی جدید را تحت آبیاری بیآورد و امریکا پروژهٔ آبیاری و سرکسازی درینحوزه را بحکومت افغانستان پیشنهاد نموده بود. در نتیجه قرار داد با کمپنی موریسن کنودسن در مارچ ۱۹۴۶ بسته شد، اما عقد این قرارداد و اعطای امتیاز به کمپنی، قبل از یک سروی علمی منطقهٔ تحت نظر و هم قبل از اعلان مناقصه، بعمل آمد، در حالیکه بعد ها طبق سروی و نظر متخصصین خارجی و داخلی، آشکارا شد که شرایط ارضی نا مساعد، و مصرف و کار درین پروژه متناسب با نتایج و حاصلات آن نیست. قرارداد گفته بود سیستم آبیاری و سرکسازی را در جنوب کشور و قندهار با کمپنی در مدت سه سال بمصرف (هفده و نیم ملیون) دالر انجام میدهد، و پیشبینی شده بود که سه صد هزار هکتار زمین جدید بدست خواهد آمد. امید میشد که در سه صد هکتار زمین، پانزده هزار دهقان با فامیلش اسکان گردد و از کتله عظیم کوچی ها بکاهد. ولی در عمل معلوم شد که در طی سالها کار و مصرف بیشتر از (صد ملیون) دالر، حاصل این پروژه بزرگ برای ملت نادار افغانستان، سی هزار هکتار زمین مزروعی جدید بود که فقط یکنیم هزار دهقان و فامیلش را در خود میگنجاند، بقیه شوره زار برآمد و حاصلگیری بیشتر درین پروژه ایجاب مصارف بیشتر را میکرد.

در هر حال با قرار داد کمپنی موریسن کنودسن برای بار اول در تاریخ افغانستان پای نفوذ اقتصادی ایالات متحده امریکا در افغانستان باز شد، اما اینقدم نخستین به نفع افغانستان تمام نگردید و هم به شهرتی که دولت آمریکا تحت شعار ((آزادی و استقلال کشور های آسیائی)) در زمان بین دو جنگ جهانی و در جریان جنگ جهانی دوم، حاصل کرده بود در افغانستان صدمه رسید. عدهٔ از کشورهای شرق پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در ابتدا از جایگزینی دولت امریکا در راس جهان غرب به عوض دول استعماری کهنه کار اروپائی، استقبال کرده و آنرا مرجع تر شمردند، زیرا این کشور ها و از آنجمله مردم افغانستان از استعمار اروپائیان دل پر داشتند. پس وقتیکه ایالات متحده با چتر پروژه هلمند وارد

اینکشور شد، در ابتدا مردم افغانستان با دیدهٔ امید بسوی او مینگریستند، و آن ترس و احتیاطی را که قبلاً از دول معظم اروپائی داشتند، ازین قدرت محلل که از آنروی زمین بکمک اقتصادی او شتافته بود، نداشتند، زیرا او را نقطه مقابل جهانگیران قدیم اروپا میشناختند. اما بعد از تطبیق پروژه وادی هلمند این نظر مردم در برابر امریکا تغییر کرد و جای خوشبینی را بدبینی گرفت.

افغانستان که در طی جنگ جهانی دوم از فروش پوست قره قل خویش بیست ملیون دالر در امریکا ذخیره کرده بود (آن وقت بازار پوست از انگلستان به امریکا انتقال یافته بود) و میخواست با مصرف هفده ملیون آن پروژه هلمند را تمام نماید، اینک دید که بیست ملیون ذخیره دالری او در دو سال از دست رفت و پروژه ناتمام ماند. حکومت شاه محمود خان که بدستیاری محمد کبیر خان لودین وزیر فواید عامه (تحصیل کردهٔ امریکا و رفیق الله نواز خان هندوستانی) در دلدلزار پروژه هلمند فرو رفته بود، دو راه بیشتر نداشت: یا بیست ملیون دالر کشور را در آب ریخته حساب کند، و یا برای تکمیل پروژه دست بقرضه دراز نماید. اینست که بانک وارداتی و صادراتی امریکا بیست و یک ملیون دالر قرضهٔ پانزده ساله با ربح سه و نیم فیصد در سال ۱۹۴۹ (سال سوم پروژه هلمند) بافغانستان پرداخت تا بمصرف امور محولهٔ کمپنی موریسن برسد. حکومت شاه محمود در ۱۹۵۰ قرار داد دیگری با کمپنی نامبرده بست که بایستی کمپنی تا ۱۹۵۳ کارهای ناتمام سابق را تمام کند و هم دستگاه های برق آبی در منطقه هلمند و ارغنداب بسازد. در حالیکه نرخ قره قل کشور در بازار امریکا روز بروز تنزل کرده میرفت تا قیمت وسطی آن از چهارده دالر و چهارسنت به هشت دالر رسید، و حاصل اسعاری آن در عوض تجهیز و لوازم صنعتی در دهن کمپنی موریسن ریخته میشد.

بالاخره فعالیت بی نتیجهٔ کمپنی با تبذیر و اسراف روز افزون آن از یکطرف، و بیکفایتی و فقدان یک سیستم حسابی حکومت از دیگر طرف، مردم افغانستان را متوجه نالایقی حکومت، و عاقبت نفوذ اقتصادی دولت امریکا در افغانستان نمود. لهذا صدای اعتراض مردم پر از یاس و استکراه در مقابل هر دو بلند شد. از همه بیشتر اینصدای عمومی در تالار پارلمان دورهٔ هفتم افغانستان منعکس گردید پارلمانی که برای یکبار فرصت انتخابات آزاد و تشکل یافته بود. (حکومت این انتخابات آزاد را طور امتحانی و برای مظنهٔ شعور سیاسی ملت قبول کرده بود). این شورا حکومت را نکوهش نمود و این شکل توسعهٔ نفوذ اقتصادی دولت ایالات متحده را مورد سئوال قرار داد. شورا موضوع پروژه هلمند و اعطای امتیاز به کمپنی را بحیث یک توطئهٔ سیاسی حکومت و تهیه پایگاه اعمال نفوذ امریکا در افغانستان تلقی میکرد. لهذا شورا فیصله کردکه وزرای پلان واقتصاد ومالیه و فواید عامه در یک دیوان عالی محاکمه و مجازات

شوند. متعاقباً شورا قضیه احضار شاه محمود خان و کابینه اش را در شورایملی بنام گرفتن رای اعتمادمطرح نمود. این فیصله های شورای آزاد مردم، در تاریخ پارلمانی افغانستان، نخستین انعکاس نظر ملت در مقابل اعمال حکومت بود. البته سلطنت که حکومت را هم در دست داشت، قادر به تحمل تصاویب نمایندگان مردم نبود، پس بالای شورا و فیصله هایش پاشنه موزهٔ نظامی نهاد. در هر حال ازین بعد افکار مردم مخالف این شکل توسعهٔ نفوذ اقتصادی ایالات متحده امریکا در افغانستان گردید، ولی آیا میتوان از یک کشور بزرگ صنعتی توقع دیگری جز این داشت؟ برای آنکه مقتضیات جهان صنعتی و دول معظم، موقوف و مربوط بچنین روشی است: تولیدات عظیم دول بزرگ صنعتی محتاج مارکیت خارجی است، و مساعد ترین مارکیتها در آسیا و افریقا و امریکای لاتین موجود دارد. بهمین سبب قرنی چنین ممالک زیر استیلای نظامی دول بزرگ صنعتی نگهداشته شدند، منتها بعد از جنگ دوم جهانی، استیلاهای نظامی تا اندازهٔ به استیلای اقتصادی مبدل گردید. چون دول صنعتی بزرگ مولد مصنوعات است، و جهان سوم هم منبع مواد خام و هم مستهلک این مصنوعات. اگر این منابع و مستهلکین از دست این دول برود، عظمت و جلال کنونی آنها نیز رویزوال خواهد نهاد ، فابریکه ها مسدود و ملیونها نفر گرسته خواهند ماند، خصوصاً که در داخل کشور های بزرگ صنعتی، بیم و ترس از تنزل قدرت خرید داخلی، و هم نقصان ذخایر طبیعی شان، در پیش است. پس موسسات بزرگ و حیرت انگیز اقتصادی دول معظم صنعتی برای جلوگیری از چنان بحرانی، بهر وسیله خوب یا بد متوسل میگردند ولو منجر بایجاد جنگهای محلی و موضعی و احیاناً یک جنگ جهانی دیگری گردد.

این مجبوریت های اقتصادی ممالک مقتدر صنعتی است که سیل مصنوعات اضافی و سرمایه های اضافی شانرا بلا انقطاع بعناوین تجارت، کمک، قرض و غیره رو بممالک عقب نگهداشته شده جاری نگهداشته و نگه میدارد. البته این سیاست اقتصادی مانع آنست که فعالیت قاطعی در ایجاد زیر بناهای اقتصادی کشورهای عقب مانده انجام داده شود، مگر در موارد خاصی که متمم اقتصاد صنعتی و منافع تجارتی خود دول بزرگ باشد. پس این وظیفهٔ مردم کشورهای در حال انکشاف اقتصادی است که در عوض شکوه و شکایت از سیاست اقتصادی ممالک پیشرفته، ممالک خویشرا از زنجیر وابسته گی دول بزرگ رهائی بخشیده، مستقل و متکی بخود سازند، ورنه خرابی اوضاع اقتصادی این ممالک باعث خرابی روز افزون اوضاع اجتماعی آنان گردیده، منافع ملی شان فدای خواستهای دول مقتدر صنعتی و دول بزرگ (چه شرقی و چه غربی) خواهد شد. درینصورت عوض استخراج همه جانبهٔ ذخایر زیرزمینی و بسط صنایع ملی و انکشاف تمدن و فرهنگ اساسی، ثروت ملی اینها در بهای مصنوعات خارجی رفته و

صادراتشان به مواد اولیهٔ طرف احتیاج صنایع دول بزرگ محدود میماند. قیمت صادراتشان هم نسبت بقیم واردات روز بروز تنزل کرده خواهد رفت زیرا تعیین قیم و مارکیتهای جهان تا اندازهٔ در دست دول بزرگ است. از اینجهت است که از قدرت خرید در داخل کشور های عقب مانده میکاهد، و جامعه بجانب گرسنگی و بیماری و جهل و مخصوصاً فساد اخلاق سوق میشود.

البته انقلاب صنعتی و ریفورمهای اساسی اقتصادی، حتی استفاده صحیح از سرمایه های خارجی در ممالک عقب مانده، محتاج بداشتن حکومتهای صادق و لایق و رشید ملی است که نمایندگان حقیقی مردم باشند، تا در راه ایفای وظیفه ازمخالفت و حتی کودتاهای فرمایشی دول بزرگ نیز نه ترسند، زیرا دول بزرگ مفید تر میدانند که از حکومات استبدادی در جهان سوم، با پول و اسلحه حمایت کرده، و حکومات ملی را با دسیسه و کودتا ها از بین بردارد. تصویر اینخواسته های دول معظم در صحنه های خونین و حزن انگیز شرق دور، شرق قریب، شرق وسطی و تمام آسیا، امریکای لاتین و افریقا، میتوان بوضوح تماشا کرد. آیا اندونیزیا و سوکارنو، ایران و داکتر مصدق، عراق و کریم قاسم، کانگو و پاتریس لوممبا، وو ... چه جنایتی بمقابل بشریت انجام داده بودند که بخاک و خون کشانده شدند، جز آنکه اینها میخواستند اقتصاد ملی خویش را انکشاف دهند، استقلال سیاسی خود را مستحکم سازند و زخمهای امپریالیزم را در کشورهای رنج کشیدهٔ خود التیام بخشند؟

در هر حال مساعی حکومت شاه محمود خان در امور اقتصادی اعم از زراعت و صناعت و غیره ناچیز و عمدتاً ناکام بود. بر عکس ادعاهایش نه استیشن های انرژی کافی و نه فابریکه های نساجی و غذائی بوجود آمد و نه اصلاح ارضی عملی شد، وضع زراعتی و صنعتی بحال ابتر قدیم باقیماند، و دهقان و پیشه ور بسوی بی زمین شدن و ورشکستی روان گردید، بر تعداد بیکاران شهر و ده افزوده، تجارت پر سود وارداتی مصنوعات خارجی، بازار احتکار و سودخواری و قاچاقبری را کماکان گرم نگهداشت، و آتش رشوت و اختلاس شعله ورتر گردید. در این جریان حکومت در جولائی ۱۹۵۰ موافقتنامهٔ ۱۴ ماده ئی مبادلهٔ اموال و تادیات را با اتحاد شوروی و در فبروری ۱۹۵۱ موافقتنامهٔ همکاری اقتصادی و تخنیکی را با ایالات متحده امضا کرد. دولت در اپریل ۱۹۵۲ موسسهٔ تفحص پترول را با انحصار استخراج آن تاسیس نمود. در همین ایام بود که اتحاد شوروی قرضه ئی را با اعتبار هشت ملیون دالر عرضه کرد تا در کابل و مزار مخاذن نفت، و بین مزار و ترمذ لوله نفت، و هم در کابل و پلخمری دوسیلو، با بعضی راها در کابل، و یک شفاخانه در جلال آباد اعمار گردد.

سوم
سیاست خارجی

تا بمیان آمدن حکومت شاه محمود خان، سیاست سلطنت خانوادهٔ حکمران مبنی بود بر سیاست یکجانبهٔ متکی بر دولت انگلیس و دوری از اتحاد شوروی. اما بعد از ختم جنگ دوم جهانی که شرایط سیاست بین المللی در دنیا تغییر کرد، سیاست داخلی و خارجی کشور نیز خواهی نخواهی تغییر کرد. سیاست جدید دولت در زیر نقاب ((بیطرفی)) قرار گرفت و درعین حال توسعه مناسبات بیشتر با ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی مدنظر بود، زیرا قدرت بین المللی امپراتوری انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم جای خودش را به دو قدرت عظیم جهان (اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا) تخلیه کرده بود. افغانستان که قبلاً در ۲۵ سپتمبر ۱۹۳۴ عضویت جامعهٔ ملل را پذیرفته بود، اکنون در نومبر ۱۹۴۶ عضو سازمان ملل متحد گردید.

و اما مناسبات با کشورها:

مناسبات با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی:

حکومت شاه محمود خان در اوایل ظهور خود موافقتنامهٔ مسایل سرحدی را در تابستان ۱۹۴۶ با اتحاد شوروی امضأ نمود، و در اپریل ۱۹۴۷ موافقتنامهٔ مبادلهٔ مخابرات را با دولت مذکور تصدیق کرد. در همین سال هیئت افغانی بغرض روشن کردن سرحدات خشکه مملکتین به تاشکند عزیمت نمود. یکسال بعد سپتمبر (۱۹۴۸) پروتوکول تحدید سرحد بین دولتین امضا شد. همچنین روابط تجارتی افغانستان و اتحاد شوروی توسط موافقتنامه های مبادلهٔ اموال و تادیات سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۰ تنظیم میگردید، و باینصورت مناسبات همجواری بشکل خاموش و آرام ادامه یافت.

مناسبات با ایالات متحده امریکا:

قبلاً افغانستان در ۲۶ مارچ ۱۹۳۶ با ایالات متحد آمریکا، روابط سیاسی بر قرار کرده بود اما این در جولائی ۱۹۴۲ بود که نمایندگی دولت امریکا در کابل افتتاح گردید. حکومت شاه محمود خان در مارچ ۱۹۴۶ قرار داد پروژه هلمند را با کمپنی آمریکائی موریسن کنودسن امضا کرد. در سال ۱۹۴۸ ارتقای

نمایندگان سیاسی ایالات متحده و افغانستان در پایتختهای همدیگر بسویه سفرای کبار قبول گردید. در ۱۹۴۹ بانک واردات و صادرات ایالات متحده امریکا یکقرضه بیست و یک ملیون دالری بافغانستان پرداخت، و حکومت شاه محمود خان در اپریل ۱۹۵۰ قرارداد موریسن را تجدید نمود.

در مارچ سال ۱۹۵۰ نمایندهٔ مخصوص رئیس جمهور ایالات متحده فیلیپ جسوپ وارد کابل شده بود. این مصادف ایام بحرانی مناسبات سیاسی افغانستان و پاکستان در سر قضیه پشتونستان بود. گفته میشد که این نماینده، هر دو حکومت افغانستان و پاکستان را بشمول در بلاک نظامی دعوت نمود، و هم انصراف افغانستان را از حمایت ((پشتونستان)) به پیش کشید. همچنین بعد از آنکه در سر طرز استفاده از آب هلمند بین افغانستان و ایران اختلافی پیدا شد، باز ایالات متحده با کانادا و چیلی بحیث میانجی در ۱۹۵۰ وارد موضوع شدند، اما نتیجه قاطعی از آن بدست نیامد. باز در ۱۹۵۱ معاون وزارت خارجه ایالات متحده امریکا مک گی بعنوان میانجی بین افغانستان و پاکستان وارد کابل شد، اما ازین ورود تازه هم نتیجه گرفته نشد. حکومت شاه محمود خان در فبروری ۱۹۵۱ موافقتنامهٔ همکاری اقتصادی و تخنیکی با ایالات متحده باساس ((نقطه چهار)) ترومن امضا کرد. در جنوری ۱۹۵۲ موافقتنامهٔ امنیت مشترک بین طرفین امضا شد. در جون ۱۹۵۳ موافقتنامه پروژوی همکاری تخنیکی بین دولتین امضا گردید که طبق آن حکومت شاه محمود قبول کرد که در صورت درخواست کمک تخنیکی از سایر ممالک و یا موسسات بین المللی، معلومات مفصلی به ایالات متحده بدهد و هم مشاورین و متخصصین ایالات متحده در امور زراعتی، صناعی، معارف، صحت عامه، مواصلات و تفحصات منابع طبیعی افغانستان، داخل کار گردند. ازین پس اعزام شاگردان افغانی در امریکا توسعه یافت.

مناسبات با دولت انگلیس:

یکسال پیشتر از ختم جنگ دوم جهانی، روابط دولت انگلیس با افغانستان، شکل کهنهٔ خودشرا از دستداد، و دورهٔ جدید دیپلوماسی او در کشور آغاز شد. در ۱۹۴۴ لیسهٔ غازی کابل بدست معلمین انگلیسی سپرده شد، و هم متخصصین انگلیسی در شعب رادیو کابل، فابریکه نساجی و غیره گماشته شدند، و دولت انگلیس بعد از ترک گفتن هندوستان، در ۱۹۴۸ به ارتقای نمایندگان دولتین از وزارت مختاری بسویهٔ سفارت کبری موافقت نمود. البته تمام این روابط جدید، ساختمان ظاهری مناسبات انگلیس و افغانستان را تشکیل میکرد، اما روح مناسبات محرمانه بین دولت انگلیس و سلطنت افغانستان که ریشه نیمقرنه داشت، کماکان زنده و مؤثر و فعال، اما بشکل غیر مرئی بود!

مناسبات با سایر دول:

حکومت شاه محمود خان در ۱۹۴۷ معاهده ئی با دولت سویدن به بست، و در ۱۹۴۹ پروتوکول هوائی با حکومت ایران امضا نمود. در ۱۹۵۰ نمایندگی سیاسی کومنتانگ را در کابل مسدود کرد، و در جنوری همین سال جمهوریت مردم چین را برسمیت شناخت.

هکذا در همین سال معاهده مودت را با دولت جمهوری هندوستان امضا نمود، و هم قراردادهای مودت با حکومات: اردن، لبنان، اندونیزیا و سوریه عقد کرد. نمایندگان سیاسی افغانستان و دولت مصر نیز در کابل و قاهره بدرجهٔ سفیر کبیر ارتقا نمودند. درین میانه از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ بین افغانستان و حکومت ایران در سر موضوع آب هلمند مشاجره دوامداشت، و کمیسیون میانجی دول ایالات متحده و کانادا و چیلی از حل قاطع قضیه عاجز آمد. حکومت افغانستان هیئت فرهنگی ایران (به ریاست آقای علی اصغر حکمت) را در کابل دوستانه پذیرفت (۱۹۴۷) و هم در آینده (۱۹۵۱) ضد قرارداد کمپنی نفت، از موقف ایران حمایت نمود.

مناسبات با پاکستان:

اما عقدهٔ بزرگ سیاست خارجی افغانستان را درین دوره چگونگی روابط سیاسی با حکومت پاکستان در سر مسئله پشتونستان و بلوچستان تشکیل میکرد. اختلاف افغانستان و پاکستان بر سر این موضوع، در مناسبات افغانستان با تمام دول همسایهٔ آن دارای نقش مهم بوده است.

در اثر پیروزی جنبش آزادیخواهی مردم هندوستان، سلطهٔ استعماری چند قرنه برتانیه بالاخره در نیم قارهٔ هند خاتمه یافت و در ۳ جون ۱۹۴۷ تقسیم هندوستان اعلان گردید. باین ترتیب دو کشور هند و پاکستان در همسایگی افغانستان تشکیل گردیدند. پشتونها و بلوچهای آنطرف سرحد که هیچگاه مبارزات خود را علیه فشار و نفوذ برتانیه توقف نداده بودند، اکنون نیز همچنان باین مبارزات دوام دادند.

از ۳ تا ۱۷ جولائی سال مذکور در ((پشتونستان)) محکوم یک رای گیری قلابی و آنهم ناقص و توطئه آمیز بعمل آمد. درین ریفرندم چانس رای دهی برای مردم پنجابی و هندی که هیچ ربطی بملیت پشتونهای صوبه سرحد شمالغربی نداشتند آماده گردید. آزادیخواهان پشتون با این ریفرندم مقاطعه کردند، در حالیکه چندین ملیون پشتون ماورای دیورند تا دریای سند، سروکاری بچنین رای دهی نداشتند. در هر حال هنگام رای گیری از تقریباً سه صد هزار نفر، قرآن و کتاب هندو مقابل هم قرار داده شده بود، تا رای دهنده بیکی ازین دو بگرود. طبعاً رای دهنده مسلمان که اکثریت داشت جانب اسلام را میگرفت.

مقصد این رای گیری الزام رای دهنده بیکی از دو دولت مسلمان پاکستان و یا هندوی هندوستان بود، راه سوم وجود نداشت، یعنی اظهار رای برای الحاق بافغانستان و یا استقلال منطقه، مطرح نشده بود. با تمام این اوضاع، پنجاه و دو فیصد کسانی که رای دادند جانب پاکستان را بنام ((اسلام)) گرفت.

دولت پاکستان در ۱۴ اگست سال ۱۹۴۷ مرکب از مناطق ((پشتونستان)) محکوم، بلوچستان، سند، بنگال و پنجاب بوجود آمد، ولی او هنوز ضعیف بود، زیرا تا حال خون بسیاری از هندو و مسلمان در سر تشکیل پاکستان ریخته شده بود، و پاکستان دولت هندوستان را بالای سر خود با چهرهٔ یک قوهٔ تهدید کننده مینگریست، خصوصاً که قضیه کشمیر روغن تازه ئی روی آتش خصومت هند و پاکستان میریخت. اما دولت انگلیس تقویت دومنیون پاکستان را درین منطقه آسیا بحیث یک پایگاه نظامی در برابر جهان سوسیالیست لازم میشمرد، او هنوز ادارهٔ سرحدات آزاد افغانی و کویته را در دستداشت. بهمین سبب دولت انگلیس، پاکستان را بحیث جانشین خود در تمام مناطق پشتون نشین آنطرف سرحد (بین خط دیورند و دریای سند) معرفی نمود. وزیر مستعمرات دولت انگلیس در ۱۹۵۰ اعلام کرد که پاکستان وارث حقوق و وظایف مقامات برتانوی هند در مناطق اینطرف خط دیورند میباشد. این تنها نبود بعدها دولت ایالات متحده امریکا نیز (در محتوی پکت سنتو) ((خط دیورند)) را بین افغانستان و پاکستان ((سرحد بین المللی)) اعلان کرد، زیرا دولتین انگلیس و امریکا مصمم بودند در جنوب قلمرو اتحاد شوروی زنجیری از ممالک اسلامی از اسلامبول تا کشمیر بکشند، و از اشتراک ممالک ترکیه و عراق و ایران و افغانستان و پاکستان در یک پکت نظامی زیر پرچم پان اسلامیزم، سنگر طولانی از شمالمشرق مدیترانه تا بحر عرب آماده نمایند، و اینخود مستلزم تنظیم و تقویت دولت جدید الظهور پاکستان بود. اما این نقشهٔ طویل و عریض طوری ترتیب شده بود که بایستی بضرر افغانستان تکمیل و تطبیق میگردید: یعنی افغانستان مانند دورهٔ استیلای دولت انگلیس در هندوستان، از نظر جغرافیائی همچنان مقطوع الاعضا و محروم از دروازهٔ دریا باقیمانده، و هم حلقه جدیدی از یک پکت نظامی در پا میداشت. فریزر تتلر یکنفر وزیر مختار دولت انگلیس در کابل (۱۹۴۱) نیز در کتابی که بنام ((افغانستان)) نوشته و در ۱۹۵۰ در لندن بچاپ رسانده است در ینمورد چنین میگوید:

((قبایل سرحدی (پشتونستان آزاد) مسلح و مهیبند، و هر آن امکان حمله و سرازیر شدن ایشان به اتفاق افغانستان در سرزمین هندوستان موجود است. این خطر هند شمالی و خطر صلح آسیای وسطی، فقط بواسطهٔ ضم و یکجا شدن دو دولت افغانستان و پاکستان با یکدیگر بهر شکلی که باشد، میتواند رفع گردد، ولو نظر به اختلافات روحی و اقتصادی و سیاسی و ملی، اختلاط آن دو کشور ممکن به نظر

نرسد، معهذا تاریخ حکم میکند که این اختلاط عملی گردد، و گر این عملیه بشکل صلح آمیز انجام نگیرد، باقوت عملی خواهد شد، زیرا اگر افغانستان و پاکستان بواسطه این اختلافات و یا مزخرفات خط دیورند منقسم و دو پارچه باشند، حالت مساعدی برای انقلاب و موقع مناسبی برای کمونیزم فراهم خواهد شد. هنگامیکه در آنطرف دریای آمو صنایع اتحاد شوروی رشد کند، و خواهش باز کردن راهی به بحر بوجود آید، بیگمان یگانه بندر دریائی در آسیای وسطی برای شوروی، بندرگاه کراچی خواهد بود که خط آهن او را از کشک براه هرات و قندهار و چمن به پاکستان متصل نماید. پس در حالت عدم اتحاد افغانستان و پاکستان و فقدان پشتیبانی انگلیس و امریکا، باز از جبهه شمال هجوم بعمل آمده و کانترول هندوکش بدست اجانب خواهد افتاد. تاریخ نشان میدهد کسیکه هندوکش را در دست دارد، کلید هندوستان هم در دست اوست. برعکس، اگر افغانستان و پاکستان یکی شده، آرام و مسعود باشند، با تشکیل یک پایگاه قوی شرقی، در سلسلهٔ طویل دول اسلامی از باسفور تا پامیر، رول مهمی بازی خواهد کرد ... نگهداشتن تمامیت وحدت مسلمین در آسیای جنوبی به منفعت برتانیه و امریکاست ... خطر نفوذ کمونیزم در بین باشندگان شمالغرب هند آنقدر بزرگ نیست، زیرا چنین دکتورینها قادر نیست بسهولت در استحکامات اسلام ریشه بداوند، تنها یک نارضایتی فوق العاده و فقر زیاد مادی میتواند چنین نتیجه بار آورد.)) (صفحات ۲۹۷ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ کتاب افغانستان، فریزر تتلر).

در هر حال حکومت افغانستان در مبارزه با پاکستان در سر قضیهٔ ((پشتونستان))، نرمش و لغزش و انحراف میورزید تا جاییکه بنفع پاکستان تمام شد.

باینمعنی که حکومت شاه محمود خان در همان اول ظهور پاکستان، بدون قید و شرطی استقلال آنکشور را شناخته و سفارتش را در کابل قبول نمود (۱۹۴۷). بهانه حکومت درین عجله و شتاب بیموقع، تکیه به تماسهائی بود که از طریق دیپلوماسی قبل از انقسام هندوستان (۱۹۴۷ ـ ۱۹۴۳) با دولت انگلیس بر قرار و مسئلهٔ ((پشتونستان)) را طرح نموده و هم به لیت و لعل سیاسی دولت انگلیس دل داده بود. وقتیکه پاکستان بوجود آمد، حکومت افغانستان قضیه را با او در میان نهاد، ولی در هر دو طرح خود یک مطلب را خاطر نشان کرد و آن اینکه: ((باید بافغانهای بین خط دیورند و دریای سند موقع داده شود که توسط ریفرندمی سرنوشت خود را تعیین نمایند.)) این طرح و ادعا یگانه چیزی بود که انگلیس و پاکستان منتظر آن بودند، زیرا چنین خواهشی را میتوانستند باستناد بیک ریفرندم ناقص و محدود و توطئه آمیز (چنانیکه گذشت) رد نمایند و هم رد نمودند. در حالیکه ملیونها نفوس افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان خواهان طرد نفوذ پاکستان در ماورای سند، و طالب استخلاص ((پشتونستان))

و بلوچستان از قید رقیت اجانب بودند. هیئتها و افراد سیاسی و ملی از چترال تا بلوچستان در کابل رسیده میرفتند، و دیره جات و پشاور با ریاستهای محلی قلات و دیر و باجور و چترال درین جنبش در نخستین صفوف قرار داشتند. معنی عمده تر پیشنهاد حکومت شاه محمود خان راجع به ریفرندم ماورای خط دیورند این بود که گویا حکومت آنوقت افغانستان سرحدات تحمیلی ((خط دیورند)) را قبول داشته، و هیچگونه دعوی استرداد اراضی مغصوبه (از لحاظ تاریخی، اقتصادی و استراتیژیکی) از خود را، با پاکستان ندارد، و با سرحدات کنونی و تحمیلی از طرف انگلیس، بشکل یک کشور محبوس و بی دروازهٔ بحری در خشکه قانع است. البته این روش حکومت شاه محمود خان ابتکار را درین مبارزه سیاسی بدست حکومت پاکستان داد.

این تنها نبود، شاه محمود خان برای ادامهٔ مذاکرات سیاسی در نومبر ۱۹۴۷ یکنفر را به عنوان: ((نماینده فوق العاده و ممثل مخصوص اعلیحضرت)) در پاکستان اعزام نمود. اما این نماینده فوق العاده و ممثل مخصوص شاه عبارت بود از یک جوانک بی تجربه و نوکار از کواسه گان امیر دوست محمد خان بنام نجیب الله خان. مقام سلطنت افغانستان، این شخص را بلحاظ خویشاوندی، با صغر سن و فقدان تجربه در سطح فوقانی دستگاه اداری دولت کشیده، مدیریت عمومی سیاسی وزارتخارجه ، وزارت معارف، سفارت افغانی در هند و امریکا بداد. اما او بعداً در امریکا خدمت افغانستان را ترک گفت و اقامت دایمی اختیار کرد تا در آنجا بمرد. در هر حال اینک در نازکترین و مساعد ترین فرصت تاریخی که در نتیجهٔ جنگ دوم جهانی و تبدیلات سیاست بین المللی، بدست افغانستان افتاده بود، یک قضیهٔ عمده و حیاتی کشور در سر مسئلهٔ ((پشتونستان)) و بلوچستان بدست نجیب الله خان سپرده شد، و بدبختانه در عمل مشاهده گردید که مصالح و آبروی افغانستان چون جام پر آبی دردست رعشه دار افتاده بود.

طرف نجیب الله خان درینموضوع مهم ملی، یکدسته گرگان باران دیده و آشنا برموز سیاست استعماری در پاکستان قرار داشت از قبیل محمد علی جناح گورنر جنرال، لیاقت علیخان صدراعظم، سر ظفرالله خان وزیر خارجه، اکرم الله خان سکرتر امور خارجه، آقای شاه معاون سکرتر خارجه، سردار عبدالرب نشتر وزیر مواصلات، غلام محمد خان وزیر مالیه و عبدالقیوم خان صدراعظم سرحد و غیره. این آقایان، نجیب الله خان را از ۱۴ نومبر ۱۹۴۷ تا جنوری ۱۹۴۸ به دعوتها و ملاقاتها و مذاکرات پراگندهٔ شفاهی مشغول نگهداشته و از شاخی بشاخی میپریدند، تا بالاخره او را بضرر افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان و به نفع پاکستان مغلوبانه رجعت دادند! نجیب الله خان در عودت بکابل قیافت غالبانه بخود

گرفته، تاریخچهٔ این مذاکرات را در رادیو کابل بیان کرد، و در کتاب رسمی بنام ((بیانات)) (طبع کابل مورخ ۱۵ دلو ۱۳۳۶ شمسی) منتشر ساخت.

نجیب الله خان که بصورت غیر شعوری تحت تاثیر پیشامد های سایکولوژیکی سیاستمداران پاکستانی در آمده بود، خود درینمورد چنین نوشت: ((مامورین حکومت پاکستان چه هنگام ورود من در سرحد و کویته و کراچی و چه مدت اقامت و زمان مراجعتم، با نهایت حرارت، دوستی، مهمان نوازی و احترام از من پذیرائی کردند که ممثل احساسات دوستانه و احترام کارانهٔ آنها نسبت بحکومت و ملت این کشور بود، و موجب تقدیر و تشکر اینجانب و حکومت متبوعهٔ من واقع شد.))
(صفحه ۳۹ کتاب بیانات). نجیب الله خان از جانب سیاستمداران پاکستانی، چنان در حلقهٔ محاصره و تجرید سیاسی محبوس گردیده بود که در تمام مدت اقامت خود در آنجا، با هیچکس حتی افغانهای ذیعلاقه تماس نگرفت. چنانچه مینویسد: ((درینجا لازم میدانم بگویم تا زمانیکه مذاکرات رسمیه آغاز نیافته بود و پروژهٔ معاهدهٔ پیشنهادی من بوزارتخارجهٔ پاکستان تقدیم نگردیده بود، من نمیخواستم دربارهٔ مطالب ما، با برادران پشتون خود در پاکستان مذاکره نمایم و هیچ آرزو نداشتم که بفرض محال اینمفکوره در مرکز پاکستان تولید شود که: افغانستان میخواهد بوسایل پنهانی با افغانهای ماورای سرحد راه داشته باشد.)) (صفحهٔ ۶۵ همان کتاب).

نجیب الله خان با چنین روحیه ئی با سیاستمداران پاکستانی داخل مذاکره شد و چنین گفت: ((ما نمیگوئیم که تامین حقوق و حریت و هویت آنها (پشتونستان) به نقص پاکستان و رفقای مسلمان آنها تمام شود ... تنها چیزی را که میخواهیم آنست که: افغانهای میانهٔ دیورند و سند با اوتونومی کامل کشور واحدی را تشکیل نمایند که موسوم به نامی باشد که از قومیت آنها نمایندگی کند ... ما میخواهیم آزادی مشروع و استقلال برادران سرحد آزاد ما محفوظ مانده در تحت فشار نظامی و استعباد قرار نگیرند، و روابط آنها با پاکستان بر اساس موافقات بوده دروازهٔ وحدت و یگانگی شان با سایر برادران افغان و یا پشتون شان که شامل حکومت اتونوم پشتونها خواهد بود، باز باشد. و بآنها مساعدت بعمل آید تا سویه مادی و معنوی زندگی شان بلند برود ... این نقطه را نیز بافراد حکومت پاکستان توضیح نمودم که: نبایست مراجعات و اظهارات من و نظریات و اقدامات حکومتم را مداخله در امور پاکستان محسوب دارند، و یا مخالف پرستیژ خویش بشمارند.))
(رجوع شود بصفحه ۵۱ کتاب بیانات).

البته معنی این پیشنهاد ((نماینده فوق العادهٔ افغانستان و ممثل مخصوص اعلیحضرت)) واضح بود

که: حکومت افغانستان آزادی ((پشتونستان)) را که به نقصان پاکستان تمام شود نمیخواهد، سرحدات آزاد افغانستان را میگذارد که به ((پشتونستان)) محکوم ضم گردد، خط دیورند را قبول دارد، برای افغانستان هیچ امتیازی نمیخواهد، اتونومی صوبه ئی را که سیستم فیدرالی پاکستان خود متقاضی آن، و عملاً موجود بود، طلب و تصدیق میکند. در برابر اینهمه باختن ها، فقط اطلاق ((نامی)) را از طرف پاکستان، در مورد سرزمین افغانهای ماورای دیورند تا دریای سند، خواهش مینماید.

ظفرالله خان وزیر خارجهٔ پاکستان در اول جنوری ۱۹۴۸ بعد از آنکه نجیب الله خان را مضمحل یافت، نامهٔ ذیلرا بنام او نوشت: ((از مذاکراتی که بین جلالتماب شما و وزارت خارجیه صورت گرفته است چنین بر می آید که جلالتماب شما سیاست حکومت پاکستان را نسبت به قبایلی که اینطرف خط دیورند جانب ما زندگی مینمایند، و هم راجع بموقعیت ولایات شاملهٔ پاکستان بخوبی درک نفرموده اند، افتخار دارم وضعیت را قرار ذیل باطلاع جلالتمابی برسانم: قبایل سرحد شمالغرب جهت حصول پاکستان به پیمانهٔ بزرگی معاونت نموده، و در موقعیکه این مملکت جدید اسلامی تاسیس گردید، آنها تصمیم راسخ خویشرا جهت شمول در آن، اظهار نمودند. قاید اعظم استقلال قبایل را تسلیم نموده بآنها یقین داد که حکومت پاکستان تمام معاهدات، قرارداد ها و معاشات را تا آنزمان دوام خواهد داد که نماینده های قبایل و حکومت پاکستان باهم یکجا شود و معاهدات جدیدی با قبایل سرحد شمالغرب بامضا رسیده است. راجع به وضعیت قانونی ولایات باید گفت: بعد از آنکه ریفرندم در ولایت سرحد شمالغرب بپایان رسید، قائد اعظم موقع اینولایت را در یک بیان خود بصورت مخصوصی تشریح و روشن ساخته است. نامبرده بیان نمود که: تا جاییکه موضوع به پتانهای (پشتونها) ولایت سرحد مربوط است، من هیچ تردیدی ندارم که آنها، در پاکستان برای ترقی موسسات اجتماعی و عرفانی و سیاسی خویش، از آزادی کاملی بهره مند خواهند بود، و آنها همان حکومت خود اختیاری را دارا خواهند بود که سایر ولایات پاکستان آنرا دارا باشند. حصول پاکستان مرهون زحمات مشترکهٔ تمام ولایات میباشد و ازین رو سیاست حکومت پاکستان به نسبت هر یکی از ولایات همان صورت واحدی را خواهد داشت. راجع بآینده: طوریکه جلالتما ب شما مسبوق خواهند بود، یک مجلس دستوری در پاکستان تاسیس شده است که مرکب از نماینده های تمام حصص پاکستان میباشد، و قانون اساسی حکومت مرکزی و حکومت ولایات را، همین مجلس عالیه تعیین و تدوین خواهند نمود، چنانچه هر ولایت آزاد خواهد بود تا راجع به دستور آیندهٔ خود، هر موضوعی را که لازم بداند، درین مجلس دستوری (قانونگذاری) پیشنهاد نماید. درین ضمن مسرورم تا دو قطعه سواد بیانات قائد اعظم را جهت مزید معلومات جلالتمابی

شما تقدیم نمایم. موقع را مغتنم شمرده به تقدیم احترامات فایقه میپردازم. ظفرالله وزیر امور خارجیه پاکستان.)) بیانات جناح قبلاً در ۳۱ جولائی ۱۹۴۷ در روزنامه ((دان)) و در اگست سال مذکور در کراچی منتشر گردیده، و این مکتوب ظفرالله خان حاوی محتویات آن بود.

در هر حال نجیب الله خان بعد از دو ماه و چند روز بکابل برگشت، و ماحصل فعالیت سیاسی خود را بقرار ذیل بگوش مردم افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان رساند:

((مختصراً عرض کرده میتوانم که مذاکرات من با حکومت پاکستان بمطالب آتی منتج گردید:

((۱ ـ حکومت پاکستان، استقلال قبایل آزاد سرحد را میشناسد. (درحالیکه سرحد آزاد قبلاً آزاد و مستقل بود) و روابط آن حکومت (کدام حکومت؟ سرحد آزاد حکومتی نداشت؟) با پاکستان باساس موافقات بوده، در راه رفاه و ترقی مادی و معنوی قبایل آزاد، پاکستان کمک مینماید.

((۲ ـ حکومت پاکستان خود مختاری صوبهٔ سرحد شمالغرب را میشناسد، و حکومت سرحد دموکراتیک، و مردم قادر خواهند بود که موسسات سیاسی و اجتماعی و عرفانی خود را با آزادی تمام، ترقی و توسعه بخشند. (یعنی در داخل دایره فیدرالی پاکستان، و قبلاً هم چنین بود.)

((تبصره: ـ این دو مطلب (بالا) در نامه اول جنوری سر ظفرالله خان تحریر یافته و بمن سپرده شده است.

((۳ ـ حکومت پاکستان قرار اظهارات شفاهی جناب قائد اعظم، صدراعظم پاکستان، وزیر امور خارجه و فارن سکرتر و بعضی از وزرای آن مملکت، باختیار هر نامی که برای صوبهٔ سرحد شمالغرب که تمثیل قومیت باشندگان آنرا نماید و از طرف نمایندگان قوم در اسامبلهٔ تشکیلاتی (پاکستان) انتخاب شود، هیچ مخالفتی نداشته، مساعدت خواهند کرد. تعهد این امر را قبل از اسامبله، بنابر موانع اصولی و قانونی، حکومت مرکزی (پاکستان) بصورت کتبی نموده نمیتواند.

((۴ ـ حکومت پاکستان به توحید همه افغانهای آنطرف دیورند (یعنی بشمول سرحدات آزاد قدیم) موافق بوده، تصمیم این امر را مربوط به اسامبلهٔ تشکیلاتی و خود مردم میداند.

((۵ ـ بر قبایل (آزاد) هیچ نوع فشاری تحمیل نگردیده، در صورتی که خود قبایل (آزاد) اراده و آرزو داشته باشند که به تشکیلات اتونوم آینده افغانها (در چوکاب فیدرالی پاکستان) یکجا گردند، حکومت پاکستان آرزوی آنها را خیر مقدم خواهد گفت. نسبت به دو مطلب آخر نیز اطمینان شفاهی داده شده است.)) (صفحهٔ ۳۷ ـ ۱۳۹ کتاب بیانات). *(در اینجا مطالب بین قوس از نگارنده است).*

این بود شهکار سیاسی منفی ((نمایندهٔ فوق العادهٔ ممثل مخصوص اعلیحضرت)) و حکومت

((سردار سپه سالار غازی، صدراعظم افغانستان شاه محمود خان)). این شکست فجیع را حکومت شاه محمود خان در وقتی از پاکستان دریافت که مردم افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان برای اعادهٔ حقوق ملی و استرداد خاکهای از دست رفته خود در حالت غلیان بود، چنانیکه جرگهٔ بزرگ جلال آباد در مارچ ۱۹۴۹ تصمیم و ارادهٔ مردم افغانستان را باتفاق سرحدات آزاد افغانی برای استخلاص افغانهای ماورای دیورند تا سند بدنیا نشان داد و شورایملی دورهٔ هفتم افغانستان در جون ۱۹۴۹ ابطال و الغای ((خط مردهٔ دیورند)) را اعلام، و جراید کابل منتشر کرد. در همین سال بغرض امداد در مبارزهٔ آزادی خواهانهٔ مردم ((پشتونستان))، دفتر اعانه در کابل باز گردید، و مجالس متعددی بهمین مقصد در شهر های کشور چون گردیز و قند هار و غیره تشکیل شد، و تصاویب آماده گی برای مبارزه با پاکستان در راه استخلاص تمام افغانهای ماورای دیورند تا سواحل سند بعمل آمد. و اما درین هنگام در ((پشتونستان)) محکوم و آزاد (صوبه سرحد و سرحدات آزاد) و بلوچستان چه میگذشت: بعد از آنکه دولت انگلیس در ۳ جون ۱۹۴۷ اعلامیهٔ تخلیهٔ هند را نشر نمود، در ۲۱ همین ماه جرگهٔ عظیم بنو در پشتونستان محکوم تشکیل شد، و نمایندگان تمام ((پشتونستان)) آزاد و محکوم و بلوچستان، و احزاب بزرگ از قبیل: خدائی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد و زلمی پشتون در آن شرکت و فیصله کردند که: ((پشتونها نه هند میخواهند و نه پاکستان، بلکه میخواهند درین کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود.)) بغرض استتار فیصله همین جرگه بزرگ ملی بود که پاکستان بعجله دست بیک ریفرندم جعلی زدند، و قرآن را پیش کشیدند و به تگدی آرا پرداختند، در حالیکه خونریزی داخلی بین هندو و مسلمان در کلکته و بمبئی و بهار و لاهور و امرتسر و جالندر دوامداشت. در همین اگست و سپتمبر ۱۹۴۷ بیش از صد هزار نفر مسلمان و هندو کشته شده و پاکستان نو احداث در حالت تزلزل و تشنج قرار داشت. درینوقت عبدالغفار خان مشهور در ((پشتونستان)) به پیروی مهاتماگاندی به جمعیت رضاکاران زلمی پشتون امر کرد که از عدم تشدد کار گیرند، در حالیکه این جمعیت فیصله کرده بود که شمشیر از نیام کشند (آنها ۲۵ هزار مرد مسلح بودند).

عین این قضیه در افغانستان تکرار شد، و وقتیکه در همان آغاز کار (۱۹۴۷) جرگه قبایلی سرحدی، استقلال خودشرا در برابر پاکستان اعلام کرد، و نمایندگان خود را بکابل اعزام، واز قیام مسلح خویش بمقابل پاکستان ابلاغ و هم استمداد نمودند، بقول نجیب الله خان (صفحه ۳۶ بیانات) ((حکومت اعلیحضرت که به ادامه مذاکرات و مفاوضات خویش (با پاکستان) میپرداخت، کوشید ایشانرا از اقدامات مسلحانه (در مقابل پاکستان) منصرف گردانیده و بانتظار نتایج مذاکرات دوستانه و اقدامات صلح جویانه

وادار سازد، زیرا ما هیچگاه آرزو نداشته و نداریم که با برادران پاکستانی ما روابط کشیده گردد.)) (!)

این قضایا و روش به پاکستان آنقدر مهلت داد تا پاکستان قوی شد و در سال آینده (۱۹۴۸) عبدالغفار خان را محبوس نمود، و یکسال بعدتر (۱۹۴۹) دهات پشتونستان و هم مغل گی پاکتیا را در افغانستان بمبارد کرد. در حالیکه یکسال پیشتر (۱۹۴۸) پاکستان، جرگه کبیر چهارسده را که مرکب از هزاران نفر مرد و زن بود، زیر گلوله باری گرفته و چند هزار افغان را بشمول زنان و اطفال زخمی، و چندین هزار نفر دیگر را زندانی نموده بود. و اما حکومت افغانستان چه کرد؟ او در جرگه ((پشتونستان)) آزاد (سال ۱۹۴۹ منعقد در کابل) که فیصله کمک نمودن به ((پشتونستان)) را برای حصول آزادی آنان نموده بود، فقط قبولکرد که روز نهم سنبله هر سال را بنام روز ((پشتونستان)) تجلیل نماید! البته حکومت شاه محمود خان نمیخواست از قوای ملیونها نفوس افغانستان و ((پشتونستان)) برای اعادهٔ حقوق متلوفه و استرداد خاکهای غصب شده شان استفاده عملی نماید.

و اما پاکستان همینکه در طی مذاکره سیاسی، حکومت افغانستان را بکنار راند، متوقف نشد و تصادمات سرحدی را که بین دو کشور از همان سال ۱۹۴۷ شروع شده بود، شدت بخشید، و خواست حکومت شاه محمود خان را در موقف دفاعی قرار دهد. چنانیکه این تصادمات در سال ۱۹۴۹ بعملیات نظامی ضد آزادیخواهان ((پشتونستان)) مبدل، و دهات آنها بمبارد گردید. متعاقباً قوهٔ جنگی هوائی پاکستان داخل خود افغانستان شده و قسمتی را در ولایت پاکتیا بمبارد نمود. این تنها نبود، در ۱۹۵۰ پاکستان، راه ترانزیتی یعنی شاهرگ تجارتی افغانستان را در خاک خود تحت قیود شدید قرار داد. در همین سال بود که دولت انگلیس، پاکستان را در مناطق افغان نشین ماورای خط دیورند، جانشین و قایم مقام خود شناخت. فلیپ جسوپ نمایندهٔ رئیس جمهور ایالات متحده نیز در کابل رسید. البته دولتین امریکا وانگلیس درینفرصت مایل بودند که نه تنها افغانستان از حق و دعوی ((پشتونستان)) به نفع پاکستان بگذرد، بلکه میخواستند افغانستانرا مثل پااکستان در یک پکت نظامی شامل سازند. اما این تکلیف را هیچ حکومتی در افغانستان نمیتوانست بپذیرد، لهذا رد شد.

حکومت شاه محمود خان بعد از شکست در قضیهٔ پشتونستان برای حفظ ظواهر دست بیکنوع نمایش و صحنه سازی بی سود و پر مصرف زد، مثلاً هر ساله روزی را بنام ((روز پشتونستان)) جشن میگرفت، میدانی را در کابل بنام ((پشتونستان)) مسمی کرد، و بیرقی را بهمین نام معلق در هوا افراشته نگهداشت، در حالیکه ریاستی بنام ((قبایل)) در کابل، و شعب آن در بعضی ولایات افغانستان معناً بشکل ((مهمانخانهٔ مجانی مسافرین از هر دستی)) در آمده بود که بودجه گزاف و بیفایده آن از مالیات

مردم تبدیل میگردید. هدف این ریاست بی مسئولیت، بیشتر معتاد ساختن واردین پشتونستانی به استراحت رایگان و یکنوع تجارت سیاسی بود. بعضاً بدون آنکه کاری انجام دهند مسکن و معاش میگرفتند، و برخی هم بانتفاع از هر دو طرف میپرداختند. ولی رهبران حقیقی ((پشتونستان)) در کابل تحت مراقبت و کانترول حکومت قرار داشتند، چنانیکه عین وضع در پاکستان برآنها عملی میشد.

ازاین بعد مبارزه برای استخلاص ((پشتونستان))، به انتشار مقالات مکرر، بیانیه ها و لکچر های بی ثمر و مشاعره ها در محافل چایخوری، رادیو و جراید، منحصر گردید. اما حکومت شاه محمود خان از تشکیل یک حکومت موقتی ((پشتونستان)) و برسمیت شناختن آن در افغانستان می هراسید، و از تاسیس یکدستگاه رادیویی در سرحد آزاد اجتناب میکرد. این روش حکومت، در افغانستان و ((پشتونستان)) مولد یاس مردم میگردید، و بر عکس، فرصت مساعدی بدست حکومت پاکستان میداد تا بعجله سیادت خود را در ((پشتونستان)) محکوم، و نفوذ خود را در ((پشتونستان)) آزاد تحکیم و توسیع نماید.

چهارم
تشدید مبارزات سیاسی
(تشکیل احزاب سیاسی و مبارزات پارلمانی)

پس از استقرار سلطنت نادرشاه در افغانستان، مبارزات سیاسی ضد ستم و ارتجاع این رژیم فیودالی مطلقه آغاز یافت. مردم در شمال و شرق کشور بقیامهای مسلح پرداختند، وروشنفکران، نادرشاه و برادرش را، با سه نفر اعضای سفارت انگلیس بکشتند. البته خانواده حکمران این قیامها و مبارزات را با وحشت و قساوت فجیعی خاموش نمود، و حکومت محمد هاشم خان صدراعظم، افغانستان را برای سیزده سال دیگر بیک محبس و مسلخ عمومی مبدل کرده، در ظلمت وحشتناکی خفه و ساکت نگهداشت. اما در طی این سیزده سال قشر جدیدی از روشنفکران در حالت تکوین بود که تخریبات مادی و معنوی رژیم فاسد خانوادگی را باچشم سر تماشا میکردند و بر خویشتن می پیچیدند.

از دیگر طرف در طی سیزده سال، تمرکز سرمایه بزرگ انحصاری و تجارتی بجائی رسیده بود که رشد کارفرمائی سرمایه در زراعت و صناعت، محسوس میشد. در تعداد کارگر زراعتی و صنعتی نیز افزوده شده، و دهقان مرفه در راه تشکیل طبقهٔ متوسط دهات و قصبات پیش میرفت. اما توده های کارگر فاقد اتحادیهٔ کارگری و محروم از استفادهٔ قانون کار (حتی محتویات قانون ناقص مصوبهٔ ۱۹۴۶ تطبیق نمیشد)، بودند، و دهقان خورده در روستاها رو بورشکستی روان بود. این رشد نسبی سرمایه داری در جامعهٔ فیودالی افغانستان زمینهٔ تصادم منافع سرمایه و تجارت بزرگ را با طبقات متوسط و خورده، فراهم ساخته میرفت، و تضادهای اجتماعی شدت می یافت.

طبقهٔ متوسط و قشر روشنفکران مبارز، با انزجار و نفرت بجانب سرمایه بزرگ و کمپنی های بزرگ انحصاری تجارتی و ملاکین بزرگ (که هر دو گروه متفقاً، اداره و سیاست مملکت را دردست داشتند) مینگریستند، و خواهان آن بودند که در دهن اسپ وحشی سرمایه بزرگ و شرکتهای بزرگ و ملاکین بزرگ، لگام زده شود تا منافع اکثریت پامال نگردد. اولین صدای اعتراضی که تحریری ضد امتیاز و انحصار سرمایهٔ بزرگ بلند شد مقالهٔ زیر عنوان ((اقتصاد ما)) بود که در شماره ۵۱ مورخ ۱۶ میزان ۱۳۲۵ (۹ اکتوبر ۱۹۴۶) روزنامه اصلاح منتشر، و نگارنده که نویسندهٔ مقاله بودم در مجلس وزرا تحت بازپرس و تهدید قرار گرفتم. محمد قدیر خان تره کی مدیر اصلاح بهمین گناه نشر مقاله مذکور از کار بر طرف شده و سالها مغضوب حکومت بود.

البته منعکس کنندهٔ این خواسته های مردم در صحنهٔ سیاسی بیشتر عدهٔ از مبارزین قشر روشنفکر افغانستان بود، خصوصاً که کارگران زراعتی، دهقانان و کارگران صنعتی کشور از خود اتحادیه و حزبی نداشنند و مبارزات شان بیشتر در صحنهٔ اقتصادی تمرکز داشت. در چنین شرایط اجتماعی، لابد وظیفه پیشروی در مبارزات سیاسی و اقتصادی بدوش روشنفکران کشور می افتاد، و مبارزات اینها با خواسته های سرمایه داران ملی و تجار ملی منطبق میگردید. اینست که جنبش های سیاسی در مملکت بار دیگر آغاز و حلقه های سیاسی متشکل گردید.

حکومت شرایط جدید اجتماعی کشور و اوضاع جدید بین المللی را پس از جنگ جهانی دوم درک نموده و میدانست که ظهور جنبش های جدید سیاسی و تشکل احزاب حتمی الوقوع است، پس مصمم شد ابتکار را درین راه بنفع خود در دست داشته، از تشکیل احزاب مستقلی که وابستهٔ خانوادهٔ حکمران نباشد جلوگیری کند، و در عوض رهبری تمام فعالیتهای سیاسی را اعم از راست و چپ و حتی ((انقلابی)) تا حد امکان توسط نمایندگان مخفی خویش تحت نفوذ نگهدارد. باید قبول کرد که خانوادهٔ حکمران کنونی افغانستان با ظواهر ساده لوحانه و معلومات ناچیزیکه دارند، در طرز اداره استعماری تجربهٔ عمیقی داشته و بلد اند که چگونه بکوشند تا سیر تکامل و تحول جامعه را بطی و یا تا اندازهٔ منحرف سازند، و چگونه برای بقای سلطهٔ خود در افغانستان، فارمول استعماری ((تفرقه انداز و حکومت کن)) را بالای مردم افغانستان تطبیق نمایند. اما درینمورد حکومت با مبارزهٔ جدی مردم مقابل گردیده و در نقشهٔ خود تا اندازهٔ زیادی ناکام گردید.

حکومت قبل از آنکه رسماً دیموکراسی را اعلام و قوانین دیموکراتیک وضع کند، یکدوره امتحانی را آغاز، و آزادی انتخابات بلدیه ها و شورایملی را اعلان نمود. شاه محمود خان در مورد آزادی سیاسی قشر روشنفکر حالت انتظار بخود گرفته و منتظر بود ببیند بعد از اعلام شفاهی دیموکراسی، روشنفکران در مقابل رژیم خانوادگی چه موقفی اتخاذ میکنند: آیا اینها این آزادی سیاسی را ((عطیه و احسان خاندان حکمران)) تلقی کرده، و بعد از تحمل آنهمه رنج و شکنجه های اجتماعی گذشته، در فعالیتهای سیاسی خود، رهبری حکومت را قبول، و منافع خانواده حکمران را بر مصالح جامعه ترجیح میدهند، و یا نه؟ البته در شکل اول، حکومت از جنبشهای سیاسی به نفع خود و بقای خود، استفاده و حمایت خواهد کرد، و در صورت دوم، این جنبشها را سرکوب و منکوب و یا منحرف خواهد نمود.

حکومت با وجود داشتن چنین پلان امتحانی از تشکیل یک جبههٔ واحد سیاسی و یا جبههٔ متحد

در برابر خود هراس و بیم داشت، لهذا در پارچه پارچه نگهداشتن حلقه های روشنفکران، جداً سعی ورزید، و هم حین تشکیل احزاب، باقسام مختلف گماشتگان خود را در بین آنها بگنجانید تا هنگام لزوم توسط ایشان بتواند احزاب را منحرف و یا منهدم سازد. این تنها نبود حکومت برای آنکه این احزاب در صحنهٔ سیاست، بدون رقیب قوی نباشند، خود به تشکیل یک حزب بنام ((دیموکرات ملی)) پرداخت. ولی با تمام این پیشبینیهای حکومت، همینکه شورای انتخابی تاسیس، احزاب سیاسی تشکیل و جراید حزبی منتشر گردید، نتایج و محصولات آنها جز آن بود که حکومت میخواست، زیرا این جریانات سیاسی با وجود تنوع تشکیلاتی و تعدد موسساتی، عملاً در مقابل حکومت بحیث یک جبههٔ متحد صف آرائی نموده، و برای تاسیس رژیم دیموکراتیک و تعمیم آزادی و مساوات عمومی، و هم ضد امتیاز و انحصار سیاسی و اقتصادی طبقات حاکمه، مبارزه کردند. اینست که حکومت بعداً کلیه این نهضتهای سیاسی را بکوفت، و پالیسی اختناق قدیم را از سر گرفت. معهذا تا آنوقت، احزاب و جراید حزبی آنقدر کار کرده بودند که تاثیر آن در اذهان عمومی، محسوس بود. پس حکومت بغرض امحای تاثیر این جنبشهای سیاسی، یکدوره اختناق ده ساله سیاسی را اعاده نمود، آزادی انتخابات شورا و بلدیه ها با مداخلات علنی حکومت از بین برده شد، احزاب سیاسی و جراید حزبی نابود گردید، و فرصت تبارز مبارزین وطنپرست در صحنه سیاست کشور سلب شد.

حزب ویش زلمیان:

(چون قسمت عمدهٔ اعضای حزب ویش زلمیان زنده و عدهٔ نویسندگان معاصراند، یقین دارم که دربارهٔ فعالیتهای این حزب با تفصیل مرام و سیر تاریخی آن خواهند نوشت، لهذا من درینجا صرف بصورت عمومی تذکراتی میدهم.)

در همین سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) یک حزب علنی بنام ویش زلمیان بوجود آمد. اشخاص ذیل موسسین و رهبران عمدهٔ حزب را در کابل، قندهار و ننگرهار تشکیل میدادند: عبدالروف خان بینوا، گل پاچا خان الفت، فیض محمد خان انگار، نور محمد خان تره کی، غلام حسین خان صافی، (این دو نفر اخیر از دستهٔ عبدالمجید زابلی بودند)، محمد رسول خان پشتون، عبدالشکور خان رشاد، عبدالهادی خان توخی، محمد انور خان اچکزائی، قاضی بهرام خان، غلام جیلانی خان، قاضی عبدالصمد خان، فتح محمد خان ختگر، نور محمد خان قاضی خیل، محمد ابراهیم خان خواخوزی، محمد ناصرخان لعل پوری، صوفی ولی محمد خان، آقا محمد خان کرزی، محمد موسی خان شفیق، غلام محمد خان پویل، محمد طاهرخان

صافی،قیام الدین خان خادم، ارسلان خان سلیمی، نیک محمد خان پکتانی، صدیق الله خان رشتین، عبدالعزیزخان، عبدالخالق خان واسعی، محمد علی خان، نوراحمد خان شاکر، محمد رسولخان مسلم، محمد حسین خان ریدی، عبدالرزاق خان فراهی، محمد نورخان اعلم، مولوی عبیدالله خان صافی، گل شاه خان صافی، ظهور الله خان همدرد، محمد شریف خان قاضی، عبدالمنان خان دردمند، آقای ملیا، عبدالصمد خان ویسا، محمد علی بسرکی و چند نفر دیگر.

منشی حزب در اوایل عبدالروف خان بینوا، و در اواخر عبدالرزاق خان فراهی بود. مصارف حزبی از اعانهٔ اعضا تکافو میشد. ارگان نشراتی حزب اول جریدهٔ انگار بامتیاز فیض محمد خان انگار منتشر میشد (تاسیس مارچ ۱۹۵۱ و توقیف در اپریل سال مذکور)، باز جریده ولس جای آنرا گرفت که از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ بامتیاز گل پاچاخان الفت انتشار می یافت. بعلاوه قبلاً در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) عبدالروف خان بینوا کتابی بنام ویش زلمیان، مرکب از یکعده مقالات اشخاص حزبی و غیر حزبی توسط ریاست پشوتولنه منتشر ساخته بود. درین کتاب هم روشنفکران ملی و هم نمایندگان دولت (مثلاً عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد وقت) نوشته هائی فرستاده بودند.

مرامنامهٔ حزب ویش زلمیان ازینقرار بود: اول تنویر افکار و تعمیم معارف. دوم مجادله با ظلم و خیانت. سوم اصلاح عادات سیئه و خرافات. چهارم همراهی حق و حقانیت. پنجم ایجاد وحدت ملی. بضمیمهٔ این مرامنامه منتشره یک تشریحیهٔ جداگانه نیز از طرف حزب زیر عنوان ویش زلمی کیست، بقرار ذیل نشر گردید: ۱ ـ کسیکه به خیر و اصلاح ایمان کامل دارد، ۲ ـ خونسرد و با حوصله است، ۳ ـ بعلت اغراض شخصی به هیچکس به نظر حسد و کینه نگاه نمیکند، ۴ ـ دروغ نمیگوید، ۵ ـ تملق و چاپلوسی نمیکند و توقع آنرا از دیگران ندارد، ۶ ـ به شر و نزاع تن نمیدهد، ۷ ـ به اعمار بیش از تخریب مایل است، ۸ ـ با دین، ملت، وطن و حکومت محبت دارد، ۹ ـ مفاد اجتماعی را بر مفاد شخصی مقدم میشمارد، ۱۰ ـ در راه حق ترس ندارد. ۱۱ ـ با حق و حقانیت همراهی میکند، ۱۲ ـ اگر مامور باشد رشوت نمیخورد وظلم نمیکند، ۱۳ ـ در راه وحدت ملی زحمت میکشد.

حزب ویش زلمیان با چنین برنامه ئی داخل فعالیتهای سیاسی شده، و در طی چند سالی تعداد اعضایشان فزون گردید. روش این پارتی در مقابل سایر حلقه ها و احزاب سیاسی دوستانه بود، و عکس العمل از هیچ طرف در برابر شان محسوس نمیگردید، لهذا روز بروز در شهرت و اعتبار شان می افزود. در بین حزب ویش زلمیان یک تعداد محدود اشخاص بودند که میخواستند حزب منحصر و مخصوص به زبان و منطقه باشد، چنانیکه صدیق الله خان رشتین در عوض نام ویش زلمیان نام ((ویش پشتون)) را

شعار میداد، و حتی در مقالتی که زیر نام حزب در کتاب ویش زلمیان نوشت، عنوان ((ویش پشتون)) اختیار کرد. همچنان در سنبله ۱۳۳۰ شمسی (۱۹۵۱) ویش زلمیان قندهار انفکاک خود را از حزب ویش زلمیان اعلام، و نام حزب را ((اخوت)) با برنامه جدیدی اختیار کرد. حزب اخوت در میزان سال مذکور به تشکیل کمیته های مالی، تحریرات، بررسی عمومی و تبلیغات و نشرات هم پرداخت، مگر ویش زلمیان کابل این انفکاک ویش زلمیان قندهار را نه پذیرفت و راه آشتی از سر گرفت.

در هر حال حزب ویش زلمیان در شورای ملی دورۀ هفتم افغانستان یک فراکسیون دو نفره حزبی داشت که هر دو نفر (گل پاچاخان الفت وکیل ننگرهار و نور محمد خان وکیل پنجوائی قندهار) در صف جبهۀ مخالف دولت (یا جبهۀ ملی) بایستادند، و در جملۀ نمایندگان سایر احزاب ملی و افراد مستقل بیحزب بمبارزات پارلمانی خود ادامه دادند. همچنین ویش زلمیان در قندهار در مبارزات انتخاباتی شورایملی قندهار شرکت ورزیده و یکنفر از اعضای حزبی خود را (عبدالشکورخان رشاد) کاندید وکالت برای دورۀ هشتم شورایملی نمودند، ولی حکومت با اعمال قوه در جای کاندید مذکور، عبدالغفور خان خروتی را بوکالت تحمیل کرد. از همین سبب در سال ۱۳۳۱ (اوایل سال ۱۹۵۲) یکعدۀ رهبران ویش زلمیان قندهار در محابس کابل و قندهار به زندان افتادند از قبیل: محمد انورخان اچکزائی، عبدالهادی خان توخی، غلام جیلانی خان الکوزائی، قاضی بهرام خان، قاضی عبدالصمد خان، محمد یوسف خان مجددی (در محبس کابل)، فیض محمد خان انگار، محمد علم خان اچکزائی و حاجی محمد حسین خان هوتکی (در محبس قندهار). محمد رسول خان پشتون نیز در ولایت بغلان تبعید شد، و محمد عزیز خان توخی جداگانه محبوس گردید. یکنفر ازینها (خدایدوست خان) در سال هشتم محبوسی خود در زندان کابل بمرد، و عبدالهادی خان توخی، قاضی بهرام خان و عزیز خان توخی تقریباً دوازده سال در محبس بماندند. محمد انورخان اچکزائی در سال پنجم و قاضی عبدالصمد خان، محمد یوسف خان مجددی، و غلام جیلانی خان الکوزائی در سال چهارم از محبس خارج شدند. همچنین محمد ابراهیم خان خواخوری قبلاً در ۱۳۲۹ برای چهار ماه محبوس گردیده بود. بتعقیب آن حزب ویش زلمیان در دورۀ صدارت سردار محمد داود خان (۱۹۵۳) عملاً از صحنه سیاست خارج کرده شد، و فقط بعضی حلقه های کوچکی بشکل رفقای قدیم حزبی باقیماند.

حرب دولتی ((دیموکرات ملی)):

وقتیکه حکومت، جریانات تازۀ سیاسی روشنفکران افغانستان را در پارلمان و حلقه هاس سیاسی و

اتحادیه محصلین و غیره بدید، بغرض تضعیف و جلوگیری از نشو و نمای شان، خواست ابتکار را بدست خود بگیرد، لهذا به تشکیل یک پارتی دولتی در سال ۱۹۵۰ پرداخت.

این پارتی که برای عوامفریبی نام ((دیموکرات ملی)) بخود نهاده بود، مستقیماً با اجازه کتبی شاه از طرف سردار محمد داود خان عموزاده و یازنه شاه و وزیر حرب، عبدالمجید خان زابلی سرمایه دار و تاجر بزرگ و وزیر اقتصاد، سردار فیض محمد خان زکریا ممثل اریستوکراسی و وزیر معارف، علی محمد خان بدخشانی سمبول محافظه کاری و معاون صدراعظم، تاسیس گردید. اعضای این حزب متنفذ و متمول مرکبی بودند از چند نفر سرداران محمد زائی و جنرالهای اردو، تجار و ملاک بزرگ، عدهٔ از وزرا و مامورین عالیرتبه، و در مرتبهٔ اخیر چند نفر روشنفکر سازشکار. مرامنامهٔ یازده فقره ئی حزب بقرار ذیل بود:

مرامنامهٔ حزب دیموکرات ملی:

((۱ ـ باید اعضای حزب بدین مبین اسلام مشرف و دارای تابعیت افغانستان باشد.

((۲ ـ باید اعضای حزب بمقام سلطنت مشروطهٔ افغانستان تعهد و وفاداری مطلق داشته باشد.

((۳ ـ باید اعضای حزب بقای خود را در بقای استقلال ملت افغانستان بشکل تمام آن بدون هیچگونه حد و قید، و تمامیت خاک وطن مربوط دانسته و تمام مدارج سعادت کشور و ملت را بدان منحصر بشناسد.

((۴ ـ باید باصول دیموکراسی (حاکمیت ملت) باساس تعلیمات دین مبین اسلام و نتایجی که ملل مترقیه عالم از اصول فوق گرفته اند، عقیدهٔ راسخ داشته باشد.

((۵ ـ باید اعضای حزب با تساوی کامل در مقابل قانون و بدون رعایت نسب، خانواده، تمول و رسوخ شخصی، احترام کامل بکلیه قوانین مملکت داشته باشد.

((٦ ـ باید اعضای حزب دارای پایهٔ بلند اخلاقی باشد.

((۷ ـ اعضای حزب باید بمفهوم ترجیح منافع ملی بر منافع شخص اعتقاد راسخ داشته و عملاً بدان پیروی کند.

((۸ ـ اعضای حزب باید عدالت را اساس استقرار جامعه و خوشبختی ملت دانسته و برای تامین آن در مملکت سعی را وظیفهٔ ایمانی و ملی خود بداند.

((۹ ـ اعضای حزب باید وحدت ملی را تهداب قوهٔ مادی و معنوی ملت افغانستان دانسته و برای رفع تفرقهٔ قومی هر گونه مجاهدات نماید.

((۱۰ ـ اعضای حزب باید معتقد باشد که فساد و پراکندگی در موسسات دولتی و عمومی باعث خسارهٔ ملت بوده و با تامین اصولهای قانون از هر گونه انارشی جلوگیری بعمل آرند.

((۱۱ ـ باید کارهای دولتی و عامه بدون رعایت نسب، مکنت و رسوخ شخصی باشخاص ذیصلاحیت آن سپرده شده و از حیف و میل مبالغ دولتی و ملی شدیداً جلوگیری بعمل آید.))

هر عضوَ حزب مکلف بود که پابندی خود را باین مرامنامه، روی سوگند قرآن در محضر قاضی حزب استوار و تعهد نامه ذیلرا امضا کند:

((حزب دیموکرات ملی

((تعهد نامه

((من امضا کننده زیر (...) ولد (...) بخداوند متعال (ج) و بقرآن عظیم الشان که کلام الهی است قسم عهد و پیمان مینمایم که در هر زمان و در هر مکان بمفهوم تمام مواد مرامنامهٔ هذا و حزب دیموکرات ملی تا زمانیکه از اعضای آن هستم کاملاً وفادار بوده و از آن پیروی نمایم. و محافظه راز حزب را وظیفهٔ وجدانی خود بدانم، والله، بالله، تالله.)) محل امضا (...)

مقر پارتی در کابل عمارتی در شهرنو ملکیت سردار غلام فاروق خان عثمان (سابق وزیر داخله) بود که نام ((کلوپ ملی)) بخود گرفت. مصارف لوکس پارتی از خزینهٔ عبدالمجید خان زابلی تمویل میشد. منشی پارتی داکتر عبدالقیوم خان لغمانی بود که بعد ها بوزارت و معاونت صدارت ارتقا یافت. در هر حال این پارتی سلطنتی با تجمل و تزئینات و با قدرتی که در تطمیع و تخویف مردم داشت در طول عمر خود مصدر هیچ نوع خدمتی خورد و یا بزرگ برای جامعهٔ افغانی شده نتوانست، حتی از نشر یک ارگان نشراتی حزب هم عاجز آمد. مردم ازین پارتی استقبالی نه نمودند، و روشنفکران با آن عملاً مقاطعه کردند. یکی از مقررات پارتی این بود که اعضای حزب انتقادات خود را در مورد اداره حکومت و نواقص امور اجتماعی کشور فقط در مجالس حزبی میتوانستند اظهار کنند، نه در خارج پارتی. آن عده از وکلای شورای دورهٔ هفتم که داخل حزب ساخته شده بودند، طبق همین مقررات حزبی دیگر در شورا لب به اعتراض نگشودند و بحیث تماشاچی و احیاناً مدافع دولت باقیماندند.

چون حزب ((دیموکرات ملی)) در تمام ساحه های عملی حزبی ناکام مانده بود، در سال ۱۹۵۳ یعنی هنگام گرفتن اقتدار حکومت افغانستان از طرف محمد داود خان، مثل خشت خامی در آب بشارید و مفقود شد. اما دولت از ناکامی حزب ((دیموکرات ملی)) در صحنهٔ سیاست افغانستان درس انتباهی گرفته، و چندین سال بعد تر برای دورهٔ دوم ((دیموکراسی)) مصمم شد که خود خانواده

حکمران دست به تشکیل پارتی نزند،بلکه توسط اشخاص دیگری که معناً خادم دولت بوده، و ظاهراً دست چپ رژیم شمرده شوند، اقدام کند. این یک تصمیم خطرناکی بود.

حزب وطن:

در ۱۶ جدی ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) حزب وطن در شهر کابل تشکیل شد، و چون قانون احزاب وجود نداشت، طبق تعامل آنوقت در خواست تشکیل حزب با مرامنامهٔ آن کتباً بنزد شاه تقدیم شد (صدراعظم در خارج کشور بود). موسسین حزب اینها بودند: میر غلام محمد غبار، سرور خان جویا، میر محمد صدیق خان فرهنگ، فتح محمد خان میرزاد، نورالحق خان هیرمند، براتعلیخان تاج و عبدالحی خان عزیز.

مرامنامهٔ حزب بقرار ذیل بود:

((۱ ـ حفظ تمامیت خاک و استقلال افغانستان.

((۲ ـ تعمیم اصول دیموکراسی در کلیهٔ شئون اجتماعی مملکت.

((۳ ـ تقویهٔ وحدت ملی در افغانستان.

((۴ ـ صرف مساعی در ترقی معارف عمومی، حفظ الصحهٔ عمومی، و اقتصاد عمومی افغانستان.

((۵ ـ تأمین عدالت اجتماعی و وقایهٔ حقوق و منافع عامه.

((۶ ـ رفع مفاسد اجتماعی.

((۷ ـ احترام و پابندی بصلح و سلم عمومی جهان.))

متن پروگرام و تشکیلات حزب باینقرار بود:

برای تطبیق مواد مرامنامهٔ حزب وطن شورای مرکزی، پروگرام ذیل را تصویب میکند و تمام ارگان و اعضای حزب را به تعقیب و تعمیل آن مامور میسازد:

((۱ ـ مبارزه بمقابل هر حرکت و اقدام و تبلیغ و تلقینی که هدف آن تجزیهٔ خاک و یا جرح استقلال افغانستان باشد.

((۲ ـ تعمیم اصول دیمکراسی در تمام شئون اجتماعی مملکت خصوصاً: مساوات عمومی تمام افراد در مقابل قانون بدون تبعیض مذهب و نژاد و زبان. آزادی تقریر و تحریر و اجتماع و کار و مسکن و مسافرت مطابق اصول دیموکراسی. تفکیک قوای ثلاثهٔ دولت از همدیگر و تعیین مسئولیت و حدود صلاحیت هر یک.

((۳ ـ مبارزه بمقابل هر حرکت و اقدام و تبلیغ و تلقینی که موجب ضعف وحدت ملی افغانستان

و تقویهٔ مخالفت و جدائی قومی و نژادی و مذهبی و سمتی گردد.

((۴ ـ وضع یک پلان معارف عمومی مردانه و زنانه در شهر و دهات در بین نفوس کوچی و ده نشین و قبایل بغرض تطبیق تعلیمات عمومی اجباری. وضع پلان حفظ الصحهٔ عمومی. وضع پلان اقتصاد عمومی باساس: تقویهٔ زراعت، تاسیس صنایع ملی، اداره و مراقبت فعالیتهای اقتصادی بمنفعت عامه. تهیهٔ کار برای عموم و بلند بردن سویهٔ اقتصادی مردم.

((۵ ـ مصئون گردیدن جان و مال و حقوق تمام افراد از هر گونه تعرض و تجاوز، و منوط گردیدن جزا باحکام محاکم صالحه. تامین منافع و حقوق عامهٔ زارعین و کارگران و مستخدمین و مامورین، زنها و اطفال، معیوبین و معلولین، بواسطهٔ وضع قوانین و ایجاد موسسات حمایتی و تعاونی.

((٦ ـ رفع مفاسد اجتماعی و خرافات و رسوم مضره مثل رشوت و تملق و اسراف و تجمل و غیره، و تشویق مردم بزندگانی ساده و بی تکلف.

((۷ ـ حفظ روابط دوستانه با تمام ملل باساس احترام حقوق متقابله، و حفظ مقام آبرومند افغانستان در جرگه ملل عالم.

((حزب سعی مینماید که از راه تبلیغ و تلقین وارائه نمودن مثالهای عملی و انجام خدمات خالصانهٔ اجتماعی، افکار عامهٔ ملت را باین پروگرام جلب و متمایل گرداند، و برای وضع قوانین مناسب و مفید بغرض تطبیق پروگرام جد و جهد مینماید.))

متن تشکیلات حزب:

((۱ ـ اسم حزب: وطن، و مرکز آن شهر کابل است.

((۲ ـ هر کسی دارای ورقهٔ تابعیت افغانی و سن رشد قانونی باشد، در حزب وطن پذیرفته شده میتواند. برای شمولیت در حزب باید در خواست تحریری با تایید دو نفر از اعضای حزب به هیئت عامل ولایتی که در خواست دهنده در آن سکونت دارد، داده شود، هیئت در رد و قبول درخواستها مختار است. کسیکه بعضویت حزب پذیرفته شد منشی هیئت ورقهٔ عضویت اعطا، و از شمول او در حزب به دفتر مرکزی خبر میدهد.

((۳ ـ اعضای حزب مکلفند که ماهانه مبلغ یک افغانی بصندوق حزب به پردازند.

((شورای ولایت:

((۴ ـ اعضای حزب هر ولایت در سال یکبار (قبل از ۱۵ سنبله) بهر تاریخ و هر محلی که هیئت عامل ولایت تعیین کند، اجتماع نموده شورای ولایت را بشکل عادی تشکیل میدهند.

((۵ ـ شورای ولایت به اثر دعوت هیئت عامل ولایت و یا هیئت عامل مرکزی و یا مطالبهٔ بیش از نصف اعضای ولایت، اجلاس غیر عادی هم دایر کرده میتواند.

((٦ ـ شورای ولایت وقتی رسمیت پیدا میکند که بیش از نصف اعضای مربوطه در آن شرکت کرده باشد. تصمیمات به کثرت آرای حاضره اتخاذ میشود.

((۷ ـ شورای ولایت از بین خود هیئت عامل را که حداقل پنج نفر و حداکثر ده نفر باشد، برای مدت یکسال انتخاب میکند.

((۸ ـ شورای ولایت مواظب است که برای تطبیق مواد و مرامنامه و پروگرام حزب و تصاویب شورای مرکزی، در ولایت مربوطه تجاویز لازمه اتخاذ شود. همچنین شورای ولایت میتواند بحساب صندوق حزب رسیده گی کند.

((۹ ـ شورای ولایت مؤظف است نمایندگان خود را برای اشتراک در شورای مرکزی انتخاب کند، تعداد این نمایندگان مربوط به تعیین شورای مرکزی و متناسب با تعداد اعضای ولایت میباشد.

((۱۰ ـ شورای ولایت مؤظف است که به اثر تصویب هیئت عامل مرکزی کاندیدهای حزب را برای انتخابات پارلمانی و بلدی و مجالس مشوره تعیین نماید.

((۱۱ ـ هیئت عامل ولایت مؤظف است که مرامنامه، پروگرام، تصاویب شورای ولایت و شورای مرکزی و هیئت عامل مرکزی را در معرض اجرا بگذارد، و از اعمال خود از یکطرف در نزد هیئت عامل مرکزی و از دیگر طرف در نزد شورای ولایت مسئول است.

((۱۲ ـ هیئت عامل ولایت یک یکنفر را از بین خود بصفت رئیس، منشی و صندوقدار تعیین مینماید و همچنان از بین خود یا دیگر اعضای حزب میتواند مؤظفین امور تبلیغات، نشر جراید و کارکنان امور اجرائیه و اداره را تعیین کند.

((تبصرهٔ اول: تعداد شوراهای ولایت مساوی با تعداد ولایات و حکومتهای اعلی فعلی افغانستان میباشد.

((تبصرهٔ دوم: گرچه مرکز حزب شهر کابل است اما ولایت کابل هم مانند دیگر ولایات (بدون امتیاز) دارای شورا و هیئت عامل ولایت خواهد بود.

((شورای مرکزی:

((۱۳ ـ شورای مرکزی حزب، مرکب از نمایندگان شوراهای ولایات بوده، و هر سال یکبار، بین اول میزان وآخر قوس، بهر تاریخ و محلی که هیئت عامل مرکزی تعیین کند بصورت عادی منعقد میشود.

((۱۴ ـ علاوه برآن شورای مرکزی میتواند به اثر دعوت هیئت عامل مرکزی یا تقاضای بیش از نصف هیئت های عامل ولایات، اجلاس غیر عادی دایر نماید.

((۱۵ ـ شورای مرکزی مؤظف است از بین اعضای خود هیئت عامل مرکزی را مرکب از ده تا پانزده نفر برای مدت یکسال تعیین نماید.

((۱٦ ـ شورای مرکزی مؤظف است که طبق مرامنامه، پروگرام حزب را وقتاً فوقتاً تعیین، و جهت اجرا و تطبیق به هیئت عامل مرکزی بسپارد.

((۱۷ ـ هیئت عامل مرکزی موظف به تطبیق و تعمیل مواد مرامنامه و پروگرام حزب و تصویب شورای مرکزی در سراسر مملکت بوده، و در مقابل شورای مرکزی مسئولیت دارد.

((۱۸ ـ هیئت عامل مرکزی از بین خود یکنفر رئیس و یکنفر منشی و یکنفر صندوقدار تعیین میکند و میتواند از بین خود و یا دیگر اعضای حزب، موظفین امور تبلیغات و نشر جراید و کارکنان امور اجرائیه و ادارهٔ حزب را مقرر کند، و بودجهٔ حزب را ترتیب و پس از تصویب شورای مرکزی در معرض اجرا بگذارد.

((انضباط حزب:

((۱۹ ـ هرگاه یکنفر از اعضای حزب از قبول و تعمیل دساتیر مقامات ذیصلاحیت حزب، استنکاف و مسامحه نماید، و یا به کارشکنی و سؤ استفاده از مقام خود اقدام کند، و یا در حیات شخصی و اجتماعی خود به اعمال منافی شئون و حسن شهرت حزب، متشبث گردد مورد تعزیز قرار میگیرد.

((۲۰ ـ تعزیرات انظباطی عبارتست از: اخطار، تعطیل عضویت، سلب عضویت.

((۲۱ ـ قبل از تطبیق مواد تعزیری، استنطاق متهم از طرف هیئت عامل ولایت صورت گرفته، نتیجه آن به شورای ولایت ارائه میشود. شورای ولایت میتواند متهم را تبرئه کند و یا تعیین مجازات نماید. در صورتیکه حکم به اخطار صادر شود رای شورای ولایت قاطع است. و گر مجازات بالاتر از آن باشد، متهم میتواند در محضر هیئت عامل مرکزی استیناف نماید.))

حزب در جلسات عمومی و شورای مرکزی خود (ثور، اسد و قوس ۱۳۳۰) تصویبات آتی را بعمل آورد:

((اعضای هیئت عامل حزب در امور شخصی و رسمی خود تابع تصمیم هیئت عامل خواهد بود، اعمال و افکار اعضای حزب از جنبهٔ اجتماعی آن زیر دقت و توجه حزب قرار خواهد گرفت، رفقای حزبی انضباط حزبی را داوطلبانه قبول خواهد نمود، قبول اعضای جدید مبنی بر کمیت نی بلکه مبنی

بر کیفیت عضو جدید خواهد بود. جلسات هیئت عامل هفته وار خواهد بود تا به پیشنهادات منشی حزب و سایر اعضا رسیدگی نموده تصمیم بگیرد.))

شورای مرکزی حزب راجع به سیاست خارجی حزب تصویب کرد که: ((حزب در سیاست بین المللی بین دو جبهۀ بلاکهای شرق و غرب از نظر صلح و جنگ، پابند بی طرفی و صلح است، اما در عین حال طالب حقوق افغانستان و پشتونستان و تمام ملتهائی است که مورد تجاوز استعماری قرار گرفته اند. یعنی موضوع سیاست بین المللی حزب، کشیده گی ها در بین دو بلاک شرق و غرب نیست بلکه موضوع حزب کشیده گی ها بین ملل شرق و استعمار است. بهمین سبب ارگان نشراتی حزب (جریدۀ وطن) در مسایل پشتونستان و نفت ایران و کانال سویز مصر و غیره از حقوق ملی مردم خود و مردمان ایران و مصر و سودان و مراکش و هند و چین و غیره حمایت کرده است، لهذا خط مشی جریدۀ وطن با مرام حزب موافق است.))

همچنین شورای مرکزی حزب ثبت کرد که:

((حزب در مورد امور داخلی معتقد است که جنبشهای دیموکراتیک و نوین افغانستان اساساً بر خواستهای تمام مردم کشور استوار است نه اینکه متکی بر خواسته های یکدسته منورین باشد: منورین فقط ترجمان تمنیات عدالتخواهی کلیۀ مردم افغانستان است که در زیر بار استبداد خسته شده و امروز عدالت اجتماعی و مساوات عمومی را تقاضا میکنند، لهذا حزب وطن شرکت درین جهاد و مبارزۀ ملی را نخستین وظیفۀ خویش میداند و آنرا دوام خواهد داد. حزب وطن وحدت ملی و تمامیت خاک افغانستان را مربوط به رژیم دیموکراتیک میداند تا زبان و فرهنگ را از فشار برهاند و تبعیض و استبداد و خرافات را از بین بردارد، و ملیتهای افغانستان متساویاً و بدون تبعیض دارای مساوات و آزادیهای دیموکراتیک و حق انکشاف زبان و فرهنگ خویش گردیده، خورد و بزرگ و اقل و اکثر حقوق مساوی داشته باشند، ورنه افغانستان واحد و تاریخی زیر خطر تجزیه قرار خواهد گرفت.)) شورای مرکزی حزب ضمناً فعالیت فراکسیون حزبی را در شورایملی دورۀ هفتم تائید کرد، خصوصاً که نمایندگان حزب وطن در شورایملی با تردید وانتقاد پیشنهادات حکومت، خود لوایح متقابلی در مورد انحصارات، مالیات بر عایدات، و تهیه مدارک برای خریداری غله خوش برضا (در عوض الغای خریداری جبری غله از مردم) به شورایملی تقدیم کردند. حزب وطن با چنین خط مشی، دارای کومیته های نشرات، ارتباط، اقتصادی، صحی، فرهنگی و سواد آموزی بود که از طرف یکعده افراد ورزیده حزبی رهنمونی میشد. ارگان نشراتی

حزب جریدهٔ وطن بود که بعد از نشر قانون مطبوعات، در ماه حمل سال ۱۳۳۰ (مارچ ۱۹۵۱) به صاحب امتیازی اینجانب (میر غلام محمد غبار) تاسیس گردیده و هفته وار نشر میشد. مدیر مسئول جریده اول علی محمد خان خروش و باز میر محمد صدیق خان فرهنگ بود. حکومت این جریده را در فبروری ۱۹۵۲ (زمستان ۱۳۳۰) مصادره و توقیف نمود. حزب وطن در مرکز خود دارای تشکیلات وکتابخانه و دفتر و کانفراسهای منظم بود.

هیئت عامل مرکزی حزب به ده نفر (میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق خان فرهنگ، براتعلی خان تاج، عبدالحی خان عزیز، محمد اکبر خان پامیر، علی احمد خان نعیمی، حاجی عبدالخالق خان، عبدالحلیم خان عاطفی، میر علی احمد خان شامل و علی محمد خان خروش) میرسید. من (میر غلام محمد غبار) بحیث رئیس و منشی عمومی حزب از طرف هیئت عامل مرکزی انتخاب گردیدم. صندوقدار براتعلی خان تاج و نمایندگان حزبی چهار نفر در شورایملی (میر غلام محمد غبار، سید محمد خان دهقان، سخی امین خان دوشی و محمد طاهرخان غزنوی) و چند نفر (سرورخان جویا، محمد آصف خان آهنگ، شیر محمد خان آسیابان، میر محمد صدیق فرهنگ، براتعلی خان تاج و محمد حسین خان نهضت) در انجمن بلدیهٔ انتخابی کابل شامل بودند. مصارف حزب از اعانه های آزاد اعضای حزب حق العضویت، فروش جریده وطن و مبالغی که بغرض تاسیس یک مطبعهٔ حزبی جمع میشد، تکافو میگردید. اعضا و طرفداران حزب در مرکز و در ولایات کشور، در بین قشرهای مختلفهٔ مردم و مخصوصاً در بین روشنفکران روز افزون بود. در هر حال مبارزات سیاسی حزب وطن در ساحه های مختلف طور سیستماتیک ادامه می یافت، و بهیچ نوع تهدید حکومت از موقف خود فروتر نمی آمد. اینست که دولت نسبت به او روز بروز آشفته تر میگردید و سازمان تبلیغاتی او در شدت حملات خویش بر سر حزب وطن می افزود. از آنجمله ریاست مطبوعات پیهم جریدهٔ وطن را جریمه مینمود تا بالاخره به توقیف جریده اقدام کرد. نویسندگان دولتی از قبیل برهان الدینخان کشککی و عبدالصبورخان نسیمی و محمد اکبر خان اعتمادی و غیره توسط مقالات، حزب وطن و نشریه آنرا بباد اتهام و دشنام میگرفتند، و مفتی صلاح الدینخان سلجوقی هجونامه های منظوم علیه اعضای حزب منتشر میساخت. در شورایملی یکنفر وکیل تنی خوست را (الله میرخان) انگیختند تا با کارد به نمایندهٔ پارلمانی حزب وطن (براینجانب) حمله کرد (البته وکلای دست چپ شورا او را بگرفتند). عبدالحکیم خان والی کابل امر کرد تا شبانه پولیس تابلوی اداره حزب و جریدهٔ وطن را بکند. قوماندان امنیه کابل روز روشن دفتر وطن را تفتیش و تلاشی نمود. پروپاگندچیان دولت، رهبران حزب وطن را به خارج پرستی متهم و تبلیغ کردند. بالاخره

دولت، جریدهٔ حزب را توقیف کرد و چهارده نفر هیئت فعال حزب را یکبار، و چهار نفر اعضای آنرا بار دیگر به زندان افگند. ازاین جمله پنج نفر را (داکتر ابوبکر خان، داکتر عبدالقیوم خان، داکتر غلام فاروق خان، عبدالحی خان عزیز و سلطان احمد خان) از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ (۱۹۵۲ تا ۱۹۵۳)، و پنجنفر دیگر را (میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، عبدالحلیم خان عاطفی، علی احمد خان نعیمی و علی محمد خان خروش) از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ (۱۹۵۲ تا ۱۹۵۶) در محبس نگهداشت. سه نفر دیگر از جملهٔ محبوسین حزب وطن (فتح محمد خان میرزاد، سرورخان جویا و براتعلی خان تاج) بیشتر از ده سال در زندان بماندند، و آقای جویا در سال نهم حبس در زندان جان بداد. بعداً چهار نفر دیگر از اعضای حزب وطن (حاجی عبدالخالق خان، میر علی احمد خان شامل، محمد آصف خان آهنگ و نادرشاه خان هارونی) از سال ۱۳۳٦ تا ۱۳۴۱ (۱۹۵۷ ـ ۱۹٦۲) در زندان بسر بردند. این چهار نفر بعد از حبس موسسین و هیئت عامل مرکزی حزب وطن (در سال ۱۳۳٦) با سه نفر دیگر (محمد اسلم خان اخگر، شیر محمد خان آسیابان و غلام حیدرخان پنجشیری) هیئت عامل موقتی حزب وطن را در کابل تشکیل کرده بودند. یکنفر دیگر ازاعضای حزب وطن (محمد طاهر خان غزنوی) درسال نخستین حبس رها گردیده بود (۱۳۳۱). بعداً محمد داود خان صدراعظم در ۱۳۳۵ رسماً امر انحلال حزب وطن را صادر کرد.

خانوادهٔ حکمران به حبس اعضای حزب وطن اکتفا نکرده بلکه برای تخریب بیشتر این حزب، سعی کرد در محبس در داخل آن نفوذ کند. برای این منظور از یک طرف توسط عبدالحکیم شاه عالمی والی کابل سعی گردید که با تهدید و تخویف در بین اعضای محبوس حزب وطن درز و نفاق وارد کند، و از دیگر طرف خانوادهٔ حکمران توسط سید قاسم رشتیا بدسیسهٔ خطرناکی دست زد. سید قاسم رشتیا از خانوادهٔ میر هاشم خان وزیر مالیه و پسر سید حبیب خان مستوفی کابل، از ایام جوانی سعی میکرد درخدمت خانوادهٔ حکمران پذیرفته شود. او علاوتاً در اثر نزدیکی خاص با میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات، نظر خانوادهٔ حکمران را تا جائی بخود جلب کرد که نه تنها رتبه های ریاست، وزارت و سفارتهای متعدد را بسرعت پیمود، بلکه عضو کابینه های متعدد نیز گردید. اعتماد خانوادهٔ حکمران براین شخص بدرجهٔ بود که با انتصاب وی به مقام های ریاست مطبوعات و بعداً وزارت مطبوعات، در دوره های بسیار حساس، او عهده دار مراقبت، سانسر و کنترول آثار روشنفکران حقیقی افغانستان نیز گردید. شبکهٔ ضبط احوالات در طول دورهٔ خانواده حکمران، شاهرگ استبداد و مطلقیت در افغانستان بود. رئیس ضبط احوالات که وظیفه اش مراقبت روشنفکران حقیقی و مبارزین آزادیخواه و پر کردن زندانها ازاین گروه بود، مستقیماً و صرف از شاه و صدر اعظم دستور میگرفت و اسرار را تنها به شاه و

صدراعظم گزارش میداد. یگانه شخص دیگری که به هدایت صدراعظم در این اسرار شرارت بار شریک بود، منشی مجلس وزرا میبود که باید مورد اعتماد عمیق خانوادهٔ حکمران باشد. سید قاسم رشتیا هنگامیکه بحیث منشی مجلس وزرا خدمت میکرد، این وظیفهٔ خطیر استخباراتی را نیز برای خانوادهٔ حکمران انجام میداد.

علت دیگری که خانوادهٔ حکمران سید قاسم رشتیا را برای ضربه وارد کردن به حزب وطن موظف ساخت این بود که وی برادر میر محمد صدیق فرهنگ، یکی از اعضای محبوس حزب وطن، بوده و میتوانست که از طریق این برادر رخنه کند. میر محمد صدیق فرهنگ تا این وقت در شرایط مخوف زندان سیاسی خانوادهٔ حکمران سخت ترسیده بود و تهدید و تخویف پیوسته از طرف شاه عالمی والی کابل، مقاومت روانی اش را در هم شکسته بود. در چنین وقت حساسی سید قاسم خان رشتیا، مامور عالیرتبهٔ خانواده حکمران، چندین بار با میر محمد صدیق فرهنگ در دفتر شاه عالمی والی کابل ملاقات کرده وبا وعده و عید به اغوای وی پرداخت. میر محمد صدیق فرهنگ در برابر این همه فشار و نیرنگ تاب نیاورده و بالاخره تسلیم شده و علاوه برآن سعی کرد که این نکته را موجه جلوه دهد که دادن عریضه به حکومت برای رهائی از حبس سیاسی یک اقدام درست است. باین ترتیب میر محمد صدیق فرهنگ یکی دونفر دیگر از اعضای محبوس حزب وطن را لغزانیده و با خود همفکر ساخت، ولی نگارندهٔ این کتاب (میر غلام محمد غبار) و اکثریت اعضای محبوس حزب وطن، به شمول سرور خان جویا و فتح محمد خان میرزاد، با این تسلیم طلبی مخالفت شدید کرده و گفتند که چنین اقدامی باعث لغزیدن در دامان خانوادهٔ حکمران میگردد که از آن رهائی نخواهد بود. اکثریت اعضای محبوس حزب وطن فیصله کردند که هیچگاهی به حکومت تسلیم نشوند و مناعت و کرامت مردمی را که در راه آنها مبارزه میکنند، نگهدارند. میر محمد صدیق فرهنگ پس از رهائی از زندان و متعاقب ملاقات با محمد داود خان صدراعظم، از بسا از اعضای حزب وطن دوری گزیده و چند سال بعد تر بحیث معین یک وزرات و سفیر سلطنت خانوادهٔ حکمران در یک پایتخت حساس اروپائی مقرر شد (بلگراد پایتخت یوگوسلاویه که مرکز عمدهٔ رقابت سیاسی و استخباراتی بلاک شرق و بلاک غرب بود) و هم هنگامی که کاندید وکالت در شورا گردید، خانوادهٔ حکمران نه تنها با وی مخالفتی نکرد، بلکه باز هم از طریق سید قاسم رشتیا (وزیر مالیهٔ وقت) کمک کرده و برای انتخاب شدن میر محمد صدیق فرهنگ و خانم رقیه ابوبکر (خواهر ایندو برادر) سهولتهائی فراهم کرد. علاوه برآن، میر محمد صدیق فرهنگ از طریق خویشاوندی دو پسرش (ازدواج سید فاروق فرهنگ با دختر الله نواز هندی، و ازدواج سید امین فرهنگ

با خواهر اندرملکهٔ افغانستان که دختر احمد شاه خان وزیر دربار و پسر کاکای نادرشاه بود) با خانوادهٔ حکمران، تماس نزدیکتری پیدا کرد. به این ترتیب سید قاسم رشتیا که از خدام سابقه دار خانوادهٔ حکمران بود، به هدفش رسیده و میر محمد صدیق فرهنگ را در گلم سیاسی این خاندان پیچانید. صدمهٔ که میر محمد صدیق فرهنگ در محبس از داخل به حزب وطن رسانید، قابل ملاحظه بود.

محمد داود خان صدراعظم در سال ۱۳۳۵ از عدهٔ از محبوسین رها شدهٔ حزب وطن در آنسال به شمول میر محمد صدیق فرهنگ خواست که با حکومتش همکاری کنند. آنهائی که این دعوت محیلانهٔ صدراعظم را پذیرفتند، آهسته آهسته در سیاست و حکومات مختلفهٔ خانوادهٔ حکمران جذب شده و فرو رفتند و بمرور زمان به عهده های حساس دولتی در داخل و خارج افغانستان مقرر و تعیین شدند.

ولی آنهائی که این دعوت صدراعظم را رد کردند و در راه مردم وفادار ماندند، ده ها سال در زیر فشار استبدادی خانوادهٔ حکمران قرار گرفته و هم سعی شد که تجرید گردند. محمد داود خان صدراعظم، اینجانب (میر غلام محمد غبار) را نیز بعد از رهائی از حبس سیاسی در سال ۱۳۳۵ در صدارت خواسته و هنگام ملاقات، دعوت به همکاری با حکومتش کرد. من این دعوت وی را ردکرده و گفتم: ((یک ملت برای پیشرفت وحفظ استقلال و حاکمیت ملی خود به دموکراسی و رهبری ملی مستقل ضرورت دارد که منحصر و متکی به نیت و ارادهٔ یک یا دو فرد نباشد. برای این منظور و سهولت در رشد سیاسی مردم ضرورت به جراید و احزاب آزاد وملی میباشد. من صاحب امتیاز جریدهٔ ملی وطن هستم که حکومت سابق آنرا از نشر بازداشت و همچنین مؤسس و منشی حزب ملی وطن میباشم که حکومت سابق آنرا ممنوع ساخت. حالا شما میگوئید که افغانستان در راه ترقی روان میشود، پس حکومت آزادی مطبوعات و احزاب را اعلام کند و بگذارد که جریدهٔ وطن و حزب وطن را آزادانه فعال سازم.)) محمد داود خان صدراعظم مثل کاکایش نادرشاه با عصبانیت خاص خود گفت: حکومت به نشر جریده و به حزب غیر حکومتی اجازه نمیدهد. جریدهٔ وطن و حزب وطن از طرف این حکومت منحل است و شما که همکاری با حکومت را رد میکنید، در منزل خود باشید و حکومت مراقب خواهد بود.)) این امر استبدادی خانوادهٔ حکمران بدون حکم کدام محکمهٔ قانونی برای تقریباً بیست سال دیگر در برابر اینجانب نافذ بود و طی این مدت نه تنها نشر جریده و فعالیت حزبی برای من ممنوع ساخته شده بود، بلکه حتی مقالهٔ را در جراید دیگر نشر نمیتوانستم. بنا بر همین روش استبدادی بود که بعد ها جلد اول کتاب ((افغانستان در مسیر تاریخ)) از طرف خانوادهٔ حکمران حبس عمری گردید، و همچنین هنگامیکه خانوادهٔ حکمران برای بار دوم ((دموکراسی)) را از ((بالا)) اعلام کرد، از انتخاب شدن اینجانب در

شورای ملی نه تنها با زور بلکه با توطئه نیز در حوزه های انتخاباتی شهر کابل جلوگیری کرد. در این دورهٔ بدنام کنندهٔ ((دموکراسی دولتی))، هنگامیکه حکومت مرا جزء اعضای کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید ((تعیین)) و اعلام کرد، از آن استعفا کردم، چنانیکه شمولیت در احزاب مصنوعی و ماموریتهای رسمی را رد میکردم.

بهر حال، باید در نظر داشت که تمام حبسهای سیاسی اعضای حزب وطن، طبق روش میراثی خانوادهٔ حکمران، بدون کدام تحقیقات ابتدائی و استنطاق و یا محاکمه و حکم کدام محکمهٔ قانونی، محض به امر شفاهی صدراعظم بعمل آمده بود، و وقتیکه قضیه در مجلس وزرای افغانستان مطرح شد. این مجلس تصویب کرد که چون محبوسین ((خاطر والاحضرت صدراعظم را رنجانده اند، آنقدر در محبس بمانند تا رضایت والاحضرت)) حاصل شود!

روش حکومت با حزب وطن بهمین جا ختم نشد. حکومت پیش از انکه اعضای فعال حزب را زندانی نماید، دو هفته متواتر توسط رادیوی کابل صبح هر روزی توسط عدهٔ از ملاهای اجیر، فتاوای شرعی با مقولات عربی منتشر میساخت که اینها (مظاهره کنندگان حزبی روز انتخابات شورایملی) منبع فساد و شر در جامعه افغانستان شمرده میشدند و بحکم شرع بایستی یکپای ویکدست شان بشکل متخالف (یعنی دست راست و پای چپ و یا عکس آن) بریده شود. خطیب مشهور این فتوا ها ملا عبدالقدیر خان شهاب بود که حکومت او را در بدل این خدمت ترفیع ماموریت نمود.

همچنین حکومت بحکام خود دستور داد که از جاهای دور عرایضی از نام مردم به عنوان صدراعظم بفرستند، و از جاهای نزدیک چند نفری بنام نمایندگان مردم در صدارت حاضر شوند، و این هر دو از صدراعظم خواهش نمایند که مظاهره کننده گان بکیفر کردار شان رسانده شوند، ویا بدست عریضه کنندگان داده شوند که مجازات گردند. البته از اطراف کابل زود تر چند نفری بصدارت فرستاده شدند، در حالیکه آنها سابقه ئی از موضوع نداشته، و حکام ایشانرا بنام ملاقات با صدراعظم اعزام کرده بودند. وقتیکه ایندسته مردم وارد محوطه صدارت میشدند، صدراعظم میرسید و بازی کومیدی آغاز میگردید: یکنفر گماشته حکومت، نوشته تهیه شده قبلی صدرات را از جیب کشیده و بنام عریضهٔ حاضرین قرائت میکرد، گماشتهٔ دوم استاده شده نطقی دایر بکفر و زندقه و الحاد روشنفکران مخصوصاً مظاهره کنندگان ایراد نموده و خواستار قتل و تاراج و مثله و قصاص ایشان، بدست حاضرین مجلس میشد. گماشتهٔ سوم بپا استاده و فصلی در ((مزایا و ثنایا و احسان های)) خانواده سلطنت میخواند. آنگاه نوبت بشخص

صدراعظم میرسید، و او ریکارد قدیمی خانواده حکمران را مبنی بر ((مراحم بی پایان سلطنت نسبت به رعایای وفادار شاهانه)) برای هزارم بار تکرار، و محفل را بدعای بقای هزارسالهٔ عمر و اقبال خاندان شاهی ختم مینمود. فردای آن ، ستون های جراید دولتی ازین اخبار با تحشیه و تفسیر نویسندگان جیره خوار پر میبود (رجوع شود به شماره های اصلاح و انیس آنوقت، مثلاً شماره ۱۴ ثور ۱۳۳۱ جریده انیس).

بعد از آنکه حکومت حزبی های مذکور را بزندان فرستاد، اعلامیهٔ رسمی ذیلرا در رادیو کابل و جراید دولتی (اصلاح و انیس مورخ ۱۳۳۱ شمسی) منتشر ساخت:

((کابل : وزارت داخله اعلامیهٔ ذیلرا صادر نموده است:

((از چندی باینطرف عدهٔ از عناصر ماجراجو برای اخلال امنیت و به نفع دشمنان مملکت توطئه ها و فعالیتهای تخریبی بعمل می آوردند و چون پولیس ازمدتی مراقب اوضاع بود بالاخره بغرض حفظ امنیت و مصالح کشور، ایندستهٔ هنگامه طلب را گرفتار و توقیف نمود. اسما آنها بقرار آتی است:

((میر غلام محمد غبار، عبدالرحمن محمودی، عبدالحی عزیز، میر محمد صدیق فرهنگ، براتعلی تاج، غلام سرور جویا، عبدالقیوم رسول، علی محمد خروش، فتح محمد، سلطان احمد پسر مرحوم والی علی احمد خان، نصرالله یوسفی، غلام فاروق اعتمادی، امان الله محمودی، ابوبکر، عبدالحلیم عاطفی، علی احمد نعیمی، محمد رحیم محمودی.)) (در جملهٔ محبوسین این اعلامیه چهار نفرمربوط حزب خلق بود: داکتر عبدالرحمن خان محمودی، داکتر نصرالله خان یوسفی، امان الله خان محمودی و محمد رحیم خان محمودی، و باقی همه اعضای حزب وطن بودند.)

حزب خلق:

(میخواهم تذکر دهم که عدهٔ از اعضای حزب خلق زنده و نویسنده اند و محتملاً تاریخچه مفصل حزب مذکور را مینویسند، ازینرو من درینجا بعمومیات بسنده میگردم).

در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) حزب خلق در کابل تاسیس گردید. عبدالرحمن خان محمودی رئیس حزب خلق از پوهنتون کابل بحیث داکتر طب خارج شده، سلوک و همدردی صادقانهٔ اینشخص دروظایف طبی با مردم، بسرعت او را در کابل مشهور ساخت و صراحت لهجه اش ارزش اجتماعی او را آشکارا نمود. داکتر در انتخابات بلدی سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) کابل برای نخستین بار وارد صحنهٔ سیاست گردیده، در مجامع عمومی نطقهای انتقادی و انتباهی ایراد نمود و از طرف شهریان کابل حسن استقبال گردید.

حکومت او را باین سبب چند هفته محبوس نگهداشت و باز رها کرد. بعد ها داکتر محمودی در دورهٔ هفتم شورایملی وکیل گردید.

از جملهٔ مشاهیر حزب خلق اشخاص ذیل بودند: داکتر عبدالرحمن خان محمودی (رئیس حزب)، محمد نعیم خان شایان (منشی حزب)، مولوی خال محمد خان خسته، مولوی فضل ربی خان، عبدالحمید خان مبارز، داکتر عبدالله خان واحدی، محمد یوسفخان آئینه، نور علمخان مظلوم یار، غلام احمد خان رحمانی، محمد طاهر خان محسنی، عبدالرحیم خان غفوری، محمد یونس خان مهدی زاده، داکتر نصرالله خان یوسفی، سید احمد خان هاشمی، محمد ابراهیم خان، حفیظ الله خان عبدالرحیم زائی، داکتر عبدالاحد خان رشیدی، داکتر عبدالله خان رشیدی و چند نفر دیگر.

ارگان نشراتی حزب، جریدهٔ ندای خلق و صاحب امتیازش خود داکتر محمودی و مدیر مسئولش ولی محمد خان عطائی داماد او بود. جریده در اپریل ۱۹۵۱ (جوزای ۱۳۳۰) تاسیس، و در جولائی سال مذکور از طرف حکومت توقیف گردید. مرامنامهٔ حزب خلق قرار ذیل بود (به نقل از شمارهٔ ۲۹ مورخ ۱٦ سرطان ۱۳۳۰ جریده ندای خلق):

((مرامنامهٔ حزب حلق:

((۱ ـ حزب خلق یک حزب ملی است که بر اساسات معلومهٔ دیموکراسی بنا یافته است.

((۲ ـ تبلیغ و تفهیم دین مبین اسلام را بخلق، و اصلاح اعمال را باساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود میداند.

((۳ ـ چون حزب خلق یک حزب دیموکراسی حقیقی است فلهذا برای تامین غایهٔ حقیقی دیموکراسی یعنی حکومت خلق، توسط خلق و برا ی خلق مبارزه میکند.

((۴ ـ حزب خلق اساس حکومت را متکی بر اصولات دیموکراسی مستند بر یک شورای اساسی و آزاد و محترم و انتخابات آزاد، تامین تعادل اساسی در بین قوای ثلاثه دانسته و برای نیل باین آرزوی مقدس و مشروع سعی میکند.

((۵ ـ تامین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، رفع مظالم از خلق، تامین یک حیات اجتماعی مامون و مصون، نشر معارف عمومی، تامین یک حیات صحی اساسی، تامین آزادی فکر و بیان و نشرات، تولید عدالت اجتماعی در کار و ارتقا حقوق سیاسی از وظایف اساسی و اولیهٔ حزب است.

((٦ ـ حزب خلق تمام وظایف اجتماعی خویشرا که در مادهٔ پنج متذکرست با نشر قوانین اساسی دیموکراسی و ناشی از افکار عمومی خلق تامین کرده و لذا نشر، ابزاد، تعدیل و اصلاح قوانین و تامین

عدالت اجتماعی و مساوات قانونی و سیاسی را توسط قانون از وظایف مهمهٔ خود میشمارد.

((۷ ـ فداکاری در راه حفظ تمامیت خاک و ناموس وطن فرض اولیه حزب خلق بوده، با تمام عواملی که این هدف مقدس را تهدید کند، مبارزه و جان نثاری را فرض خود میشمارد.

((۸ ـ حزب خلق وحدت ملی را اساس فرایض خود قرار داده و لذا تمام افرادی را که در حدود سیاسی افغانستان زیست مینمایند بلاتفریق نژاد، زبان و رنگ و پوست، همه را یک وجود واحد شناخته و در مقابل قانون دارای حق مساوی دانسته و هرگونه امتیاز خواهی و تفرق جوئی را منافی عدالت اجتماعی و اساسات دیموکراسی میداند.

((۹ ـ حزب خلق کار را یگانه عامل سعادت دانسته، بیکاری را ننگ و عار شمرده و لذا برای تولید دستگاه های کار در سرتاسر مملکت، رهنمائی خلق بکار توسط تعلیم و تربیه عصری، تامین عدالت اجتماعی در کار، حقوق کارگر، رفع اسارت و استثمار در ساحهٔ کار، تامین حقوق کارگر در زمان کار و بیکاری، و تضمینات اجتماعی در کار را، توسط قانون فرض خود دانسته، و پیشرفت در کار و اخذ مقام را مربوط بهیچ نوع امتیاز شخصیت و قومیت ندانسته، بلکه فقط و فقط مهارت و فداکاری و استعداد در کار را اساس پیشرفت و احراز مقامات مناسب قبول میکند.

((۱۰ ـ حزب خلق برخلاف تامین منافع فردی، دفاع از حقوق فرد و آزادی فردی نبوده، ولی کسانی را که بنام دفاع از حقوق و آزادی فردی، بصورت غیر مشروع فعالیت نموده، سعادت فرد و جمعیت را تهدید مینمایند، منفعت جو شناخته و باساس قوانین دیموکراسی با آنها مبارزه و معامله مینماید.

((۱۱ ـ کسانیکه به اعمال و رفتار نامشروع کسب مال و جاه کرده و آنرا وسیلهٔ تحکم بر خلق سازد و عمداً بر خلاف مصالح عمومی کار کند، خائن ملی شناخته و تامین عدالت اجتماعی و استرداد حق را درین موارد، حزب خلق فرض اساسی خود میشناسد.

((۱۲ ـ حزب خلق وفاداری خویشرا باساسات دیموکراسی و مشروطیت شاهی اسلامی، از فرایض خود دانسته و لذا تامین تعادل حقیقی را در بین قوای ثلاثه، با تقنین و روشن ساختن حدود حقوقی را در اجتماع و تشریح وظایف دولت و ملت را وجیبهٔ خود میشمارد.

((۱۳ ـ اصلاح و تعدیل امور اجتماعی، تامین عدالت اجتماعی در اخذ هر گونه مالیات، محصولات و فعالیتهای اجتماعی، تامین عدالت در تطبیق قوانین، عدم قایل شدن بهیچگونه امتیازات در امور اجتماعی، مالیات و تکالیف عامه اجتماعی، اصلاح جریان امور به نفع خلق، از وجایب اولیه حزب است.

((۱۴ ـ آزادی در فعالیتهای اجتماعی، اساس و فرض اولیه حزب بوده و لذا آزادی تجارت و کسب،

صنایع و اتخاذ مسلک را در هر رشته، اساس دیموکراسی قبول نموده، ومبارزه با هرگونه انحصارات شخصی و فردی که منافع*خلق را تهدید میکند، فرض اولیهٔ حزب است.

((۱۵ ـ حفظ روابط حسنه با همسایگان (تاجائیکه مخل حقوق و آزادی و ناموس ملی نباشد) اطاعت بقوانین عامهٔ بین المللی، تامین و اطاعت اساسات اولیهٔ حقوق بشر، تا جائیکه با قواین دین مبین اسلام مخالف نباشد، و همکاری در راه صلح و سلم عمومی را، حزب خلق از فرایض اولیهٔ خود شمرده و از هرگونه همکاری درین راه دریغ نخواهد نمود.

((۱۶ ـ تامین آزادی و حقوق طبیعی بشر یعنی مصونیت حیات، مسکن، مراودات، آزادی فکر وبیان و نشرات، و آزادی در فعالیتهای اجتماعی را اصل حقیقی و فطری حساب نموده و لذا هر گونه تجاوز را باین حقوق فطری و طبیعی بشر، استبداد و تجاوز شمرده، و مبارزه با هرگونه استبداد رای و عمل را فرض اولیه و اساس فعالیت حزبی حساب میکند.

((۱۷ ـ تشکیلات حزب، وظایف شعبات مرکزی و ولایتی، نشر واصلاح و تعدیل قانون اساسی، تشکیلات اساسی دولت، قانون انتخابات، قانون تفریق وظایف مامورین، قانون کار و کارگر و عملی ساختن آنها، و تامین عدالت اجتماعی در هر ساحه توسط قانون، از وظایف اساسی حزب خلق بوده، و باساس جریانات معلومهٔ دیموکراسی تامین میشود. ست.

((۱۸ ـ دخول در زمرهٔ اراکین حزب، با پابندی باخلاق حزبی یعنی فداکاری در راه تامین وظیفه، رشادت، ثبات اخلاقی در راه نشر و تفهیم اساسات اسلامی و حزبی و دیموکراسی و تامین حقوق عامه، حاصل شده، و دیگر نوع امتیاز و فرقی را حزب، مخالف عدالت اجتماعی حساب میکند.

((۱۹ ـ قانون وظایف داخلی حزب، شرایط قبول در اراکین حزب، اخطار و تهدید و حتی اخراج از حزب، تعیین رئیس و اراکین حزب و تشکیلات آن، با استشارهٔ مجلس عمومی حزب بعمل آمده و اطاعت اساسات آن وظیفه هر فرد است.

((۲۰ ـ هر فردیکه دارای تابعیت افغانی بوده باشد، بشرطیکه در سوابق آن مخل اساسات حقوق عامه چیزی نباشد، بلا امتیاز داخل حزب شده میتواند.

((۲۱ ـ سن افرادیکه داخل حزب میشوند، باید از هجده کم نباشد.

((۲۲ ـ اشخاصیکه داخل حزب خلق میشوند بایست ماهوار مبلغ ده افغانی جهت تقویه و پیشبرد امور حزبی، تادیه نماید، کذا خرید یک سهم از اسهام صحنه خلق نیز حتمی است.

((تبصره: ـ اشخاص فقیر و نادار بصوابدید هیئت منتخبه، مستثنی خواهند بود.

((۲۳ ـ اصلاح، تعدیل، حذف و یا ایزاد مواد بمرامنامهٔ هذا، بکثرت آرای مجلس عمومی حزب مربوط است (ولی هیچ مادهٔ که منافی حقوق و آزادی عامه و یا وحدت ملی ویا خلاف دیانت اسلام، و تهدید بحدود سیاسی افغانستان باشدطرح و قبول شده نمیتواند.)

((۲۴ ـ افرادیکه در حزب خلق داخل میشوند بکلمات ذیل قسم یاد میکنند:

((من بنام خدای پاک و ناموس سوگند یاد میکنم که به تمام مواد اساسنامه حزب خلق صادق بوده و برای پیشبرد امور حزبی از هیچگونه فدارکاری دریغ نه نمایم، و در صورت خروج از حزب نیز اسرار حزب را محفوظ نگاهدارم والله بالله تالله.)) در هر حال وقتیکه حکومت برای از بین بردن احزاب سیاسی دست باقدام شد، بر حزب خلق نیز حمله ور گردیده و یکعده اعضای حزب خلق را بشمول داکتر عبدالرحمن محمودی در سال ۱۳۳۱ در زندان سیاسی افگند، در حالیکه دو نفر از اعضای حزب مذکور را (عبدالحمید خان مبارز و محمد یوسف خان آئینه) سه روز پیشتر از مظاهره توقیف کرده بود. محبوسین حزب خلق اینها بودند: داکتر عبدالرحمن خان محمودی، محمد نعیم خان شایان (خانه اینشخص هم تفتیش و یکدسته اوراق وکتب او ضبط گردید)، نور علم خان مظلوم یار، محمد یونس خان مهدی زاده با برادرش محمد سلیمان خان، داکتر نصرالله خان یوسفی و سه نفر برادران داکتر محمودی (داکتر محمد رحیم خان، محمد عظیم خان و امان الله خان). عبدالحمید خان مبارز و محمد یوسف خان آئینه بعد از سه ماه حبس، و داکتر محمد رحیم خان محمودی و محمد عظیم خان محمودی و داکتر نصرالله خان یوسفی بعد از یکسال محبوسی رها گردیدند. نور علم خان مظلوم یار از ماوا و مسکنش (محل میدان) اخراج و در تخارستان تبعید شد و تا ۱۹۶۳ بیشتر از ده سال در تبعید گاه باقی ماند و هم او چندین سال محبوس گردیده بود. محمد نعیم خان شایان، محمد یونس خان مهدیزاده با برادرش محمد سلیمان خان و امان الله خان محمودی از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ در زندان باقیماندند. خود داکتر عبدالرحمن خان محمودی از ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۰ در زندان بماند تا امراض مختلف او را از پا افگند و آنگاه حکومت او را بخانه اش بفرستاد. داکتر محمودی دو ماه بعد (میزان ۱۳۴۰ شمسی) با تحمل آزار زیاد چشم از جهان پوشید. بایتصورت حزب خلق نیز درردیف سایر احزاب کشور ازمیان رفت.

حزب سری اتحاد؛

خواجه محمد نعیم خان کابلی قوماندان امنیهٔ ولایت بلخ (در دورهٔ صدارت شاه محمود خان) با یکنفر دانشمند و رهبر مذهبی (سید اسمیعل خان بلخی) آشنا گردید. خواجه در اوایل جزء مامورین ضبط

احوالات (در دورهٔ صدارت محمد هاشم خان) بوده و از جنایاتی که توسط ریاست ضبط احوالات در افغانستان عملی میگردید، آگاهی داشت. پسانتر خواجه قوماندان امنیهٔ کابل شد و از تخریبات و مظالم حکومت خوبتر مطلع گردید، زیرا او یکی از مامورین معتمد و شخصاً وارد عمل بود. اما محاکمه ضمیر بتدریج خواجه را تغییر داد و هنگامیکه در شهر مزار با سید اسمعیل خان آشنا شد، مرد دیگری گردید. یعنی صحبت های سید بلخی که یک روحانی وطنپرست و مرد فاضل و آگاه از مقتضیات عصر و متوجه فساد اداره و حیات رقت بار مردم افغانستان بود، در خواجه تاثیر برانگیزنده ئی داشت. آشنائی خواجه و سید بزودی برفاقت سیاسی مبدل گردید، و نتیجهٔ آنهم ایجاد یک هستهٔ حزب سری بنام اتحاد بود. آن دو نفر عقیده داشتند تا زمانیکه بر تسلط تحمیلی خاندان حکمران خاتمه داده نشود، هیچ ریفورمی در افغانستان عملی شده نمیتواند. پس مصمم شدند یک حلقهٔ سری در کشور بوجود آورده و بوسیلهٔ ترور و کودتا سلطنت را معدوم، و زمینهٔ تشکیل دولت جمهوری را آماده نمایند. اینها برای نیل بهدف، روش مخصوصی اختیار کردند، یعنی در ابتدا بدون ترتیب برنامه و پروگرام و تنظیم تشکیلاتی و غیره، مبنی کار را بر مذاکرات شفاهی و جلسه های پراگنده گذاشتند تا در صورت فاش شدن، سندی بدست دولت نیفتد. همچنین اینها در صدد شدند هر جا آدمی ناراض و شاکی از دولت یابند در حلقهٔ دوستی خویش شامل سازند. با این ترتیب ایشان توانستند یکعده افرادی را در ولایات بلخ وهرات و غور وکابل وچند ولایت دیگر بهمرسانند که منتظر حدوث یک حادثه عمده بوده و آنگاه دست بفعالیت بزنند.

وقتیکه سید و خواجه بکابل متمرکز شدند، در فعالیتهای سری خود افزوده و بزودی اشخاص ذیل را بحیث یک حلقه مرکزی بدورخود جمع نمودند: میر اسمعیل خان وکیل علاقهٔ سرخ و پارسا در شورایملی دورهٔ هفتم، ابراهیم خان شهرستانی معروف به ((گاو سوار))، قربان نظرخان ترکمانی کند کمشر نظامی، عبدالغیاث خان کوهستانی مدیر لوازم مکتب حربیه کابل، غلام حیدر خان بیات کند کمشر، محمد حسن خان بیات تولیمشر ماشینخانهٔ کابل، محمد صفر خان بیات، میرزا عبداللطیف خان کابلی، میرزا محمد اسلم خان مدیر فواید عامه، و شاید چند نفر دیگر .

بالاخره حلقهٔ مرکزی فیصله کرد که روز اول حمل ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) شاه محمود خان صدراعظم که معمولاً در دامنهٔ کوه علی آباد، میله عنعنوی قلبه کشی را افتتاح، و جنگ حیوانات را تماشا میکرد، بضربت گلوله از پا در آورده شده، مدافعین او کشته شوند، و افسران پائین رتبه حزبی با افراد کوهدامنی و کوهستانی که قبلاً در کمین نشسته اند، از چهار جهت بحمله گرم مبادرت نمایند. آنگاه بشکل دسته جمعی زندان عظیم ده مزنگ را بیک حمله اشغال، و باتفاق یکهزار و چند صد نفر

محبوس، باستقامت ارگ سلطنتی مارش کنند. البته تا اینوقت قیام عمومی از طرف هزاران نفر بعمل آمده، سلطنت سقوط میکند، و جمهوریت اعلان میشود. پلان این حزب در همین جا خاتمه پیدا میکند، و ظاهراً حزب، نقشه اداره و اعمار آینده را به بعد گذاشته بودند. در هر حال قبل از رسیدن روز موعود، به سپارش یکی از اعضای حلقهٔ مرکزی حزب (میرزا محمد اسلم خان مدیر فواید عامه) عضو جدیدی بنام گلجان وردکی بحلقهٔ مرکزی معرفی و تضمین میگردد. گلجان هم طبق معمول سوگند وفاداری نسبت بحزب روی قرآن بجا می آورد، و تعهد میکند که مقداری اسلحه ناریه بحزب تحویل دهد. این عضو جدید قبلاً هشت نفر از دشمنان شخصی خودشرا کشته بود و یکی از وابسته گان خاندان مشهور وردکی (ماهیار) بود.

شبی که فردایش نوروز بود حلقهٔ مرکزی در خانهٔ میرزا محمد اسلم خان اجتماع، و نقشه ترور فردا را طرح و تصویب نمود. گلجان درین شب حاضر جلسه شد، و دو نفردیگر را بنام رفقای جانی خویش حاضر و معرفی و ضمانت کرد و گفت اینها حاضرند که یک مقدار اسلحه بجمعیت اهدا نمایند. البته شخص گلجان قبلاً از نقشه ترور فردا بحیث یک عضو معتمد و فعال مطلع بود. سید اسمعیل خان بلخی بعد ها پس از رهائی از حبس به من گفت که بقرار معلوم همینکه جلسه ختم شد گلجان برگشت و قضیه را بشخص صدر اعظم اطلاع نمود. فردا قبل از طلوع خورشید شاه محمود خان هر یازده نفر عضو حلقه مرکزی را دستگیر و در زندان بیفکند و همه را از آغاز حمل ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۳ شمسی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۵۰) تقریباً پانزده سال در محبس نگهداشت. در طی اینمدت محبوسین زجر بسیاری را از کوته قلفی و بیدار خوابی و ترک اجباری مطالعه و دخانیات و عدم ملاقات با اولاد و اطفال، در زیر زنجیر و ولچک کشیدند. اما در جمله این رفقا از همه بیشتر میرزا محمد اسلم خان رنج بیشتر میبرد زیرا او با آوردن گلجان وردکی در حزب، خطای خطرناکی را مرتکب شده و سخت نادم گردیده بود.گلجان وردکی در بدل این خدمت بدولت نه اینکه آزاد و مامون ماند بلکه مکافات هم گرفت، اما دیر نپائید زیرا او در عوض خیانتی که به عروس فرزند خود نمود، با گلوله انتقام پسرش معدوم گردید.

اتحادیه محصلین کابل:

در طی جنبشهای سیاسی که در کشور بعمل آمد، محصلین یونیورستی کابل حصهٔ فعالی گرفتند. اینها با حلقه های سیاسی، مطبوعات آزاد و دست چپ پارلمان مناسبات سیاسی بر قرار کردند، و بالاخره خود در آغاز سال ۱۳۲۹ (اپریل ۱۹۵۰) به تشکیل اتحادیه محصلین پرداختند. این اولین اتحادیه

محصلین در تاریخ افغانستان بود. تمام صنوف عالی لیسه های کابل در عقب این اتحادیه استاده بودند، و عموم روشنفکران مبارز و حلقه های سیاسی و معلمین طرفدار ایشان بودند. اتحادیه از خود برنامه و پروگرام و کمیته های مرکزی و ارتباط داشت. اعضای کمیته اجرائیه اتحادیه اینها بودند: میر علی احمد خان شامل (او در اواخر ۱۳۲۹ با لغو اتحادیه از طرف حکومت با سید محمد خان میوند، محسن خان طاهری، حبیب خان صافی و حیدرخان نورس برای دایم و سه نفر دیگر عظیم خان طاهری، شاه علی اکبر خان شهرستانی و اختر خان برکی برای یکسال، از فاکولته ها طرد شدند. میر علی احمد خان شامل بعداً از ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۱ محبوس نیز گردید.)، محمد یونس خان سرخابی (او بعداً حبس و تبعید گردید)، سید محمد خان میوند (او بعداً از فاکولته طرد و تبعید شد)، محمد نعیم خان قندهاری، اسعد حسان غبار، محمد عارف خان غوثی، ببرک خان (اوبعداً از فاکولته طرد و در جریان تظاهرات انتخاباتی شورای ملی بازداشت و از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ محبوس گردید)، محمد حسن خان شرق (ببرک خان و محمد حسن خان شرق مربوط دستهٔ سردار محمد داود بودند)، محمد یحی خان ابوی، حبیب خان دل، عبدالواحد خان وزیری، محمد اسحق خان عثمان، هدایت خان، محمد ابراهیم خان و چند نفر دیگر. اما بزودی کمیته اجرائیه اتحادیه محصلین بدو دستهٔ چپ و راست منقسم شد. اتحادیه مجالس تشکیل میکرد، کانفراسها دایر مینمود، و در سینما تیاتر لیسه استقلال درامه های انتقادی و انتباهی دلچسب بشکل یک مبارزهٔ طبقاتی تمثیل میکرد. این درامه ها ماهیت فاسد اداری را نشان میداد، و در روح جوانان جنبشی ایجاد میکرد. چون هر محصلی مربوط بفامیلی بود، روش آنان تمام خانواده های کابل را تکان مثبت سیاسی میداد. معلمین پاک نهاد کابل نه تنها این شاگردان جوان را بدیدهٔ همدردی مهربانانه مینگریستند بلکه خود در صف آنان قرار میگرفتند (از قبیل مولوی عبدالظاهر پغمانی و محمد اسلم خان مین و امثالهم). اینست که حکومت ازین نهضت سیاسی جوانان و نسل نوبترسید، و مجال بیشتر زندگی را ازین جریان سلب، و عمر اتحادیه محصلین را در هفت ماه کوتاه نمود (نومبر ۱۹۵۰).

مبارزات پارلمانی شورایملی دورهٔ هفتم: ۱۳۲۸ _ ۱۳۳۰ (۱۹۵۱ _ ۱۹۴۹):

شاه محمود خان در زمستان ۱۹۴۸ انتخابات سری و آزاد شورایملی دورهٔ هفتم را اعلان کرد. قسمتی از روشنفکران کابل و ولایات، درین انتخابات حصه گرفته و کاندیدای خودشانرا اعلام نمودند. دولت نیز یکعده گماشتگان خود را وارد مجلس نمود. درین ضمن سر منشی ظاهر شاه، عبدالهادی خان داوی که تا هنوز حسن شهرت سابقه خود را نباخته بود، بحیث وکیل ده سبز داخل شورا و رئیس این

مجلس گردید. باینصورت ۱۷۱ نفر وکلای شورا مرکب از سه دسته: روشنفکران مبارز ومخالف دولت، گماشتگان دولت، و اشخاص بیطرف تکمیل شد. رویهمرفته وکلا از هر دستی بودند:
ملاکین بزرگ و تجار بزرگ، عدهٔ از روحانیون، روشنفکران طبقات متوسط و خورده، مامورین سابقه، روشناسان محلی و غیره.

همینکه شورا تشکیل و انتخابات هیئت رئیسه (رئیس، دو نفر معاون و یکنفر منشی) آغاز گردید، مداخله حکومت و دیکته شاه راجع به تعیین رئیس، محسوس شد، و از همین جا صفوف گماشتگان دولت و نماینده های مردم و دسته بیطرف از هم جدا گردید. روشنفکران مبارز از کاندید شدن برای عضویت در هیئت رئیسه خودداری کرده، و عبدالهادی خان داوی کاندید ریاست را تنها گذاشتند تا احتیاجی به گذاشتن صندوق و اخذ آرای سری و کتبی نماند. ولی گماشتگان دولت یکنفر وکیل دیگر (گلابشاه لوگری) را کاندید نموده و صندوق را گذاشتند. روشنفکران مبارز ورقهٔ سفید انداختند، گلابشاه خان یک رای گرفت و عبدالهادی خان طور اتوماتیک رئیس اعلام گردید. معین اول شورا عبدالرشید خان و منشی شورا عبدالعظیم خان هم بسهولت رای حاصل کردند. روشنفکران مبارز تنها به نماینده حزب ویش زلمیان (گل پاچا خان الفت) رای دادند تا معین دوم شورا گردید.

همچنین هنگام ایفای رسم قسم (که بصورت معمول آنوقت تعهد وفاداری به ملت و شاه و حکومت بود) روشنفکران از ذکر نام حکومت خودداری کرده و علی الرغم قاعده قدیم فقط سوگند وفاداری نسبت بمملکت و ملت برداشتند. اینحرکت در صف آرائی بین دست راست حکومتی و اپوزیسیون پارلمانی تسریع نمود، خصوصاً که در تشکیل کمیسونهای متعدد و انتخاب روسا و منشیان کمیسون ها اپوزیسیون توانست آرای اکثریت را بنفع خود حاصل، و ریاسات کمیسیون ها را منحصراً بدست آرد. همین کمیسونها بود که قانون جدید و ظایف داخلی شورا و قانون جدید انتخابات را بشکل نسبتاً دیموکراتیک آن تسوید، و لزوم تجدید و وضع قوانین اساسی، تشکیلات ملکیه، تفریق وظایف مامورین، و قانون ترفیع و تقاعد مامورین را مطرح کرد، و هم قسمتی از وزرا را برای بار اول در تاریخ پارلمانی افغانستان احضار و استجواب نمود. فعالیت کمیسونها اکثریت مجلس را در پهلوی خود داشت، و بزودی شورا بشکل مفتش اعمال حکومت در آمد، و فیصله های عمده ئی در سیاست خارجی و داخلی کشور صادر نمود.

مثلاً همینکه مجلس شورا با نطق شاه (۱۰ سرطان ۱۳۲۸ شمسی) افتتاح شد، شورا تصمیم خودشرا دایر بمحتویات نطق شاه ابراز و در جراید دولتی منتشر ساخت. نطق شاه بسه نکته تکیه کرده بود:
((اول نظر بمقتضیات امروزهٔ جهان، حکومت افغانستان بر پلانهای سابقه خویش تجدید نظر نموده و بشورا

تقدیم خواهد نمود. دوم در سیاست خارجی، حکومت رعایت حقوق و احترام متقابل با دیگران، وصرف مساعی در راه تامین صلح جهان نموده میثاق ملل متحد را احترام خواهد کرد. سوم نیات حکومت افغانستان را، پاکستان سؤ تعبیر نموده در معاملات سیاسی و تجارتی مشکل تراشی ایجاد، و بر خاک افغانستان تجاوز هوائی کرده است)).

شورایملی دو نکتهٔ اول را تایید و در مورد نکتهٔ سوم تصمیم خودشرا بقرار ذیل اظهار و رسماً منتشر ساخت: ((ملت افغانستان از موانعیکه در راه تجارت و سیاست افغانستان از طرف پاکستان ایجاد میشود و همچنان ممانعتی که پاکستان از آزادی رای و تشکیلات آزاد و استقلال ولایات سرحد افغانی از چترال تا بلوچستان مینماید، متاثر و متحسس است. شورایملی افغانستان حقوقاً خود را پایبند هیچ نوع معاهدات و قرار داد هائی نمیداند که دولتهای افغانستان قبل از موجودیت پاکستان با دولت انگلیسی هندوستان قدیم عقد کرده بودند. شورایملی افغانستان خط فرضی دیورند و امثال آنرا حقوقاً معتبر نشناخته و خط فاصل افغانستان و پاکستان امروزه نمیداند. لهذا شورایملی در رفع مشکلات تجارتی وسیاسی وارده از طرف پاکستان، و تامین آزادی کل برادران افغانی و استقلال ملی شان از هیچگونه همکاری با دولت دریغ نکرده، و در تعیین پالیسی آن مطابق ایجابات عصر و وضعیت بین المللی، مساعدت و همراهی خواهد کرد، و همچنان شورایملی افغانستان طالب تلافی خسارات واردهٔ بمباردمان پاکستان در خاک افغانستان، بواسطه دولت پاکستان میباشد.)) (رجوع شود به شماره های سرطان ۱۳۲۸ شمسی روزنامه های اصلاح و انیس کابل.).

ازین بعد اپوزیسیون شورا مصمم شد که با پشتیبانی اکثریت مجلس، ادعای دیموکراسی کاذب دولت را، از طرف پائین و بنام ملت افغانستان باستقرار رژیم دیموکراتیک واقعی مبدل کند. شورا بودجه مبهم حکومت را که بیست سال مستور نگهداشته بودند بر ملا کرد، و ازین بودجهٔ فقیر که کمتر از پنجصد ملیون افغانی بود، مصارف گزاف و لوکس ادارات و معاش مستمری خاندانهای مفت خوار، صد ها قلم مخارج اضافی دیگر را حذف، و حکومت را بواسطه نداشتن ((حساب قطعیه)) محکوم نمود. شورا پروژهٔ هلمند و قرارداد امتیاز کمپنی موریسن کنودسن امریکائی را مورد بررسی و اعتراض قرار داده، وزرای ثلاثهٔ حکومت را (محمد کبیرخان لودین وزیر فواید عامه، عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد و میر حیدر خان حسینی وزیر مالیه) محکوم به محاکمه در دیوان عالی اعلام کرد.

همچنین شورا زیر عنوان ((مواد هفتگانه)) کار اجباری و بیگار، خریداری غلهٔ اجباری دولت از زارع و زمیندار، اخذ مالیات از مواشی شمار نشده، اخذ تمام مالیات خارج قانون از قبیل وثایق و

امثال آنرا، ممنوع و غیر قابل تادیه اعلان نمود. وضع مالیات جدید بلدیه کابل را بالای پیشه وران خورده مانند سقا و شاگردهای اهل حرف و دکاندار و دست فروشهای ناتوان شهری لغو کرد، و دیپوی تعاونی دولت را تفتیش و محکوم نمود.

این تنها نبود، شورا و کمیسونهایش در طی سه سال دوره تقنینی خود دها موضوع اداری، اقتصادی، فرهنگی، صحی و سایر امور اجتماعی کشور را مطرح بحث قرار داده نظریات مفیدی تقدیم، و نقایص و تخریبات و خیانات حکومت را افشا نمود. بالاخره صدای احضار صدراعظم (که عموی شاه بود) و کابینه دست نشانده اش را در شورایملی بنام اخذ رای اعتماد، بلند کرد و لرزه در اندام دستگاه استبداد و ارتجاع انداخت.

واما حکومت چگونه میتوانست به بیند که شورای ملی، حکومت خانواده گی او را سقوط میدهد، و مردم افغانستان را علی الرغم پلان سلطنت، بقیام در مقابل اجحاف و تاراج دولت بر می انگیزد؟ اینست که دستهٔ مستخدمین خودشرا بجان شورا رها کرد، و باستعمال زور و دسیسه و تهدید و تطمیع، تصاویب سابق الذکر شورا را تخریب، مبارزین اپوزیسیون را برباد و اختناق افتضاح آمیز قدیم را از سر گرفت. در داخل شورا در راس طرفداران دولت اینها بودند: عبدالهادی خان داوی رئیس شورا، عبدالرشید خان الکوزائی معین شورا، عبدالعظیم خان صافی منشی شورا، مفتی صلاح الدین خان سلجوقی (رئیس سابق مطبوعات)، سردار محمد صدیق خان وزیری (حکمران سابق)، محمد یوسف خان اعمی سیقانی، محمد عثمان خان سرخ رودی، سید عمر خان بغلانی، عبدالقیوم خان مقری، محمد کبیر خان غوربندی، سید محمود خان غزنوی، محمد کریم خان چهاریکاری، گلابشاه خان لوگری، محمد شاه خان کتوازی، ابوالخیر خان میمنه گی، و در عقب اینها یکدسته وکلای محافظه کار، و در عقب همه شاه محمود خان صدراعظم با قدرت حکومت قرار داشت.

در مقابل این گروپ دولتی، صف یکعده وکلای ملی، بشکل یک جبههٔ متحد ملی، قرار داشت. این جبهه مرکب از اشخاص مستقل و آزاد، و هم یکدسته نمایندگان مربوط به احزاب سیاسی بود. دستهٔ آزاد و بیحزب اینها بودند: عبدالحی خان حبیبی، محمد کریم خان نزیهی، نظر محمد خان نوا، محمد قاسم خان سریلی، محمد انور خان بگرامی، عبدالاول خان قریشی، امیر محمد خان سرویی، محبوب خان ننگرهاری، سید احمد خان کهدامنی، غلام علیخان جاغوری، شیر احمد خان قره باغی، محمد نسیم خان لغمانی، میر عمر خان خوست فرنگی، احمد مدنی خان تاشقرغانی، عبدالحکیم خان بگرام، محمد یوسف خان پغمانی، محمد یونس خان کتوازی، درانی خان کوچی، دین محمد خان، موسی خان

مشرقی، و چندین نفر دیگر از سایر ولایات. دسته مربوط بحلقه های سیاسی اشخاص ذیل بودند:

از حزب وطن: میر غلام محمد غبار، سیدمحمد خان دهقان کشمی، سخی امین خان دوشی، و محمد طاهر خان غزنوی.

از حزب خلق: داکتر عبدالرحمن خان محمودی، خال محمد خان خسته و نورعلم خان مظلومیار.

از حزب ویش زلمیان: گل پاچا خان الفت و نور محمد خان پنجوائی.

بعد ها معلوم شد که یکنفر سید اسمعیل خان وکیل سرخ پارسا، مربوط بحزب سری اتحاد بود. رویهمرفته تعداد مجموع این جبهه به پنجاه نفر میرسید که در مسایل مهم، اکثریت وکلای شورایملی را در پهلوی خود ایستاده داشت و همین ها بودند که واقعاً راه تغییرات عمده ئی را در زندگی داخلی و سیاسی افغانستان گشودند. (در همین مورد است که بعضی از مورخین خارجی چون از بیرون قضاوت میکنند دچار اشتباه گردیده و از ترکیب نمایندگان احزاب مختلف در شورا و فعالیت احزاب مذکور در خارج شورا بصورت درست ننوشته اند).

در هر حال حکومت برای تخریب فعالیتهای اپوزیسیون در شورایملی از اعمال هیچگونه نفوذ و توطئه و تهدید خود داری نه نمود، بطور مثال: در طی سه سال دورهٔ تقنینیه شورا، هیئت رئیسه شورا مخصوصاً رئیس شورا، پیشنهادات کمیسیونها و اکثریت شورا را در آجنده مجالس عمومی داخل نکرد، زیرا این پیشنهاد ها تعدیل قوانین سابق و وضع قوانین جدید را تقاضا میکرد. پروژه قانون جدید وظایف داخلی شورا که در ۱۱۵ ماده از طرف کمیسیون تقنین تسوید و از طرف اکثریت نمایندگان تایید میشد، در سه سال فقط ۱۶ مادهٔ آن در مجلس عمومی قرائت شد و بس. پروژه قانون جدید انتخابات در مجلس عمومی نارسیده، از طرف هیئت رئیسه رد شد. تصاویب مجلس عمومی که با اکثریت آرا تصویب شده بود (راجع به الغای مالیات خارج قانون، خریداری جبری غله از دهقان و زمیندار، تحریم بیگار و تحمیل کار اجباری بالای مردم، منع مصادره، و فیصله معزولی و محاکمه وزرای ثلاثه فواید عامه، مالیه و اقتصاد و امثالهم که بایستی بامضای شاه رسیده و در معرض تطبیق گذاشته میشد) در دوسیه های ریاست شورا مضبوط و محبوس ماند. مجلهٔ شورا در سه سال یک نسخه و آنهم تحریف شده نشر گردید.

رئیس شورا تصاویب ضد حکومت را در عوض شاه بشخص صدراعظم تقدیم میکرد، و خود در مجالس وزرا اشتراک مینمود، وقتیکه قضایای عمده در مجلس عمومی مطرح میگردید، به ترس از اپوزیسیون که اکثریت در دستداشت، ریاست جلسه را به عبدالرشید خان معین اول شورا میگذاشتند. و او در عوض توزیع اوراق رایدهی، با بالا کردن دست وکلای مجلس بدون شمار، اکثریت را بنام دست راست

ثبت مینمود، و حتی تصاویب کتبی مجلس را در خفا تحریف میکرد، و هم بیانات نطاقان اپوزیسیون را ناتمام قطع مینمود.

این تنها نبود، گماشتگان حکومت در داخل شورا، نطاقان دست چپ را بباد اتهام و دشنام میگرفتند، تا جاییکه الله میرخان وکیل تنی پاکتیا را برانگیختند که با چاقوی کشیده بالای نگارنده این کتاب و داکتر محمودی حمله کرد، و عبدالقیوم خان وکیل مقر با چوکی بر سر نگارندهٔ این کتاب (میر غلام محمد غبار) هجوم آورد. گلاجان خان وکیل جاجی چوکی خود را بفرق محمد انورخان وکیل بگرامی نواخت و جنگ تن به تن در تالار مجلس عمومی شورا شروع شد. گماشتگان حکومت یکبار شامگاهان، راه عبور داکتر محمودی را سد کرده و با نثار دشنام لت و کوب کردن او را در جادهٔ اندرابی قصد نمودند، و بار دیگر او را بنام معاینهٔ مریض با موتری بخارج کابل منتقل ساختند و در عرض راه بکوفتند، اما داکتر محمودی توانست که از دریچهٔ موتر خودشرا پائین انداخته، فرار کند. شخص صدراعظم عدهٔ از وکلای دست نشانده و گماشتگان خود را در شورا از قبیل مفتی صالح الدین خان سلجوقی، سردار محمد صدیق خان وزیری، عبدالرشید خان الکوزائی و دستهٔ مربوط آنها، علیه اپوزیسیون امر و رهبری مینمود. اوضاع اپوزیسیون در خارج مجلس بدتر از داخل مجلس بود. جاسوسهای دولت اتصالاً علیه افراد اپوزیسیون پروپاگندهای ناروا نموده و هریک را دشمن کشور، هوٰاخواه دول خارجی و خاین داخلی بقلم میدادند. نویسندگان اجیر و روزنامه های دولتی با انشاد مقالات و اشعار هجوی ضد رهبران اپوزیسیون به افترا و اتهام و دو و دشنام میپرداختند. مفتی صلاح الدینخان سلجوقی، مولوی برهان الدین خان کشککی، عبدالصبورخان نسیمی، محمد اکبرخان اعتمادی و امثالهم ستونهای روزنامه انیس را وقف اینخدمت نموده بودند. رئیس مستقل مطبوعات (محمد هاشم خان میوند وال) بدون وقفه جراید حزبی را (انگار، وطن، ندای خلق) بدون محاکمه و تحقیق جریمه و مصادره مینمود و بالاخره همه را توقیف کرد. این فشار حکومت علیه اپوزیسیون آنقدر شدید بود که بعضی از وکلای مبارز شورا، از اپوزیسیون بریدند و بصف بیطرفان پیوستند و بدینصورت خویش را از خطرات حتمی آینده نجات دادند. همچنان عبدالحی خان حبیبی تا جائی تحت فشار قرار گرفت که قبل از اختتام دورهٔ شورا از افغانستان فرار و در پاکستان پناهنده شد. بعد از سالیان چندی او به افغانستان برگشت و جزء نویسندگان قرار گرفت.

دولت بعد از ختم دورهٔ شورا، من (میر غلام محمد غبار) و داکتر محمودی را در زندان افگند، علیه سید محمد خان دهقان دعوی فرمایشی دایر کرده و مدتها او را در محاکم بدخشان و بلخ مشغول

و سرگردان نگهداشت و بالاخره اراضی او را اجباراً گرفت و خودشرا از ساحهٔ سیاست براند. نورعلم مظلومیار را از مسکنش میدان در تالقان تبعید و سالها در آنجا نگهداشت. محمد طاهر خان غزنوی را توقیف و مطرود نمود و خال محمد خان خسته را در سن پخته سالی تحت قرعه فرمایشی عسکری در آورد. همچنین دولت سایر پیشروان اپوزیسیون را بانواع مختلف در کابل و محل تحت فشار قرار دارد و از کاندید شدن شان در دورهٔ هشتم شورا جلوگیری کرد. این فشار های گوناگون نه تنها برتمام مبارزین تطبیق شد بلکه بر اعضای خانواده هایشان نیز جبر و ظلم زیاد گردید (بطور مثال بعد از حبس من، حکومت دختران و پسران مرا از فاکولته ها و مکاتب اخراج کرده و برادرانم را به تقاعد اجباری سوق داد).

در عوض، دولت پیشروان ارتجاعی و گماشتهٔ دولت را هر یک فراخور حال و خدمتش مکافات داد: عبدالهادی خان داوی و مفتی صلاح الدینخان سلجوقی سفرای افغانی در مصر و اندونیزیا گردیدند، سردار محمد صدیق خان وزیری و محمد کریم خان فروتن والیان ولایات شدند، محمد عثمان خان سرخ رودی حکمران گردید، عبدالرشید خان الکوزائی بریاست شورای ملی دورهٔ هشتم تحمیل شد، و بقیهٔ باند مجدداً با وکالتهای فرمایش و تحمیلی داخل شورا شدند. ازین بعد برای سالهای دیگر شورایملی در قالب یک مجمع انتصابی حکومت منسوخ گردید و آش و کاسه قدیم اعاده شد.

بلدیهٔ انتخابی کابل:

بلدیه شهر کابل یکسال پیشتر از شورایملی دورهٔ هفتم بشکل انتخابی تشکیل گردید. در انتخابات آزاد بلدی، عدهٔ از روشنفکران کاندید و منتخب شدند، و عدهٔ هم در اجتماعات شهری نطقهای نمودند، و برای بار اول جنبشی در کابل ایجاد کردند. دستهٔ منور قوهٔ اجرائی واداری و مجلس بلدی را از طریق انتخابی در دست گرفتند از قبیل: غلام محمد خان فرهاد رئیس بلدیه، میر محمد صدیق خان فرهنگ و داکتر عبدالله خان واحدی معاونان، محمد حسین خان نهضت منشی، و سرورخان جویا، محمد آصف خان آهنگ، شیر محمد خان آسیابان و امثالهم اعضای مجلس.

اینها توانستند بزودی بلدیهٔ کابل را سرو صورت تازه بخشند. دفاتر و نواحی شهری و بودجه بلدی را تنیظم کرده، جاده ها را قیر ریزی، باغچه ها و کارته های جدید احداث، جاده های جدید (میوند و نادرپشتون و غیره) تمدید، سینما (پامیر) اعمار، و مجلهٔ بلدی را منتشر نمایند. اینست که بلدیهٔ انتخابی کابل بسرعت طرف توجه مردم قرار گرفت و در انظار اعتباری حاصل کرد. دیگر کسی نبود که نداند

ادارهٔ انتخابی مردم در بلدیه برادارهٔ کهنهٔ انتصابی دولت بمراتبی رجحان وبرتری دارد. البته چنین چیزی با نیات نهانی حکومت وفق نمیکرد، پس توسط عمال حکومتی در امور بلدی سبوتاژ وتخریب آغازگردید و بعدها حکومت این موسسه را بشکل انتصابی درآورده و سالهای دیگر تحت ادارهٔ خود عملاً نگهداشت.

تظاهرات انتخاباتی در شهر کابل:

در ختم سال ۱۳۳۰ شمسی دورهٔ سه سالهٔ شورای هفتم بپایان رسید، و روز ۳۱ حمل ۱۳۳۱ (اپریل ۱۹۵۲) روز انتخابات جدید اعلام شد. حکومت شاه محمود خان که تا اکنون تمام جنبشهای سیاسی، احزاب، اتحادیهٔ محصلین و جراید آزاد را با فعالیتهای شورای هفتم، خاموش نموده بود، مصمم بود که این اختناق را جداً حفظ نماید، زیرا خانوادهٔ حکمران نمیخواست ریفورمهای را که جبر زمان و اوضاع سیاست داخلی و بین المللی بر دوش او تحمیل میکرد، در سایهٔ آن جنبشهای سیاسی که از طرف پایان پیش کشیده میشد، بشکل اجباری عملی نماید، بلکه میخواست مردم و نمایندگان مردم را با استعمال قوت بجای سابق شان نشانده، و آنگاه قسمتی از ریفورمها را که با منافع اصلی خانواده حکمران چندان تناقض نداشته باشد، از بالا و از طرف خود در محل اجرا گذارد. اینست که سرکوبی تمام نهضتهای جدید به شاه محمود خان صدراعظم محول گردید تا سلطنت ابتکار هر عمل اصلاحی جدید را منحصراً در دست خویش داشته باشد.

پس شاه محمود که از سرکوبی تمام نهضتهای سیاسی فراغت حاصلکرده بود، برای جلوگیری از انتخابات آزاد شورای دورهٔ هشتم، بحکام خود امر کرد که از انتخاب شدن روشنفکران دست چپی ممانعت بعمل آرند، در حالیکه یک عده از وکلای اپوزیسیون شورای هفتم، کاندیدی خود را مجدداً اعلام کرده بودند، و از آنجمله من (میر غلام محمد غبار) و داکتر عبدالرحمن محمودی کاندیدان وکالت شهر کابل بودیم، چنانیکه سید محمد خان دهقان، خال محمد خان خسته، نظر محمد خان نوا، نور علم خان میدانی و چندین نفر دیگر کاندیدان وکالت در ولایات کشور بودند. مداخله حکومت در انتخابات دیگر از پردهٔ اختفا برون شده و با چهرهٔ مفتضح علناً وارد میدان گردید. در پایتخت سواره نظام و پلیس و ژاندارم بگردش افتاد، مشاهدین انتخاباتی من و محمودی از حوزه های انتخاباتی رانده شدند، قضات و مامورین مؤظف حکومتی بی پرده آرای رای دهندگان طرفدار محمودی و غبار را در دفتر رایدهی بنام کاندیدان حکومتی ثبت میکردند، زیرا دیگر صندوقی برای انداختن ورقهٔ رای انتخاب کنندگان وجود نداشت! اعتراض کنندگان از طرف عبدالحکیم خان شاه عالمی والی کابل با چوب پلیس از حوزه ها برون رانده

میشدند و مقاومت کنندگان به محبس سوق میگردیدند. چنانیکه غلام دستگیر خان قلعدار سابق ارگ را که مرد منور و ده سال محبوس سیاسی بود، با چوب پلیس براندند، و داد محمد خان کند کمشر (مشهور به لندی) را که از غازیان جنگ استقلال بود در محبس افگندند و نگهداشتند تا در جدی همان سال در محبس ده مزنگ بیمار گردیده و بدون دوا و طبیب با زندگی وداع گفت. همچنین یکعدهٔ دیگر را در محوطهٔ ادارهٔ پلیس شیرپور تحت توقیف قرار دادند.

اینست که عکس العمل مردم در برابر روش استبدادی حکومت شروع شد. نخست مردم با انتخابات مقاطعه کرده و از حوزه های انتخاباتی خارج شدند. متعاقباً تظاهرات بزرگ و بیسابقه ئی مرکب از هزاران نفر دکانداران و پیشه وران، مامورین پائین رتبه، محصلین پوهنتون و شاگردان مکاتب و طرفداران احزاب وطن و خلق بشمول کاندیدان شان در شهر کابل بعمل آمد. اینها با بیرقهای حرکت میکردند که در آنها شعار های ((وکلای ملی ما غبار و محمودی)) نوشته شده بود، و در سر هر چهار راهه نطقهای شدیدی ضد مداخلات حکومت در امر انتخابات، ایراد میگردید. مظاهره کنندگان جاده های بزرگ شهر را عبور کرده و بعد از ظهر باستقامت ارگ سلطنتی بحرکت افتادند، در حالیکه سوراه نظام دولت ایشانرا قدم بقدم تعقیب مینمود. این اولین مظاهره سیاسی بود که عملاً شخص شاه را مخاطب قرار داده و کابینهٔ او را تلعین میکرد.

سلطنت هر دو جناح جاده ارگ شاهی را با پیاده نظام استحکام بخشیده و دروازه بزرگ ارگ را با موتر های نظامی مسدود، و بام دروازه، را با ماشیندار تحکیم کرده بود (بعد ها تمام دیوارها و برج های ارگ از سنگ ساخته شد). در دهن دروازهٔ ارگ مقابل عساکر دولتی نطق های شدید اللحنی علیه حکومت از طرف کاندیدان مردم بعمل آمد. افسران محافظ ارگ پیشنهاد کتبی مردم را که مبنی بر محکومیت حکومت و در خواست تجدید انتخابات بود گرفتند، و از طرف شاه جواب دادند که فردا نظر شاه بمردم ابلاغ خواهد گردید. مردم در همانجا فیصله کردند که فردا برای گرفتن جواب شاه در صحن وسیع لیسهٔ استقلال اجتماع خواهند نمود، بدینصورت تظاهرات موقتاً خاتمه یافت.

اما همانشب صحن لیسهٔ استقلال را (در جوار ارگ شاهی) زیر آب فرو بردند، و رادیو کابل رسماً بمردم اخطار داد که سر از فردا هر گونه اجتماعات خلاف قانون و ممنوع است و متخلفین تعقیب خواهند شد. متعاقباً دسته جات نظامی با زره پوشها در جاده های شهر بحرکت افتاد و یکشبانه روز این عمل دوام نمود. فردا جراید دولتی نتیجهٔ انتخابات جعلی روز گذشته را که فقط هفت هزار و سه صد و هشتاد رای بود منتشر ساخت، زیرا اکثریت رای دهندگان شهر کابل با این انتخابات مفتضح مقاطعه کرده

بودند، در حالیکه سه سال پیشتر مردم شهر کابل در انتخابات شورای دوهٔ هفتم بیشتر از پنجاه هزار رای در صندوق انداخته بودند که بیست و هشت هزار رای آن متعلق به من (میر غلام محمد غبار) و داکتر محمودی بود، مگر اکنون کاندیدان دولت هر دو نفر مجموعاً چهار هزار و هفت صد و نود وهشت رای تحمیلی حاصل کرده بودند.

این تنها نبود حکومت بعد از مظاهره، منازل ورفت و آمد هیئت های اجرائیه احزاب وطن و خلق را علناً تحت مراقبت پلیس های بایسکل سوار و افسران موتر سوار قرار داد، وبعد از هفده روز، چهارده نفر از اعضای حزب وطن و شش نفر از اعضای حزب خلق را بزندان افگند، و از یکسال تا چهار سال و یازده سال بدون تحقیقات و محاکمه نگهداشت.

و اما تاثیر این جنبشهای سیاسی در کشور:

رویهمرفته فعالیت های احزاب سیاسی، جراید حزبی، اتحادیه محصلین، اپوزیسیون پارلمانی. و تظاهرات انتخاباتی در ظرف چند سال محدود از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ (از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱) تاثیر عظیمی در اذهان و نفوس مردم، در رژیم سیاسی و در سیستم اقتصادی و اجتماعی افغانستان نمود. خواسته های آزادیخواهی و دیموکراسی در کشور، زیر این تاثیر توسیع گردید، و همچنان قوه های ملی و دموکراسی در حیات عامه فعال گردید، راه افکار جدید در مناسبات اجتماعی باز شد، و در محافل روشنفکران، ایدیالوژی های متنوع و نوین معاصر مطرح گردید، و باین ترتیب در حیات سیاسی داخلی افغانستان تطور و تحولی ایجاد شد. این تحول منحصر بپایتخت نبود بلکه دایرهٔ شعاع آن تا ولایات دور دست کشور کشیده میشد.

این نهضت سیاسی در افغانستان، الغای امتیاز و انحصار سیاسی خانوادهٔ حکمران کشور و ابطال امتیاز و انحصار اقتصادی سرماهٔ بزرگ را میخواستند. لغو رژیم اریستو کراسی و اولیگارشی، و آزادی و مساوات عمومی را طلب میکردند. این جنبش از منافع دهقان، پیشه ور، کارگر و مامور پائین رتبه سخن میراند، و در سیاست خارجی بیطرفی مثبت کشور را شعار میداد. از آن جمله برای اولین بار جریدهٔ وطن از تقویهٔ جهان سوم و از سیاست عدم انسلاک فعال سخن گفت. گرچه سلطنت تمام این جنبشها را معدوم کرد، ولی قادر نبود تاثیر آنرا از جامعهٔ افغانی محو نماید و مملکت را بحالت جامد و ساکت سابق برگرداند. اینست که شاه محمود خان برای همیشه سقوط کرد.

در هر حال شاه محمود خان که درساحه های اصلاحات و رفورم و ادارهٔ جدید شکست خورده بود،

در ۱۳۳۲ (سپتمبر ۱۹۵۳) مؤظف به استعفا گردید و بالاخره شش سال بعد (۳جدی ۱۳۳۸ _ ۱۹۵۹) با یک حملهٔ قلبی در ولایت بغلان بمرد، و آنچه اندوخته و نخورده بود، بیک قطار میراثخواران خود بگذاشت.

تاریخ افغانستان طی دورهٔ بیست سال دیگر حکمروائی خانواده گی از ۱۳۳۲ _ ۱۳۵۲ (از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۳)، خود محتاج مجلد مستقلی است که باید نوشته شود، در اینجا صرف باید گفت:

پس از سرنگونی صدارت شاه محمود خان (کاکای ظاهر شاه پادشاه افغانستان)، کابینهٔ محمد داود خان (پسر کاکای ظاهر شاه) بمیان آمد (در سال ۱۹۵۳). در این دوره دیگر حرفی حتی از نام دموکراسی در بین نبوده و رژیم سلطنتی، حکومت نظامی قدیم را مجدداً برقرار کرد که احدی قادر به تنفس آزاد نبود.

بعد از سقوط صدارت محمد داود خان (در سال ۱۹۶۳)، یک ((دموکراسی)) از طرف دولت از ((بالا)) اعلام شد که سران حکومتی آنرا گاهی ((دموکراسی اسلامی افغانی)) و گاهی ((دموکراسی تاجدار)) میخواندند، و بعضی از منتقدین آنرا ((دموکراسی قلابی)) مینامیدند. در ضمن آن بعضی حزبهای ساخته گی وابسته دولت با شعار سوسیالیزم بمیدان آمد و با پشتیبانی دولت درخنثی کردن فعالیتهای منورین صادق داخل عمل شد. در هر حال این ظاهر امر بود و در باطن همان ادارهٔ ارستوکراسی قدیم و خود مختاری خانوادهٔ سلطنتی باقی ماند، در حالیکه صدراعظمان ایندوره از خدام سابقه دار شاهی که بار ها سفیر و وزیر در دوره های استبدادی آشکار سلطنت بودند، منتخب میگردید، چون محمد یوسف خان، محمد هاشم میوند وال، نور احمد اعتمادی، و داکتر عبدالظاهر خان و موسی شفیق.

پس از پایان دورهٔ این ((دموکراسی نمایشی)) که منظور آن بد نامی و ناکامی دموکراسی در افغانستان بود، بازهم یک نفر از اعضای خانوادهٔ شاهی (محمد داود خان کاکا زادهٔ ظاهر شاه) رژیم جمهوری را نیز از ((بالا)) اعلام کرد (۱۹۷۳) و استبداد شدید سابق را بار دیگر آشکارا آغاز کرد، و تا تاریخ تحریر این کتاب عاقبت کار کشور کمافی السابق مبهم مظلم و مجهول است......

پایان این کتاب

شهر کابل، ۱۹۷۳ میلادی

م. غبار

پیوستها

یکم

سوانح مختصر و آثار میر غلام محمد غبار

الف ـ سوانح مختصر غبار:

میر غلام محمد غبار پسر میرزا میر محبوب خان و متولد در شهر کابل در سال ۱۲۷٦ شمسی برابر با سال ۱۸۹۸ میلادی است. تحصیلاتش خصوصی و مطالعاتش بیشتر در رشته های تاریخ و ادب و فلسفه و اجتماعیات و امثال آن بوده است. ایام شبابش مصادف با زمانی بود ک در افغانستان مقدمات یک تحول اجتماعی آهسته آهسته پدیدار میشد. در کابل جریده منتشر، کتابخانه های شخصی موجود، و حلقه های مرئی و غیر مرئی روشنفکری متشکل میگردید. متعاقباً در کشور یک انقلاب سیاسی و تحول اجتماعی جهنده ئی پدیدار و در نتیجه افغانستان در جنگ سوم با دولت انگلیس فاتح گردید. این حادثه ها موجد فضای مساعدی برای جنبشهای اجتماعی نسل جوان مملکت شد، گرچه یک دورهٔ مستعجلی بود که از ده سال بیشتر عمر نداشت.

در طی این حوادث غبار اشتغال به مشاعل ذیل داشت:

در دورهٔ امانیه:

- **مدیریت جریده هفته وار ((ستاره افغان)):** از زمستان ۱۲۹۸ تا تابستان ۱۲۹۹ (۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۰)
  (این جریده در دو صفحه با مضامین انتقادی و اصلاحی در مطبعه سنگی جبل السراج و باز در چاریکار (ولایت پروان) چاپ و نشر میشد.)
- ریاست یکی از شعب وزارت امنیه عمومیه: ۱۲۹۹ ـ ۱۳۰۰ (۱۹۲۰ ـ ۱۹۲۱)
- عضویت هیأت تنظیمیه ولایت هرات: ۱۳۰۰ (۱۹۲۱)
- معاونیت تصدی شرکت امانیه و نمایندگی تجارتی تصدی در نمایشگاه ماسکو: ۱۳۰۳ (۱۹۲۴)
- کاتب وزارت مختاری افغانستان در پاریس: ۱۳۰۵ (۱۹۲٦)
- مدیریت گمرکات ولایت قطغن و بدخشان: ۱۳۰٦ (۱۹۲۷)
- **وکالت انتخابی شهریان کابل در لوی جرگه در پغمان** ۱۳۰۷ (۱۹۲۸)

در دوره حکمروائی خانوادۀ نادرشاه:

- سرکتابت وزارت مختاری افغانستان در برلین: ۱۳۰۹ (۱۹۳۰)، غبار ازاین وظیفه استعفا کرده و به افغانستان برگشت تا در مبارزه بر ضد استبداد نادرشاه مستقیماً دخیل شود.
- عضویت انجمن ادبی کابل: ۱۳۱۰ _ ۱۳۱۱ (۱۹۳۱ _ ۱۹۳۲)
- **محبوس سیاسی: ۱۳۱۲ _ ۱۳۱۴ (۱۹۳۳ _ ۱۹۳۵)**

(از سبب تروری که در سفارتخانه دولت انگلیس درکابل از طرف یک افغان بنام محمد عظیم خان بعمل آمد و سه نفر از مربوطین آن سفارت کشته شدند.)

- **تبعید سیاسی** در ولایات فراه و قندهار از جهت حادثه قبل الذکر: ۱۳۱۴ _ ۱۳۲۱ (۱۹۳۵ _ ۱۹۴۲)
- عضویت انجمن تاریخ در کابل: ۱۳۲۲ _ ۱۳۲۷ (۱۹۴۳ _ ۱۹۴۸)
- **نماینده انتخابی شهریان کابل در دورۀ هفتم شورای ملی:** ۱۳۲۸ _ ۱۳۳۰ (۱۹۴۹ _ ۱۹۵۱)
- **مؤسس و منشی حزب وطن و مؤسس و صاحب امتیاز جریده وطن ارگان حزب:** ۱۳۲۹ _ ۱۳۳۰ (۱۹۵۱ _ ۱۹۵۲)

(جریده وطن که در چهار صفحه با روش انتقادی در مطبعه ملی چاپ گستتنر میشد، در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) از طرف حکومت توقیف، و حزب وطن در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) از طرف حکومت ممنوع شناخته شده و بعداً در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) انحلال آن از طرف حکومت رسماً اعلام گردید.)

- **محبوس سیاسی: ۱۳۳۱ _ ۱۳۳۵ (۱۹۵۲ _۱۹۵۶)**

(بنام رهبری یک مظاهرۀ انتخاباتی با یکعده رفقای حزبی)

- **۱۳۳۵ _ ۱۳۵۶ (۱۹۵۶ _ ۱۹۷۸):** مدت بیست سال دیگر غبار، مبارز آزادیخواه و وطنپرست، روزنامه نگار، نویسنده و مورخ، در اثر مراقبت و فشار خانوادۀ حکمران مجبور شده بود که در منزل خویش مشغول فعالیتهای سیاسی، مطالعه و یا تالیف باشد (غبار در همین دوره کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را نوشت). در طول این مدت، دولت به هر وسیلۀ که میشد از نشر جریده، مقاله و یا کتاب از طرف غبار ممانعت میکرد (حکومت در همین دوره جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ را توقیف کرد)، و همچنین از انتخاب شدن غبار در شورا در دورۀ دوم ((دموکراسی دولتی)) جلوگیری کرد.
- **وفات: ۱۶ دلو ۱۳۵۶ (۵ فبروری ۱۹۷۸):**

صرف چند ماه قبل از سقوط دولت خاندان حکمران توسط کودتای رژیم دست نشاندۀ اتحاد شوروی،

میر غلام محمد غبار که برای معالجهٔ مریضی معده به برلین غربی رفته بود، در شفاخانه چشم از جهان فروبست، وبعداً درمقبره آبائی اش درشهدای صالحین درکابل دفن گردید. (انا لله و انا الیه راجعون)

غبار قبل از وفات وصیت کرده بود که چند صد جلد کتب کمیاب کتابخانهٔ شخصی اش بیکی از کتابخانه های عامه افغانستان مجاناً اهدا شود. بعد از وفاتش این توصیهٔ او برآورده شد و این کتب به کتابخانهٔ عامهٔ کابل اهدا گردید. غبار در وصیتنامه اش همچنین نوشته است: ((من برای فرزندان خود نعمت توحید بالله و توفیق خدمت و شفقت به بینوایان و همنوعان میخواهم که نتیجهٔ آن آرامی ضمیر و وجدان و خوشبینی نسبت به حیات و ممات است.))

غبار از رنج انسان و بخصوص بینوایان عمیقاً متحسس میشد، بطور مثال: زمانی را بیاد دارم که من (حشمت خلیل غبار) پسر خوردسالی بودم، در یکی از روزهای سرد زمستان که برف شدت میبارید با پدرم (میر غلام محمد غبار) در جادهٔ ولایت کابل روان بودیم، او دستم گرفته بود. در کنج دیواری مردی پیر را دیدیم که از سرما میلرزد و از نگاه مؤقرش حزن و اندوه میبارد. این مرد تنها پیرهن و شلوار فرسودهٔ در برداشت. پدرم بالا پوش خود را از تن برکشید و به این مرد بداد، و خود تمام زمستان را بدون بالاپوش سپری کرد، زیرا این یگانه بالاپوش او بود و او توان خرید بالاپوش دیگری نداشت. این کردار او در زیر دانه های درشت برف آنروز از انظار دیگران مستور بود، ولی من احساس عمیق بشر دوستی او را از نزدیک میدیدم.

غبار که در آخرین یادداشتش، خدمت به بینوایان را بفرزندان خود توصیه کرد، در زندگی خود خدمت به بینوایان را پیشهٔ خویش ساخته بود، عمر خود را در این راه صرف کرده و هیچوقتی در برابر ظالم و تهدید و خطر مرگ، به حکومات تسلیم نشد و حتی پرزهٔ بعنوان عریضه از محبس و یا تبعیدگاه به حکومات نداد. خانوادهٔ حکمران که در شکستاندن غبار توسط زنجیر و زندان ناکام شده بود. عصبانی گردیده و توسط مخبرین خود به تبلیغات سؤ وسیع در برابر غبار دست میزد. هنگامیکه حکومت بعد از صدارت محمد داود خان، دور دوم ((دموکراسی از بالا)) را اعلام کرده و با زور و توطئه مانع انتخاب شدن غبار بحیث وکیل شورا از شهر کابل میگردید، یکی از عمال حکومت در مجلسی از شهریان کابل که در زینب ننداری دایر شده و غبار در آنجا خطابه میداد، به اشاره گفت که رهائی غبار از محبس گویا نشانهٔ از سازش وی با حکومت است. غبار در جواب گفت: ((حکومات استبدادی از دسایس و تبلیغات ناجوانمردانه در برابر مبارزین صرفه نمیکنند. کلید زندان بدست حکومت است و با دسیه هر کس را هر وقتی که بخواهد رها میکند یا نگهمیدارد. اما من در اینجا که عدهٔ از عمال دولت نیز

موجوداند، به دولت افغانستان چلنج میدهم که اگر کوچکترین پرزهٔ از من مبنی بر سازش و تسلیمی در طول حیات سیاسی ام داشته باشند، عرضه کنند تا همه آگاه شوند. آنها چنین پرزه و سندی ندارند ولی من تاریخ واقعی مردم افغانستان را خواهم نوشت و در آن اسناد خیانت حکومات استبدادی و اشخاص مربوطهٔ شان را نیز بر ملا خواهم کرد.)) غبار این وعده را بجا کرده و به نوشتن کتاب افغانستان در مسیر تاریخ آغاز کرد.

غبار با راستکاری و صداقتی که در راه مردم و بشریت داشت، در زمان اقتدار خانوادهٔ حکمران همواره با سر بلند و با شهامت، بدون ترس از کسی، حقایق را بیان میکرد و مینوشت. کتاب افغانستان در مسیر تاریخ نوشتهٔ او در زمانی که خانوادهٔ حکمران بر سر اقتدار بود، بیانگر این واقعیت است. بطور مثال دو نفر از خطرناکترین و مستبد ترین حکمروایان افغانستان، اول نادرشاه و چند سال بعد تر محمد داود خان صدراعظم، از غبار دعوت کردند (رجوع شود به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ) که با حکومات استبدادی شان همکاری کند. غبار با قبولی خطر مرگ و سالها حبس و تبعید و نظربندی در منزل، این دعوت را که منافی مصالح مردم و افغانستان میدانست، رد کرد. در حالیکه بودند اشخاصی که در مقابل تهدیدات مستبدین مقاومت نتوانسته و از ترس تسلیم میشدند. (بطور مثال میر محمد صدیق فرهنگ در اثر تهدید محمد داود خان صدراعظم، صف خود را تغییر داده و در مرور چند سالی با قبولی مقاماتی چون معین وزارت و سفیر سلطنت در یوگوسلاویه، آهسته آهسته در آغوش خانوادهٔ حکمران فرو رفت، و بعداً هنگامیکه ببرک کارمل با توپ و تانک و سر نیزهٔ قتال و بیرحم قوای اشغالگر در راس رژیم دستنشاندهٔ شوروی در کابل قرار گرفت، باز هم میر محمد صدیق فرهنگ مقاومت نکرده و بحیث مشاور رسمی ببرک کارمل در آن دورهٔ خونین و تاریک افغانستان اجرای وظیفه کرد). این عده بخاطر منافع شخصی و جلب نظر حکمروایان مستبد، در برابر امتیازات مادی، مثل سفارت و وزارت خانوادهٔ حکمران و مشاوریت دستنشاندگان استیلاگران خارجی، از راه مردم و حقانیت منحرف شدند، و بعداً برای توجیه این روش خویش، خودشان و مربوطینشان بر مبارزین و وطنپرستان، تهمتها بستند.

خدمتکاران مستبدین، در زمان اقتدار خانوادهٔ حکمران، تملق میکردند و تاریخ کشور را تحریف میکردند، و بعد از سقوط خانوادهٔ حکمران دفعتاً یک صد و هشتاد درجه عقبگرد کرده و ((با فرهنگ)) شدند و تاریخ ((اقتباسی)) و ((خاطرات)) تحریف کننده و سراپا دروغ نوشتند، اما اینبار وقایع دورهٔ خدمات خود را برای مستبدین، تحریف کردند. (مثلاً سید قاسم رشتیا که در طول دورهٔ اقتدار خانوادهٔ حکمران بارها رئیس، وزیر و سفیر بود، باندازهٔ بلین مقامات خو کرده بود و آنرا عزیز میداشت که

پس از سقوط دولت خانوادهٔ حکمران وروبکار شدن رژیم دستنشاندهٔ شوروی در کابل، بدون اندک توجهی به مصالح افغانستان سعی کرد که در رژیم جدید نیز مقامی بدست آورد. لهذا خوشخدمتی را برای این رژیم آغاز کرد، چناچه در یک مجلس تلویزیونی که رژیم دست نشانده علیه خانوادهٔ حکمران سابق دایر کرد، سید قاسم رشتیا بخاطر جلب نظر رژیم نور محمد تره کی و حامیان شوروی وی بطرف خود، ولینعمتان سابق خود را که طی نیم قرن بعناوین ((اعلیحضرت و والاحضرت)) یاد میکرد و تاریخ افغانستان را برای خوشنودی شان تحریف میکرد، مورد تاخت و تاز شدید قرار داده و بنام ((خانوادهٔ غدار آل یحی)) یاد کرد و بهمین شیوه چندین مقاله در جراید نوشت. سید قاسم رشتیا پس از سقوط کمونیست ها باز هم تغییر صف داده و برای جلب نظر محمد ظاهر شاه، تصویر یکجائی پادشاه سابق را با خود و برادر خود میر محمد صدیق فرهنگ در ((خاطرات)) خود چاپ کرد.) هنگامیکه غبار با زنجیر و زولانه در زندانها و تبعید گاها و نظربندی در منزل در زیر مراقبت و ظلم و تهدید حیاتی خانوادهٔ حکمران بسر میبرد، این آقایان وزیر و سفیر و مشاور بوده ودر ناز و نعم حکومتی در داخل و خارج کشور میزیستند. روزی را اینجانب (حشمت خلیل غبار) بخاطر می آورم که یکی از عمال مخفی حکومت وقت، در منزل ما در جادهٔ ولایت کابل، در ضمن صحبت با پدرم (میر غلام محمد غبار)، سعی کرد نام نویسندهٔ اصلی نوشتهٔ ((دزد دیروز، رئیس امروز و وزیر فردا)) را که در مورد سید قاسم رشتیا بود، معلوم کند که چه کسی است. البته او باین هدف خود نرسید و هویت نویسندهٔ اصلی برایش افشا نگردید. بعداً او مقصد اصلی آمدنش را بروز داده و ظاهراً با ((حسن نیت)) و بزبان ((دوستانه)) تهدید مستور خانوادهٔ حکمران را به غبار میرسانید که اگر غبار در اثر فعالیتهای سیاسی اش باز هم زندانی شود، وضع سه دختر خورد سالش در آینده چه خواهد شد. غبار از این شخص پرسید که بفکر وی نفوس افغانستان چقدر است. این شخص در جواب گفت که در حدود دوازده یا پانزده ملیون نفر. غبار گفت: ((نصف این تعداد یعنی تقریباً هشت ملیون آن دختران و زنان اند، من چگونه میتوانم که بخاطر سه دختر خود، از مبارزه در راه حقوق هشت ملیون دختر این ملت منصرف شوم.))

هنگامیکه غبار چشم از جهان پوشید، همسر (صالحه خانم) و هفت فرزند (ماریا غبار، رونا غبار، دنیا غبار، اسعد حسان غبار، اشرف شهاب غبار، ابراهیم ادهم غبار و حشمت خلیل غبار) از خود در این دنیا باقی گذاشت. غبار در یادداشتهای زندگانی اش در مورد همسر خود چنین مینویسد: ((صالحه بیگم زن با سواد و زحمتکش، رفیق زندگی، شریک تمام ماجراهای محزن و خطرناک حیات من، با شکیبائی و همت والا بوده است و فرزندان نیکو پروریده است، و مشقات زیادی را تحمل کرده است.))

ب ـ آثار غبار:

قبلا باید متذکر شد تا هفتاد سال پیشتر تاریخ افغانستان باغنائی که دارد در مطاوی آثار تاریخی دیگران و بیگانگان مغشوش و مبهم مانده بود. حتی در مدارس خود افغانستان آنروز تاریخ مملکت از قرن هژده باینطرف تدریس میگردید و البته این روش ضربهٔ اسف انگیز و محزنی بر پیکر فرهنگ و تاریخ و هم عظمت و وحدت ملی کشور بود. تا جائیکه دیده میشود غبار نخستین کسیست که هفتاد سال پیشتر این نقیصه بزرگ را احساس کرد و برای رفع آن قلم برداشت و آثاری نوشت. این آثار از نظر تقدم زمانی و فتح بابی که کرده است ممتاز میباشد زیرا نویسندگان و مؤرخین جدید افغانستان آنچه را در این موضوع نوشتند همه بعد از اوست، در حالیکه غبار بعد از چهل سال، یکبار دیگر با نوشتن کتابی چون ((افغانستان در مسیر تاریخ))شکل تکامل کرده تاریخ نویسی علمی افغانستان را نشان داد.

در هر حال آثار و مؤلفات غبار بقرار ذیل است:

۱ ـ جلد اول ((افغانستان در مسیر تاریخ)): در ۸۴۰ صفحه، چاپ اول در سه هزار نسخه در مطبعهٔ عمومی کابل در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷). این کتاب از طرف دولت وقت قبل از نشر توقیف گردید. چاپهای بعدی این کتاب در خارج افغانستان، بیش از پانزده هزار نسخه بوده است (این کتاب اولین تاریخ علمی افغانستان است که از آغاز دورهٔ تاریخی تا اوایل ربع دوم قرن بیستم را در بر میگیرد.)

سرگذشت چاپ جلد اول کتاب افغانستان در مسیر تاریخ:

موسسهٔ طبع کتب در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) با میر غلام محمد غبار یک قرار داد تحریری رسمی را امضا کرد که جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ را در سه هزار جلد چاپ میکند و سه صد جلد را برای مؤلف خواهد داد. (دراینوقت این مؤسسه مربوط وزارت اطلاعات، وزیر آن عبدالروف خان بینوا و صدراعظم محمد هاشم میوندوال بود.) ولی پس از چاپ آخرین صفحهٔ کتاب در مطبعه، ابتدا نشر این کتاب به امر خاندان حکمران بدون کدام اعلام رسمی فوراً معطل گردیده و کتاب توقیف شد. بعداً صدراعظم جدید (نور احمد اعتمادی، یکی از نواسه گان سردار سلطان محمد خان طلائی) توقیف جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ را بدون حکم کدام مرجع و محکمهٔ قانونی در یک جلسه استماعیهٔ شورای وقت رسماً اعلام کرد.

محمد انس خان وزیر اطلاعات این کابینه (یکی از نواسه گان امیر دوست محمد خان)، غبار را رسماً بوزارت اطلاعات خواست تا در حدود چهل جلدی را که غبار بدست آورده بود (حشمت خلیل غبار مهتمم چاپ جلد اول، این نسخه ها را در جریان چاپ کتاب طبق قرارداد فوق الذکر از مطبعه

گرفته بود) واپس بگیرند. این وزیر حکومت بزبان تهدید به غبار گفت: ((شما قسمت زیاد عمر خود را در زندان و تبعید گذشتانده اید و زنجیر و زولانهٔ زندانهای افغانستان از دست شما به فغان رسیده است، اما باز هم شما چنین کتابی را مینویسید؟)) غبار در جواب گفت: ((شما منزل مرا ندیده اید، بین خانهٔ من و محبس ولایت کابل صرف یک دیوار گلی حایل است. (آنوقت منزل غبار در جادهٔ ولایت در جوار محبس بود). اطاقی که من در منزل دارم کوچکتر از اطاقی است که در این زندان در زمان حبس برایم تخصیص داده شده بود، پس تهدید به حبس و زندان اثری ندارد، نوشتن تاریخ واقعی مردم افغانستان را وظیفهٔ خود میدانستم، و راه قانونی اینست که تاریخی را که نوشته ام از توقیف رها کنید و حکومت با وسایلی که دارد میتواند بعضی از نویسندگان مستخدم خود را که در گذشته در تحریف وقایع تاریخی افغانستان امتحان داده اند، مؤظف بنوشتن جوابیهٔ این کتاب بسازد.))

تا وقتیکه دولت خانوادهٔ حکمران بر سر اقتدار بود، جلد اول کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، محکوم به توقیف عمری بود. هنگامیکه غبار وفات کرد. صرف چند ماه بعد تر دولت خانوادهٔ حکمران با کودتای کمونیستی سقوط کرد و رژیم دست نشاندهٔ شوروی رویکار آمد (ثور ۱۳۵۷ شمسی، ۱۹۷۸ میلادی). رژیم جدید برای جلب طرفداری مردم صرف یک ماه بعد از رویکار شدنش (۹ جوزا ۱۳۵۷ شمسی، ۱۹۷۸ میلادی)، جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ را از حبس آزاد کرد و بفروش گذاشت، ولی بعد از سه روز که متوجه روحیهٔ نیرومند ضد استیلاگران خارجی در این کتاب گردید و خواست از توزیع آن جلوگیری کند، تقریباً تمام سه هزار جلد چاپ شدهٔ این کتاب را مردم در همان چند روز اول خریداری کرده بودند و چیزی برای توقیف بجا نمانده بود.

بعداً جلد اول کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، چهار بار دیگر به تعداد مجموعی بیش از پانزده هزار جلد در خارج افغانستان چاپ گردید. این چاپهای بعدی این کتاب در خارج افغانستان، مثل چاپ اول آن درکابل، مطابق نسخه خطی اصلی مؤلف بدون کدام تغییر و تحریف بوده است. (بعضی شایعات از بعضی عناصر مشکوک که گویا در بعضی از نسخ چاپی این کتاب تغییراتی وارد شده، بی اساس و غلط بوده، یا از روی اغراض سیاسی و نفع مالی و یا از اثر بی اطلاعی بوده است. تاکنون در هرچاپ جدید این کتاب، یک نسخهٔ آن حتماً با نسخهٔ اصلی مقابله شده است تا صحت آن تثبیت شود.)

۲ ــ جلد دوم ((افغانستان در مسیر تاریخ)): در سال ۱۹۷۳ در کابل تحریر گردید ولی بخاطر استبداد رژیم وقت (رژیم جمهوری محمد داود خان) امکان چاپ آن در آنزمان ممکن نبود. طبق وصیتنامهٔ میر غلام محمد غبار، وظیفهٔ نگهداری نسخهٔ خطی اصلی جلد دوم و چاپ آن در وقت مساعد، به

فرزندش (حشمت خلیل غبار) محول شده بود. خارج کردن این کتاب از افغانستان در دوران خطرناک حکومات استبدادی بعدی و استیلاگران خارجی، مدتی را در برگرفت، و باز هم برای فراهم آوری پول لازمهٔ چاپ آن، مدت بیشتری سپری شد، تا آنکه چاپ اول این کتاب، مطابق همین نسخهٔ خطی اصلی مؤلف و بدون کدام تغییر و کم و کاستی، در ۲۸۵ صفحه و در پنج هزار نسخه در ماه جون سال ۱۹۹۹ (سرطان ۱۳۷۸) در مطبعهٔ ((امریکن سپیدی)) در ویرجینیا، ایالات متحده، انجام شد. (این کتاب سالهای پر ماجرای ربع دوم قرن بیستم را در میگیرد.)

۳ _ **((افغانستان و نگاهی بتاریخ آن)):** این اثر در ۱۹۰ صفحه محتوی موضوع جغرافیای تاریخی افغانستان است که در سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) از شماره ۲ تا ۱۲ سال اول مجله ((کابل)) در مطبعه عمومی کابل طبع و منتشر گردیده است.

٤ _ **((افغانستان در هندوستان)):** در ۹۵ صفحه حاوی تاریخ بست نفود سیاسی افغانستان در هند است که در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) از شماره اول تا نهم مجله ((کابل)) در مطبعه عمومی کابل چاپ ونشر شده است.

۵ _ **((تاریخچه مختصر افغانستان)):** از عهد اویستا تا قرن بیستم در ٦۸ صفحه مصور در نخستین سالنامه ((کابل)) در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) با ضمیمهٔ فهرستی از اسمای قدیمهٔ افغانستان و بلاد و ولایات آن در مطبعه عمومی کابل بچاپ رسیده است.

٦ _ **تاریخ ((احمد شاه بابا)):** حاوی وقایع تاریخی قرن هژده افغانستان در ۳۵۲ صفحه. مؤلف این کتاب را هنگام تبعید خود در قندهار نوشته و در سال ۱۳۲۲ (۱۹۴۳) در مطبعه عمومی، مصور چاپ گردیده است. غبار قبل از چاپ این کتاب، قسمتی از مفردات نسخه خطی آنرا بدسترس عبدالحی خان حبیبی گذاشته بود که در نزد غبار رفت و آمد داشت. عبدالحی خان حبیبی از قندهار به کابل رفته و مقدمهٔ مفصلی بر دیوان احمد شاه نوشت و چاپ کرد و قسمتی از عناوین و مطالب اثر غبار را در مورد تاریخ تولد، مسقطالرأس، عمر، جلوس، تعمیرات، نشان و تشکیلات اداری احمد شاه و غیره، در این مقدمهٔ خود گنجانیده و در سال ۱۳۱۹ آنرا در کابل چاپ کرد، اما نه تنها ازاین اقتباس خود از اثر غبار چیزی نگفته بود، بلکه طی نظریهٔ تحریری اش بحیث معاون ریاست مطبوعات، طبع کتاب غبار را مخالف منافع افغانستان خواند! غبار که بعد از تبعید، از قندهار بکابل آمد و ازاین موضوع اطلاع پیدا کرد، هنگام چاپ در مقدمهٔ کتاب خود این موضوع را ذکر کرد.

۷ _ **رسالهٔ ((خراسان)):** تحقیقی است در مورد اطلاق این نام در طی یکنیم هزار سال به افغانستان

کنونی، با استناد به مناشی و مأخذ معتبره تاریخی و جغرافیائی و کتب مسالک و ممالک. این رساله در تقریباً صد صفحه در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) در مطبعه عمومی کابل بطبع رسیده است.

۸ ـ رسالهٔ ((امرای محلی افغانستان)): در ۵۸ صفحه در شماره های ۱۱ ـ ۱۲ سال اول و شماره های ۳ تا ۷ سال دوم مجله ((آریانا)) در سال ۱۳۱۲ ـ ۱۳۱۳ (۱۹۳۳ ـ ۱۹۳۴) در کابل بچاپ رسیده است.

۹ ـ تاریخ ((ظهور اسلام و نفوذ عرب در افغانستان)): در ۱۱۲ صفحه در جلد سوم تاریخ افغانستان در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) در مطبعه عمومی کابل طبع گردیده است.

۱۰ ـ تاریخ ((قرون اولی)): (بغرض تدریس در صنوف دهم مدارس افغانستان) باتفاق دوست محمد خان معلم تاریخ، در ۲۲۶ صفحه، چاپ مطبعهٔ عمومی کابل در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷).

۱۱ ـ کتاب ((افغانستان بیکنظر)): در ۲۸۴ صفحه، چاپ مطبعهٔ عمومی کابل در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷). خانوادهٔ حکمران ورق مربوط دورهٔ محمد زائی را در این کتاب نپسندید و لهذا نجیب الله خان وزیر معارف را که رشته قومی با خاندان حکمران داشت، مؤظف ساخت تا بعد از چاپ این کتاب، این ورق را حذف کرده و بدون اجازه غبار ورق دیگری را خود نوشته و در این کتاب بگنجاند!

۱۲ ـ ((ادبیات دوره محمد زائی)): در ۸۱ صفحه، در قسمت پنجم تاریخ ادبیات افغانستان، چاپ مطبعهٔ عمومی کابل در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲).

۱۳ ـ یکسلسله مقالات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و تراجم حال مشاهیر افغانستان و معرفی یک عده کتب خطی تاریخی افغانستان و غیره موضوعات، در مجلات و روزنامه های کابل و دایره المعارف طبع و نشر گردید، از آنجمله بود در شماره های مختلفهٔ مجله ((آریانا)) از سال ۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۸ (۱۹۴۳ ـ ۱۹۴۹)، همچنین **مقالهٔ معروف غبار به عنوان ((اقتصاد ما))** در شمارهٔ ۵۱ مؤرخ ۱۶ میزان سال ۱۳۲۵ (۹ کتوبر ۱۹۴۶) روزنامهٔ اصلاح. در این مقاله بر روش اقتصادی آن عدهٔ از سرمایه دار و تجار عمده که در رأس شان عبدالمجیدخان زابلی وزیر اقتصاد وقت قرار داشت و با خانوادهٔ حکمران در معاملات تجارتی شریک بودند، اعتراض شده بود که با حصول منافع سرشار در افزایش فقر عمومی طبقات نادار و تخریب اقتصادی طبقات متوسط شهری و روستائی و سرمایه دار و تجار متوسط و خرده میپردازد. این مقاله سرو صدای زیادی برپا کرد و حکومت در مجلس وزرا غبار را مورد بازخواست و تهدید قرار داد و همچنین مدیر روزنامهٔ اصلاح را مجازات کرد. (محمد اکبر اعتمادی و ابراهیم خان عفیفی، گماشتگان عبدالمجید خان زابلی سعی کردند که طی مقالاتی در نشرات دولتی بضد مقالهٔ غبار،

از زابلی دفاع کنند.)

۱۴ ـ جریدهٔ هفته وار ((ستاره افغان)): با چاپ سنگی در دو صفحه از محل جبل السراج و باز از چاپکار در سال ۱۲۹۸ ـ ۱۲۹۹ (۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۰) به مدیریت غبار نشر میشد. هدف از نشر این جریده زنده نگهداشتن روحیه جهاد ضد استعمار برتانیه در آستانهٔ جنگ استقلال افغانستان بود. در اواخر مقالات غبار در این جریده ماهیت انتقادی برادارهٔ حکومت نیزاختیار کرد.

۱۵ ـ جریدهٔ هفته وار ((وطن)): ارگان ((حزب وطن))، چاپ کستنز، در سال ۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۰ (۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۱) که درکابل نشر میشد، توسط دولت وقت توقیف شد. غبار مؤسس و صاحب امتیاز این جریده بوده و مقالات متعدد سیاسی وی در آن چاپ میشد.

۱۶ ـ ((تاریخ ادبیات افغانستان)): از آغاز دورهٔ تاریخی تا قرن بیستم. **(نسخه خطی غبار)**

۱۷ ـ ((یادداشتهای زندگانی غبار)): (نسخه خطی غبار)

باید بخاطر داشت که اکثر آثار غبار در قید پاشنهٔ آهنین دوره های استبدادی نوشته شده بود و لهذا سانسور کنندگان دولت در آنها تحریفاتی وارد میکردند بشمول ازدیاد، حذف و یا تبدیل کلمات و جملات و حتی حذف یا تبدیل صفحات یک اثر و یک کتاب. اولین اثر غبار که بدون ملاحظات استبداد نوشته شد و سانسورچیان دولت آنرا تحریف نتوانستند، همانا جلد اول و دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، یعنی اولین تاریخ علمی مردم و کشور است که جلد اول آن از طرف دولت استبدادی وقت در کابل توقیف گردید ولی بعداً چندین مرتبه در خارج کشور چاپ شد. جلد دوم این کتاب که پس از تحریر، در زمان رژیم استبدادی وقت چاپ شده نمیتوانست، اینک چاپ و نشر گردید.

* * *

دوم
تبصره منابع خارجی هنگام وفات غبار

۱ ـ خبر رادیو ((بی بی سی)) بتاریخ ٦ حوت ۱۳۵٦
مطابق ۲۵ فبروری ۱۹۷۸ ، بساعت نه و ده دقیقه شب بوقت افغانستان

((شنبه گذشته میر غلام محمد غبار بزرگترین مؤرخ، روزنامه نگار و رجل آزادیخواه معروف سیاسی افغانستان در این قرن، در هشتاد سالگی پدرود حیات گفت. بگفتهٔ یکی از صاحبنظران، حتی در ایام پیری غبار از اندیشهٔ نو و احساسات جوانان برخوردار بود.

((غبار در آغاز جوانی موضوعات اجتماعی و رفته رفته سیاسی را مورد نظر قرار داد و چون به عضویت انجمن ادبی کابل درآمد، بنوشتن مقالات تاریخی آغاز کرد و از اعضای بارز انجمن ادبی کابل شد. آثار مرحوم غبار مجموعهٔ از مقالات اجتماعی و تاریخی است که همهٔ آنها هنوز بچاپ نرسیده است. در میان کتابهای وی که بچاپ رسیده میتوان از کتاب افغانستان در مسیر تاریخ نام برد که از معتبرترین تحقیقات تاریخی است و تاکنون مورد استناد و مراجعهٔ بسیاری از نویسندگان و پژوهندگان قرار گرفته است. غبار همواره سعی میکرد که در نوشته های اجتماعی خود، روح انتقاد را بدمد و با دیدهٔ تیزبین در آثار تاریخی اش تتبعات خود را با تحلیل حوادث تاریخی بیامیزد.

((غبار نه تنها بعنوان یک مؤرخ بلکه بعنوان یک مبارز آزادیخواه شهرت و محبوبیت کسب کرد و در نهضتهای سیاسی و اجتماعی افغانستان شرکت کرد و در عنفوان جوانی اش در پایان جنگ سوم افغان و انگلیس، که استقلال سیاسی به افغانستان مسترد گردید. وی در اولین شورای دولت افغانستان یکی از وکلای فعال بود و در راه تقویهٔ روحیهٔ تجدد و نوخواهی سعی فراوان مبذول داشت.

((در نهضتهای بعدی پیش از انقلاب جمهوری در افغانستان، مدتی در محبس گذرانید و مدتی هم نیز در ایالت فراه افغانستان در تبعید بود. پس از آن به کابل بازگشت. غبار نیز مدتی روزنامه نگاری کرد و روزنامه وطن را منتشر کرد که ارگان حزب وطن بود. وی در پایان فعالیت سیاسی خویش آخرین کتاب خود را در موضوع تاریخ سیاسی افغانستان نوشت که در مطبعهٔ دولتی چاپ خورد اما توزیع آن سانسور شد. چند هفته پیش غبار برای معالجه به آلمان غربی رفت و پیش از بازگشت به افغانستان درگذشت. روانش شاد باد.))

۲ ـ خبر روزنامه اطلاعات، تهران

دوشنبه اول اسفند ماه، ۲۵۳۶، شماره ۱۵۵۴۳

(اول حوت ۱۳۵۶ ـ ۲۰ فبروری ۱۹۷۸)

((بزرگترین مؤرخ افغانستان در گذشت))

((میر غلام محمد غبار مؤرخ و آزادیخواه مشهور افغانستان روز شنبه گذشته در سن هشتاد سالگی بر اثر بیماری و ضعف ناشی از سالهای دراز فعالیت مبارزه، پدرود حیات گفت.

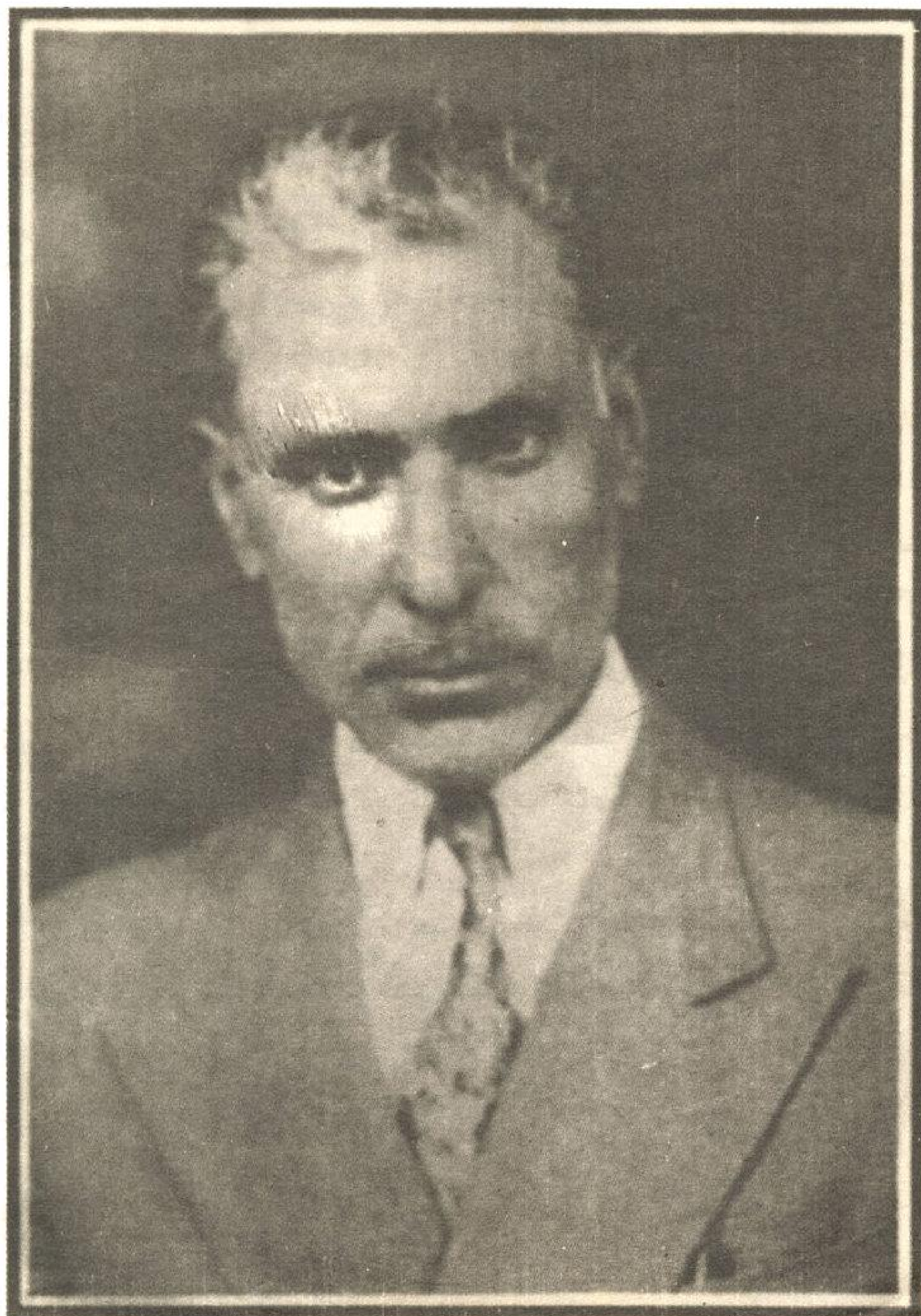
((از میر غلام محمد غبار غیر از انبوهی از یادداشتهای چاپ نشده، تاکنون کتابهای تاریخی خراسان، افغانستان قدیم و افغانستان در مسیر تاریخ بچاپ رسده است.

((کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نوشتهٔ میر غلام محمد غبار، یکی از معتبرترین تحقیقات تاریخی است که تاکنون مورد استناد و مراجعه نویسندگان و پژوهندگان بسیار قرار گرفته است.

((میر غلام محمد غبار در افغانستان نه تنها بعنوان یک مؤرخ بلکه بعنوان یک مبارز آزادیخواه، شهرت و محبوبیت دارد. او در زمان تسلط انگلیس بر افغانستان، از مشروطه خواهان صاحب نام بود و بعد ها اقدام به تأسیس حزب وطن کرد که این حزب یک روزنامه بنام وطن را نیز بعنوان ارگان رسمی حزب منتشر میکرد.

((روزنامه وطن که بسیاری از مشاهیر و نویسندگان امروز افغانستان با آن همکاری داشته اند، بمدیریت میر غلام محمد غبار سالها منتشر میشد و بیشتر مقالات سیاسی آن را خود غبار مینوشت.))

* * *



میر غلام محمد غبار

(آخرین تصویر مؤلف)

جلد اول «افغانستان در مسیر تاریخ» که پس از چاپ در کابل در سال ۱۳۴۵هـ ش توسط دولت وقت توقیف گردید، از آغاز دوره، تاریخی تا ربع دوم قرن بیست(تا پایان دوره، شاه امان الله) را در بر میگیرد. جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» که آخرین جلد این کتاب است، تاریخ سالهای پرماجرا و حساس کشور در ربع دوم قرن بیستم(دوره، حکمروائی خانواده، نادرشاه تا سقوط شاه محمود خان «و روی صحنه آمدن محمدداؤدخان») را بیان میکند. جلد دوم در اصل، چند فصل باقیمانده، جلد اول است که بخاطر استبداد شدید در کشور در زمان نوشته، آن از طبع باز ماند.

مؤلف(میرغلام محمد غبار) نظر به پیوستگی این دو جلد، در آنوقت کدام پیشگفتاری برجلد دوم ننوشته بود و بعد از آن هم فرصت نیافت ضمیمه های لازمه را تهیه کند. در اینجا جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ به همان شکلی که مؤلف(پدرم) بجا گذاشته و به اینجانب وصیت کرده بود، چاپ شده است. اینجانب صرف اهدائیه و بخشی از پیشگفتار جلد اول را در آغاز جلد دوم، و همچنین پیوستهایی را در باره، مؤلف در پایان این کتاب گنجانیده ام.

باید گفت که جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ که یکبار درکابل در سه هزار نسخه و چهار بار دیگر در خارج افغانستان در بیشتر از پانزده هزار نسخه چاپ شده، همه مانند چاپ کنونی جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، بدون تحریف و تغییر و مطابق نسخه، خطی اصلی مؤلف بوده، و اولین تاریخ علمی و واقعی مردم مظلوم و مبارز افغانستان است.

حشمت خلیل غبار

جوزای ۱۳۷۸ هـ ش

مرکز نشراتی میوند - سبا کتابخانه